

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب عهدت ابرار الحنین

مؤلف واعظا زنی

مترجم

شماره قفسه ۵۵۷۹



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۲۱۵



بازدید شد  
۱۳۸۳



مولانا

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارم

سایه باد و باران که آن بزرگوار است مصادف حیات  
ستعار و از حسن رخسارند کانی ناپایدار است بر خداوندان عقل و هوش  
معلوم است که هر موجودی که از مشیت ربی زاده و از مطوره عدم بیرون  
وجود قدم نهاده محتاج و فقیر بنیجین عجز و ناتوانی حقان و اسیر است  
و جامه احوال هیچ ممکن ازین در نظر نقص مایه و مترا و مکیل مستفی هیچ  
آفریده از لباس این صفت معر نیست اسیر آب و نان و کمال آلودگی خود  
محض خیال است و نسبت راهان و مکان را دعوی نیازی در میان نیست  
نزد که باشد که بخودی خود متکفل احوال خود تواند بود و ایشان نیست نهاده  
چنانچه که بول و قوت خود متکفل باطله احتیاج و در میان خود نتوانند  
بپر و هر برکنان و در کفایت کانی را اچار و ضرورت است که مطالب خود را  
بدرگاه حضرت خدای عز و جل بیاورند و حاجت خویش را در امان عطا کنند  
کدامند که با هیچ کار بیخلافی قرار و قرار آورد ای گریه پیش از و صدمه  
و احتیاج مقام سر و بر است درگاه استجا پیش رود و شب بروی دعوات  
عامه از باب طلب گشاده و بنامی که بر من بنامی از دعوت استیجاب نکند  
گاه که بخواهد را بر سر خطه حاجت گذاری و صلاهی نام زود آید دست قدر  
نماند آن بجز کل بوم هو نه شایسته بود که در حوائج و بدوگان

کنود ناست و روشن که تقدیرش نصیب قل حسن شد بر مقتضای کذلک لکن  
الو منین همیشه در نیت کلفت از آینه دهاد خودن و بیز بر علیا و کفرش  
که این دار و در خانه و شورا است و این کهن و بیز بر بیز و بیز و بیز و بیز  
و شهر و راه و حاجت ساعش چون چنین چنین چه است و امثال این ماند  
نیش و دمان سرایان و شامش و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
تا بوی خوشه کین بکنی است هر یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک و یک  
در شکست کشتی وجود آه و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
و حوائج حوادث در انداز بر و از است طامرجان با هوس طمع بالان طرفه  
بل جایست و در است و حکایت از قصه انا کمان فالت برکش و خند ناک و در کمال  
بپایه باد و آماجگاه عالم خاک آسوده نشستان محض سفاقت و غرور و پند  
و ران پیش پای نادر و سرور و چنین طالب پناهی بودند و جست و جوی کربان گاهی  
ن بعلایت ضرورت و از اهم امور است و این پناهی و کربان گاهی نیست و بکس کف حفظ  
یت حضرت پادشاهی که قصه و قدر و در بارگاه عز و جل آید و در اختیار  
و وقوف و حودت آیم در کار خانه ابداع حضرت او کار گمان فرمایند و در بر  
جهان سوزی از مزاج احوال سید و روی و بی شریک دست ناله او سیر و بتواند  
درد و در صحرای حاد و غم فزای از خرم جمعیت بی پناه و نای بی دستیار و شکیست  
نی نتواند بود و بدو کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
همان وی بکرم احدی نتواند کرد و بدو عجزان بی پناه و سندی غم زدای  
نیر با من آید پناه خود خوانده و ملتجیان خطیه و توکل و تابش است و طاعت  
و در قصه و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
پناهی نیست و در حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج  
و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج و حوائج



















و هم شیخ صدوق و حیدر در کتاب شریف توحید حکایتی وایت و هم که ملاحظه و محفل  
آن ایست که در دفتر می نمودند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طریق صدوق  
میپویدند بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام که دیده و عینیت جناب اقدس بن محمد و جلی الله  
علیه و آله و سیاه سخنان آن حضرت شنیده بودند و توریته و صحت ابراهیم و موسی را  
خوانده و علم بکتاب پیش داشتند بعد از وفات آن حضرت برای تحقیق خلیفه او  
روان مدینه گشته می گفتند که هیچ پیغمبری وفات نموده مگر اینکه او را خلیفه برون  
باین صفت و این صفت و چون داخل مدینه شد ندید بر رسیدند که جانشین پیغمبر  
کیست مردمان ایشان را با یکدیگر میخواندند و چون ابا بکر را دیدند آنجا انگس  
نیست که مادر طاهر را بر سر خود نشاندند و خلیفه پیغمبر آنرا از آنجا راند و در آنجا  
دیدند و میفرمودند و برای شناختن بعد از آن از بر رسیدند که فرما پیغمبر خلیش است  
گفتار غیر متعین یعنی آنقرینیم و او امام من است گفتند غیر این دیگر فرما پیغمبر  
گفتند گفتند این خویشی نیست و بعد از آن گفتند که خبر ده ملا که در آن وقت بود و رجاست  
گفت بالای هفت آسمان گفتند غیر این دیگر جوابی و معنی است گفتند که گفتند  
ما را دلاکت کن یکی که آن تو عالم باشد که تو آن نیستی که ما می یابیم صفی او را و توریته  
که بعضی این پیغمبر است ابو بکر این معنی غصبنا گفتند مقل قضد قتل را آنرا ایشان  
کرد بعد از آن ایشان را بعد از امای خود القصة نزد عمر بن زید میان ایشان  
سوالات و جوابات گذشت پس عمر ایشان را بحضور امیر المؤمنین و محیط عالم  
افزودین تا آخرین علیه السلام دلاکت کرده چون شرف حد متاخران در یافتند  
گفتند که این آمده است که وصفا و داد توریته می یابیم و معنی و خلیفه این  
و شوق و حذر او و پدر و سرچنان است و قوام حق است بعد از آن خطاب با اعدا  
کرد می گفتند ترا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه قرار نیست فرمود بادر من است

او پیوسته و اقل کسی که بوی ایمان آورده ام و من شوی پیغمبر و فاطمه ام  
و معنیت نزد ایشان صفتی است که در توریته می یابیم اکنون بگو  
استان حضرت فرمودند که اگر خواهید اخبار کم شمارا یا آنچه در شما  
می واقع شد و اگر خواهید خبر هم شما را یا آنچه در عهد پیغمبر صلی الله  
بعنی که خواهید بنای جواب شمارا بکنم و اگر خواهید برین ایشان  
و ما را یا آنچه در زمان پیغمبر ما بود آنحضرت ایضا نمون ادا فرمود که چهار  
فرمودند یکی از مشرق و یکی از مغرب و دیگری از آسمان و دیگری از زمین  
و فرمود آمد بود از آن یک که از مغرب آمد بود بر رسید که آن تو کجا آمدی گفت  
ما و نه خود و همچنین آنکه از مغرب آمد بود از آنکه از مشرق آمد بود بر رسید  
آمدی و این گفت از زمین و خود و آنکه از آسمان آمد شد از آنکه از زمین  
رسید که آنجا آمدی و این گفت از نزد خدا و خود خود و آن که از زمین برآمد بود  
از آسمان فرود آمد بود نیز همین بر رسید و این گفت از نزد خدا و خود یعنی  
آن و جهات نسبت بذات پاک جناب الهی یکسان است این آنچه در زمان پیغمبر  
و اما آنچه در عهد پیغمبر ما بود قول خدای عزوجل است که در محکم کتاب خود  
که ما یكون من نوحی ثلاث لا اله الا هو لا یحکم ولا حسمه لا اله الا هو  
فمن ذلک ولا اکثر الا هو هم انما کانوا الایة حاصل معنوی اینک هیچ  
کس از این که میباید مگر اینکه خدای تعالی چهارم ایشان است و هیچ یک کس  
که از این که او ششم ایشان است و نه کمتر ازین و نه بیشتر مگر اینکه او ایشان است  
که باشند حیوانات گفتند چه مانع است از آنکه عمر را که جای ترا که تو شایسته  
تمم با آنکه که در فرستاد توریته را موسی که تو خلیفه حقا که می یابیم  
نه و میخواستیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که کلام ما را بخند

✓



او حسنا بها على الله عز وجل يوقن ان يكتبه لان يعني خود نامه مقدم و مراد  
وحتا نشان بر خداست ایشان را در وقت قیامت خواهند داد است و از آنچه که  
سوال خواهد فرمود بین خدا و مردم را و بر آن دانه خارج سیدکان جل شانه در سر  
شریفه فزقان فرموده که قل ما یضربکم ربکم لولا انکما وکم محصل معنی بداند  
فقال اظهر اشهر اینکه بگوید سیدکان را که چه بر وی شما را عتباتشان شما  
باشند خداوند من اگر نه شما حضرت اولا خواهد و بر آن دعا استغاثه مطلق  
در آن درگاه بموقف عرض رسانید مرویست که آن حضرت اظهار این جعفر علیه السلام  
پرسیدند که قرأت افضل است یا کثرت دعا فرمودند که کثرت دعا بعد از آن این  
نماز است فرمودند که قل ما یضربکم ربکم لولا انکما وکم **مطلب دوم در رد**  
احیاء و انادی که در فضل و ثواب دعا و در یاد نه و آن پیش دانست که جل که درین  
مجالس که مختصر و درین مطلب است مذکور اند که دید و فرایید و فایده آن در  
کتاب معتبره مشهوره که درین باب تالیف یافته و زیاده از آن که در کتاب ابر  
او را می تواند که بخشد و لهذا فایده جوار یکبار یکبار بعضی از آن شخص را می بیند از آن جمله  
در کافی از منبع نال خلق حضرت جعفر علیه السلام مرویست که قال  
صلوات الله علیک و الله دعا و سلاح المؤمن عقیقۃ المؤمن و نذر البهائم و انکما وکم  
یعنی حضرت کاتب رسول الله علیه و الله فرموده اند که در عیاق جنت مؤمن و مستور فری  
و در آنجاها و زمین است و هر دو کتاب آن و الا جناب معقول است که قال امیر  
المؤمنین علیه السلام احب الی الله عز وجل الی الارض الدعاء یعنی جناب  
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که محبوب ترین عالم اسوی خدای عز و جل در زمین دعا است  
باز در کافی از حضرت معقل بن رضوی علیه السلام مرویست که با صحت خواهد میگرد  
که علیکم یسبح الله الی ان یسبح یعنی زیاده از آن دعا که در جنت مشهور است

و معنی عام در کافی از حضرت بنی جندب علیه السلام ماثور است که دعا الله عز  
تعالی التی تبارک الخدیبه یعنی دعا را که تراست از مرتبه آهنگین و نیز در کافی  
حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که الدعاء من المؤمن  
یعنی دعا پسرومن است و در همان کتابان همان جناب منقول است که الدعاء غناء المؤمن  
یعنی دعا پسرومن است و در همان کتابان همان جناب منقول است که  
الدعاء یبذل القضاء بکم ما ابرم الیها فاکثر من الدعاء فان کثیرا  
کل من دعا و نجا کل حاجه و لا یزالک ما عند الله عز وجل الی الدعاء و انکما وکم  
یعنی هر که دعا کند و نجات یابد و هر که دعا کند و نجات یابد و هر که دعا کند و نجات یابد  
میگرداند فضا را بعد از آنکه محکم شده باشد پس دعا بسیار کند که بدین رستی که دعا  
کلید باب هر نعمتی و واسطه حصول هر حاجتی است و در یافته نمیشود آنچه  
بزرگ خدای تعالی است مگر بدعا و بدین رستی که هیچ دری نیست که بسیار کوفته  
شود مگر آنکه عتیب کشف شود برای آن کسی که میگوید عتیبی مانده که جناب الهی  
بر او کوناست یکی صفات یکی است که لازم ذات خداوند متعال و تغییر و تبدل  
در احوال است چون علم و قدرت و امثال آنها و هم صفات و فعل و غلو و حادث  
فضا و قدر و این همه اند که در دیدن آن ممکن است چنانکه امضاء آن نشود  
این گفت و گو و در و در آن ذکر آن در این مقام خلاف و عذر اجاز است و معجل  
این سخن از حدیثی مستفاد و معین میگرد که از پیشوا یا صاعرا عاظم حضرت  
امام موسی کاظم علیه السلام ماثور و هم در کافی مذکور است که علیکم بالدعاء  
فان الدعاء و الله و الخلیف الی الله یزد الدعاء و قد قادی و قادی و قادی و قادی  
یعنی دعا را بخوانید و خداوند و خلیفه را بخوانید و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید  
و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید و دعا را بخوانید

بسم الله الرحمن الرحیم

در کافی از حضرت معقل بن رضوی علیه السلام مرویست که با صحت خواهد میگرد



موقوف علی است فانه باشد که امضا آن وین در آن کتاب از حضرت علی  
عبدالله علیه السلام روایت نموده که علیک بالله عا و قانده شفاء این سخن کل دار و بونی  
بر تو باد بد عا که بدستی که عاشق است از هر دوی و همدان کتابان و نفع  
جناب علیه السلام منقولست که ما انزل عند نیکو الا الله عز وجل ان لا استجی  
الله عز وجل ان یزکها حقاً حتی یجعل فیها من نفعی من حیث ما یشاء و انما  
دعا کما کنه فلا یزک نیکو حتی یشیخ علی وجهه و انما سید من مخلص معنی آنکه هیچ بند  
دست بر نیارود بسوی خدای تعالی یعنی بجهت دعا مگر این که شرم کند خدای عز وجل  
اینکه آن دست را خالی برگرداند تا که اندر آن فضل و رحمت خود آنچه خواهد  
پس چون دعا کند احدی از شما باید که بر آنکه داند دست خود را تا اینکه بمالد بروی  
و سر خود و دقیقه بعد از آن خلیف فرموده که در خبر دیگر چنین وارد است  
که مالد دست خود را بر رویه خود **اولی** از درش او مید هر که بدنیای  
بر نکشت . خالی از لشا او دست دعا بر نکشت . و نیز در کتابی از حضرت مقدس  
حضری علیه السلام مرویست که من که فیستل الله عز وجل من فضله افتد  
حاصل اینکه هر کس سوال کند خدای عز وجل از فضل و فقر و محتاج گردد و هم  
دندان کتاب از او اجاب امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله است که الدعا مقابله  
التجارج و مقابله التجارج و تجیر الدعاء ما صد که عن صد که یقی و قلب فی فی  
و فی لنا جالب سبب التجارج و بالاخلاص یكون الخلاص فاذا اشتد الفقر و قل  
الله الفقر و خلاصه معنی اینکه دعا کلیده ها ابواب کامکاری و درهاست نکایت  
و غیرت و عاهد عا نیست که صا و کرد از سینه پالد و دل تسنا و دو و عاهد ما جا  
سبب تجارت است و با اخلاص سبب خلاص است پس هر وقت که خوفی باشد  
و در طهای مولد پیش آید بنده باید که بخند لله التجا عا یاید و انما دعا درگاه حضرت

صادق علیه السلام روایت نموده که هل یخرفون طول البلاء من قصره یعنی آیا میشناسید  
که کلام بلا و دراز میکشد و کلام زود دفع میکند دواوی هشام بن سالم است  
گوید یقین نه فرموده اذا اکتتم احب الله عا عند البلاء فاعلموا ان البلاء قصر  
یعنی چون ما کم شود احدی بدعا و وقت بلا یعنی خدای تعالی در دلش اندازد  
که دعا کند در دفع آن بلا از درگاه الهی مسئلت نماید پس بدانی که ملاک و نا است  
و زود دفع میکند و در عنه الدعای از جبر الخضر و تمامه و باقر علیه السلام  
منقولست لا تقل من الله عا و قانده من الله یحکمان یعنی ماولد و دلگیر مش  
از دعا که آن دان پیش خدای تعالی و منزلت عظیم است و نیز در عنه الدعای از  
ان شیخا کانه خلیف حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که عیدین  
عبدالعزیز خطاب نموده فرمودند که یا مینتر ادع و لا تقل ان الله قد فرغ  
و نه ان عند الله من کذا لا تاتاک الا مسکنة و کوان تمکنا سکا فاه و کم کمال  
لک یعظ شیتا فاستل تعظ حاصل مضمون این که کن و مگو که کار مفرج گردید  
یعنی بقل قدر فرشته شده و دیگر بر عیگر دد و مگو دعا را چه فایده چه بد  
نزد خدای تعالی ترقی و مرتبه ایست که آن را نمیتوان دریافت مگر بدعا یعنی  
ممکن است که حصول آن مراد مشروط و موقوف بدعا باشد و اگر بنده دهن خود را  
ندد و سوال کند عطا کرده شود چیزی پس سوال کن تا عطا کرده شود و درهما  
کتاب از حضرت اندر من سالت ما یصلی الله علیه و آله منقولست که الدعا  
مح العباد یعنی مع عباد و نیز در عنه الدعای از آن سرور است پروری صلی  
الله علیه و آله این مضمون ماثور است که در کس داخل بهشت گردد که هر دو یات  
عمل میکرد باشد در دنیا طاعات و حشتا هر دو مثل هم باشد پس یکی مرتبه آن  
دیگر بر بالا پسند گوید بجهت این مرتبه دوی عطا فرمودی و عمل کما



هوق بای بود الله تبارک و تعالی که او را من سالی الصبر و تو عیسی که بعد از آن  
آنحضرت فرمودند که سالی الله و آخر لحافه که لا یغاکله شیء حاصل بیک طلب  
کیدان خدای تعالی و طلبهای عظیم و بسیار طلب کنند که بدین معنی که هیچ چیز پیش  
او عظیم و بسیار نیست یعنی هر چند طلب عظیم و بسیار باشد در پیش وجود دگر  
او حقیر و بقدر است حاصل افلام الیکنه و حی و تمام اهل بیت کلام صلوات الله علیه  
اچنین نیز که بنا حدیث در فضل و ثواب دعا و قایلید دین و تیر و آخری و آن را در حقیقت  
بیکار بسیار و مرقوم که در این و کوش و زبان و دیوان معادن علوم و حکم پیش از پیش فر  
گرفته دست بدست باین روزگار رسانیده اند تا عامه خلایق را در هر حال احوال بیک  
آید و هر چه بپایه حال خود در مانده و در احتیاج خود با آن ملاقات نماید فیکران نجات  
دونی باز بیکدیگر با و بسعت و فیروز و بی روی خود کشانند و اسیران اندوه و غم  
باین مصقل نجات کلفت و امان آید خاطر بدیند فرض داران این خزان که عامه و حق  
خود را توفی رسانند و پیمانان دین داران را بشکایت خود بپایان آورند و بپایان  
بدست نرود و عا خود را از دنیا دستگام جو بپرون کشند و مطلوب و باری آن خود را  
از چنگ ظلم ستمکاران و کما عیشت تدضعاً صفا باین آن شر و دشمنان و قوی و مانع  
شده اند بایند و عز بایکفالت آن آن محنت و غربت خلاص گشته با دست آباد و وطن  
طالوف شتابند **بقره** دعا در شش جهت یقین و خلاص است که هر هر که  
کشد در قرآن از آنکه **مطلب سیم** در ذکر استیجاب دعا **ابن ابی حنیفه**  
و سایر مؤمنان کرده اند و از غریب که بر آهسته بپرت کرده بید و فقل که یا ای که منضم  
ای عظیم و غرض از این برادرین مطلب آن است که بجاهلان سخن ها و نافع است  
اعمال معلوم که در دعا و غیره قدم بر ما و مودت چگونگی فایده ها و اثرها  
میباشد و در مؤمنان خلاص شمار چه عقد ها است بآن کشاده و در هر صورت با صبر

جاه و از آنکه و درین مطلب سه فصل است **فصل اول** در ذکر بعضی از دعا های  
مستجاب که از انبیا و اوصیای سابقین و صالحان ام سالقه صدر یافته است بر سبیل  
الجمال نخستین دعا حضرت آدم بود علی نبیا و علیه السلام که بعد از خروج از جنت  
و پندار آن محنت در بیست سال در تنگنا گذشت و نالیدن و بسوزن ناز کشیدن حسرت  
از دیدگان بارید و روزی بخاطر حزن محنت قریش سید که بچشم بر ساق  
عرش و بایه بودم و جبرئیل را ب حفظ آنها سفارش کرده و گفته بود که انانها فایده ها  
بخوابی دیدگانت باید بآن اسمها توفیق جویم که شاید بیک آن صحنه سینه  
خود را با غم و مفطرت شوم پس روی عجز و بیان بدو که کیم بنده هزار آورده زبان  
استعاره کشود و ایضا من ادا نمود که یاد به حق محمد و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم  
السلام و بپایه و کما مرابیانم از خلایق و بخت شد بجزایر عباد و عز و شانه بر دست  
بغایت خود توفی او را قبول و مسؤول و برآمد و دل داشته جبرئیل امین را ضرر فرستاد  
که این دعا را بپوی رسانند و خاطر بپرویش را امان اندوه و محنت رها کند چنان  
که کفریه و قلای آدم و من و بنی کلایات و کتاب علیه الله هو الکتاب الکریم که در سوره بقره  
پایان یافته است چه در بسیار از احادیث و اخبار دار داشت که کلمات که درین آیه  
شبهه مذکور است و سبب استیجاب دعا و قبول توفی آدم که دیدایم آنگاه بر روزگار  
از دل برآمد و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بود و این حکایت چون بسیار گفته  
و حجت ذکر این مطلب پس از ذکر بحالی آنان نه ضرر بود اما بقیه فصل آن نیز  
**در دعا** حضرت ادریس علی نبیا و علیه السلام بود که بر جمعی از بجا بروی و گفتار  
رو کار خود نمود از اینجه که یاد شده انیشان طبع در ملک یکی از مؤمنان آن روز  
کرده بود و او بجهت معیشت اهل و عیال که احتیاج بآن داشتند و دادن مصایقه  
میخورد بپایه <sup>از روز بود</sup> از دست میداشت و از غایت اعفاد برای و عقل آن ملغز

۱۰۱



کارها بر دامن مشوره اومیکر است پادشاه با ددان باب بسیار دگر بیدار بجهت  
 رفع ملاقات بد بخت خسران مال جی از ازا و قد که از قوم و قبیل او بودند فرستاده  
 بران مؤمن ستم داشت دادند که او از دین پادشاه برکاست و بدین علت آن میکاه  
 بقتل رسانیدند کشی را بنصرف پادشاه داد پس خلا و ندرت قیوم که عدل و اوست مقید  
انعام هر بیچاره مظلوم است حضرت ادب بر علی بنیتا و علی که استلام نزد آن پادشاه پیش  
فرستاده با یقین مؤمن بهقام داد که بنده مؤمن مرا کشتی و بهمان راهی شدن ملک کن  
تزی کشتی و عیالان او را محتاج رکر سنده که لاشتی هان قسم بعزت خود که هر آن  
انعام میکشم برای از تو در آخرت و هر آینه سلب و انلاع میکشم از تو پادشاهیت  
در دنیا و هر آینه الله شربت را ویران میکشم و عزتت را ملالت میگردد و گوشتت  
را طعم سگان میشانم چون حضرت داد بنایع این رسالت نمود آن سقی حضرت  
ادریس از مجلس اخراج فرموده نزد فرستاد و در آن ماجرا آگاهی و درین گفت  
مبادا ان بهقام الی او دین تری کسی که او بدین بقتل رساند و رسالت  
و کفرهای او را باطل کرد اندک الله تعالی آن ملعونه تیغ کین بقتل آن بیتی که بن بستان  
دل بر آید خدا مال خود نرزد که چهل مرد از آن بقتل وی فرستاد و جی از احکام  
حضرت ادب بر که بد حق با ایشان نماند و توفیق ایمان یافته بودند واقف گشته آن حضرت  
خبردار گردانید و آنان قیر کر بیایندند و چند کس نیز از ایشان باور داشت که در نزد  
پس چون وقت صبح شد آن بنی معنی شوق درگاه حوشتان گشته لب با حیا  
کشود و عرض احوال نمود و می رسید با یقین و کوه که خود را در داند شهر  
او در داور و مرا و کبالت دیگر که داد که بعزت خود سوگند که هر آینه امر خود را  
الیه دعو نافذ و هر آینه قوله تعالی است صادق میکردم پس حضرت ادب بر از علالت  
آن روز که از اهل آن قریه داشت دعا کرد که بران قریه و عوالی و اهل آن بان بنایند

سحر  
 ریم

سحر

سحر

ناول و سلات بنایند پس عا با حاجات مقرون گشت استقامت مؤمن خود را از آن با خبر  
 و مأمور بخروج از آن کشور کرد و ایستاد پس جمیع مؤمنین آن قریه که در عدد بیست مرد  
 بودند از آنجا جدا و در قریه دیگر سکین نمودند و حضرت ادب بر نیز خود در غاری که  
 بر کوه بلند بود متواری گردید و روزی او هر شب است ای نوی میرسد  
تا آنکه خداوند احد و بخاری اعمال هر یک و بد آن پادشاه جبار را حسب العباد  
بد بیاورد و رسانید و شهر غری و بران و ندرت را طعم سگان که اینند و جبار  
چنانکه بکارد دیگر بران دیار مستولی گشته و زمان فرستاد و بسبب دعا حضرت  
ادریس بایان بران دیار فریاد و آنان حجت خط و تکی هم رسید و کارشان پیشرفت  
گشید تا بهرست سال بهر مؤمن سوال گشته چون طاقتشان بایان و کار داشت  
باستخوان رسید نام اجتماع نموده در مقام جاده جوی و قریه و استعمار و لقا  
خاطر حضرت ادب بر و آمدند جاده ایستاده بودند که آن بلا از دین عاوست و لیکن  
هر چند در طلبش میشتافتند با آن راه غری یافتند و هر چند پای سعیدشان  
بهر در دست میدوید و دست سعیدشان بر زمین آن کوه عجد و معانی رسید تا آن  
حضرت ادب بر و بران خداوند یکجا و بصورت ده ساله پیکان جبار و شایسته  
این مقام خود در زود نموده بدی آمد یکن آن اهل آنجا و را شناخته بزیاد بر آورد که شرف  
پادشاهان که حضرت ادب بر میباشند و شیری که جبار سابق داشت و بران و تلی  
است بود حضرت ادب بر بران قتل بر آمد نشست اهل آن قریه چون ویران شدند  
بروانه را بر کرد آن چراغ هدایت انوار جمیع که در بهر با ستمخانه پر داشتند  
ادریس فرمود که بایان بدی شما غلطیم تا این پادشاه جبار شما را جمیع اهل قریه  
پساده بر رفته نزد من بنیاید و از من سوا دعای بایان تقابند چون این خبر  
بان جبار رسید چهل مرد فرستاد که حضرت ادب بر را گرفته نزد وی برند و آنحضرت

انبار



همی که بدین نوع خود بر دکاند بایند هلاک ساخت پادشاه دیگر با او افتاد و مرد و فرستاد  
او درین گفت ایستادان خود را به پیشیند که افتاده اند یعنی از ایشان عبرت گیرید گفتند  
یا ادریس بیست سال ما را بیکسگی کشی و اکنون میخواهی ما را بدین عاقبتی آید از جیبش  
او درین گفت من بوی این خیار میخواهم رقت از خالای تقا خواهم سوال کرد که بر شما  
باران باران تا پادشاه خیار شما و اهل قریه شما بیاورد و بپارهند بر زمین بپاشند پس ایشان  
بپادشاه پادشاه خیار خود رفتند و سخن ادریس را بوی گفتند و او در خواست نمود  
که بایشان نزد ادریس آید پس پادشاه و جمیع اهل قریه بپایه و پارچه آمدند و در پیش او  
خضوع ایستادند و طلب دعای باران کردند ادریس گفت ای الان قهقهه بعضی اکنون که  
باین مدتی در دایم و بطریق فرمان برداری که در نهادید رسول شما را بید و  
بیکر اند و بر حضرت ادریس توجه درگاه عالم پناه جانبا آه کشته بای ایشان  
فرمود و خواهی آن طلب باران نمود و حضرت حکیم علی الاطلاق بدست دعای شریعت  
در دای باران عطا آن قدر که بر من مراد بکام روزگار بباران  
فرمود و بیست و هفت روز زمین چندین ساله و بیاض شاد و عافیت کرامت فرموده حاصل  
ان بنی بزرگوار فی السکون و العاف و انصار بدستاری دعا ان قوم پرکین بر آبین  
خود بید بیکونه ان مقام کشیده و مخلوق خود ساخت و سرکشان آن روزگار را که سر  
هم زمان خود فرود می آوردند برورد عالیجنابین با همت عمر و تسلیم بر کردن ان راحت  
اینست و حق جدیدش الله علی الاصلاح المؤمنین و حدیث الله تبارک و تعالی المؤمنین و امثال آنها  
که در طلب قوم بهت ذکر ریاست دیگر انا بجلد و عاها حضرت نوح و علی بنی  
و علی که بر امت کرد بعد از آنکه ان جنای ایشان بجان رسیده و انانیت از نشا  
طاعت و ان که بدیده بود چنانکه بر بوی و سنه بدن مبارکش را بر بوی  
می ساختند و بپوش بر سر راهی می ساختند و از تداش خبردار گشته می آمدند

ویرا که فرستاده بودی بر دند و بوی و بوی که مملکتی رسید که مراد بیکاز دند می  
و در دند محل و فلان کوه پس بر میخواست و مجاز دیگر بهر وقت و ایشان را دعوت  
مینکرد و میفرمود که در کار حق قلیل جان نیست و ایشان نیز بدستور بعضی و برای  
نزدند و جمعی استنسیز میکردند و قوی دشنام میدادند و لحش میکردند و گاه بود که  
جسم لطیفش را خسته کند و استخوانهای پیکرش را پیش برادر همه صیقل میدادند  
و در روز آن مینا لبید و حضرت جبرئیل آمد و بر خود بران میمالید و بوی  
و بار بر خفاشته از آن کاری میخواست و الفقهه سالها و قریه باین محنت و تعب  
بسر میرد و همچنان در دعوت و از شاد آن قوم بدیده اقامت میفرمود  
تا عاقبت و انست که سخن حق در ایشان در گیر و احوال آن و ساد بپشتگان  
اصاح پذیر نیست پس طوفان قهر و غضب توفیر حوصله اش چو شیدم بران  
قوم نقرین کرد که کرب لاکند و علی که نوح و الکافیرین و کافران و اندام کند بر روی زمین  
از کافران می کرد و ناله میخورد و بر لب جبین و سوات و ارضین طوفان را بباران  
قوم بدین قوت متنازانه امواج طوفان همگی بباران بوار شتافتند و هم بدین  
هفتاد و هشتاد نفر که در موج میزدند و طوفان بپایه و بوی و بوی در آمد با صحر  
نوح و کشتی بود و نا ازان مملکت تجوات یافته و ماین حکایتان مشهور تر است که  
احتیاج بیکر آن باشند و بیکر دعای همان حضرت بود و در وقت نشاند طوفان  
و طوفان آب و غلبه خوف و هشتاد و هشت بر سر سعادت مآب بدان طوفان آمد و رسید  
و بسبب سکون کشتی و اطمینان خاطر ایشان کردند و دیگر دعاء رسول عظیم القدر  
جلیل الشان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبیا و علیه السلام و در وقتیکه او را  
آتش می انداختند و بان آتش بر او کلسه انداختند و دیگر ان جمله عذاب دعاهای  
مستجاب دعای حضرت هاجر وود و آله ماجده حضرت اسمعیل علی نبیا و علیه السلام







چنانکه قلب غمی ستانند چنانکه در سوره شریفه عز و جل است اولادکم  
مکرماتکم انما هم منکم انا انزلناکم منکم فانما هم منکم فانما هم منکم  
 چنانچه در سوره اعراف کیفیت هلاک آن قوم را بیان میدکند که تا آنکه نظام  
 الریحة افاضت علی ذلهم فانما هم منکم فانما هم منکم فانما هم منکم  
 مدینه بن ازل اهل امداد و دفع قوه متافضه یا این دو کلام من و نظام  
 که کذب و خلاف با محال احتمال در هیچ کلام نیست چنانکه گفته اند که نیست در  
 صیغه نازل شد و هم باید در آمدند و هلاک کردید و کس سید مقتدر  
 نازل است و آن بنا شد و بعضی مانند که اهل مدینه بحسب ظاهر غیر اهل  
 آنکه اند چه اهل مدینه چنان که مذکور شد بصیغه و نازل شد هلاک کردید  
 و آنجا آنکه بعد از یک روز الظلمه بجای خود سید ندید که در سوره سجد  
 منکم و است که کذیب انما انزلناکم منکم فانما هم منکم فانما هم منکم  
یوم الظلمه انما کان عذابکم یوم عظیم ظلمه و اصل است یعنی ایها  
 و دنیا عیارت افبریا کوهی است که عیارت سبایان برایشان سایه انداخته  
 بود و آتش از آن جسته ایشان را در هم سوخت چنانکه حکایتی که چون  
 قوم بد لغات که بنام طایفه حضرت شعیب را حکایت کردند گفت فانما هم منکم  
کسفا و الکفر انما انزلناکم منکم فانما هم منکم فانما هم منکم  
 بگو که فرود آمد و بر تپا پاره آسمان و ما را بان هلاک کند که بعضی است  
 کو این حق جل و علا هفت شبانه روز که های سخت بر آن قوم آتیه سخت داشت  
 چنان که آبهای چشمه ها و چاه ها یخش آمد و نفق کشیدن برایشان و نوار  
 کرده و نایار ناچار به بدینست که در آن حوالی بود نهادند و در پای درختان  
 افتادند تا که آبروی سیاه بدیدند اما برایشان سایه انداخت و نسیمی خنک

انان و نوزده که در سوره انان ختم و شاهد است که در سوره  
 انان اجتماع نمودند پس آتش از آن جسته خاشاک و جود ایشان را همگی در هم  
 سوخت و بعضی چنین آورده اند که خلدند و قرار بعد از آنکه هفت شبانه  
 روز که می چنان بدیشان کاشته کوهی را که در آن بود بقدرت کامله  
 از جا کنده در هوا داشت و در سبایان آن هوای آلهای سرد و درختان  
 میوه بدیدند آن قوم رو سیاه چون انان آگاه گردیدند همگی سبایه صفت  
 خود را به پناه آن کشیدند تا چنانکه در شهر و ولایت هیچ کس نماند پس  
 بفرمان الهی آن کوه برایشان فرود آمد و جلای بد را بجا رسیدند و محلا ظاهر  
 آنچه سمع ذکر یافت است که اهل مدینه و اصحاب آنکه هر یک جمعی علیحد  
 باشد چنانکه بعضی نزدیک است که انما هم منکم فانما هم منکم فانما هم منکم  
 فرستاد یکی اهل مدینه که بصیغه جبریل طریق ذنا بودند و دیگر اصحاب  
 آنکه بعد از ظلمه در جهنم میاوی فرودند و ممکن است که اهل مدینه عبادت  
 آن اهل شهر باشند و اصحاب آنکه عبارت از مردم نواحی و قری که باغ بسیار داشت  
 و در آنجا که موضعی را گویند که مشتمل باشد بر درخت بسیار و اما بعضی  
 از معنی چنان چون جنیب السیم و غیر اهل مدینه و اصحاب آنکه هر یک فرقه  
 داشتند که کیفیت عذاب ایشان را بدو گونه بیان نمودند چنان که فرموده اند  
 که اهل مدینه از شدت گرمای شهر در صحرای فرقه عذاب خلدند چنان که  
 مذکور شد نه جهنم سپردند و جمعی دیگر از ضعیفای ایشان که در شهر  
 ماند بودند بصیغه جبریل جان میا را که در آن سپردند و این سخن با ظاهر  
 روایت مذکور و با آنچه سمع ذکر یافت است که اصحاب آنکه همگی از شهر پیروز  
 رفته در علفا و مسکنها هیچ کس نماند و استیغای آید و الله اعلم بیکر انما هم منکم

صاحب























و مشی خالو بر کم فته بد نشان آ

دسته گشته و خفاش صفت آن

و آن مکره بر آن زن که در غار خود تنواری کشیده و مشرکان چون توافقت شدند که در ظاهر  
هر جانب شتافتند و حق تعالی آن مردم دیده پندش بر دیده عنکبوت می افکندت نمود و  
با هر دو نیافتند و آنحضرت سه روز در غار مقام نمود و روز چهارم آنجا بزم آمد  
تجلیب مدینه توجده فرمود تا کاه سرافقه بن مالک که از مشرکین مکانهین و در تقصیر  
آن سرور دنیا و دین بود بر خود را آنحضرت چون دید که دشمن رسیده بحکم  
علیکم السلام آنجا آمد دست زبان پاکش از ترکش خاطر در دناک حدیثات اخلاص  
اجابت از منوی ایند عا کشیده بر آن کفر کیش بداند پیش انداخت که الهی بدایه  
مژگان و کفایت کن در حال دست و پای سبب بر زمین فر رفته و ما اجازه مین کور کردید  
سرافقه بکار گشت و گفت ای محمد دانستم که این کار تو بی خیاری و عای اجابت نداشت  
اکنون دعا کن که خلاص شویم و باز کردم و هرگز باز که از دنبال تو آید باز کردیم و تو ترسان  
از کشت خود بنود هم که هر جانب از آن و کوفسندان سن رس هر چه خواهی بآن نشان بر  
گیر و آنحضرت فرمودند که مرا بآن احتیاج نیست پس دعا کرده چنان بآن بلا از دست  
و پای سبب کشته شده سرافقه از آنجا باز کردید و باز در همان سفر قام طفره رب  
همین آنسرور بر بن خیرام معیده عا نکه خرا عینه که رفو و داو و زنی بود و زنانه و در  
شیوه هفت مرده هوا را سفره گرم گشادی و مسافران را بقدر مقد و طعام  
داد و از وی شیر و خرما خواستند گفت بعد از و در ای که بسبب شک سال و شک  
احوال از دهن چیزی عا خور دنی یافت می شود آنحضرت در جانب چینه کوفسندی  
بپاری دید که سبب ناخانی از کله باز مانده بود و در رخت میزدی که اینرا بدو  
گفت بدو و ما درم ندی تو یاد اگر بشیری و آن می پیتی بدو و آنحضرت دست مبارک

و آنرا بر پیشانی و از کثرت بر پاهای آن مردم در کشته پس طر  
سرافقه در میدان پارسه آن را آتش میداد و میگردیدند و دیگر بار دو شب  
آنکه طر بر کشت و آن را با نام مغیبل و ادبیر آب طلبید دست دهان مبارک شست  
و در پای درختی خشکی که بر جانب چینه بود و بخت و از آنجا باز کردید و از بر کات کف  
در میان آن کوفسند هجده سال ز نیست و صبح و شام شیر می داد و آن درخت  
خسالت فیض آب دهان آنحضرت که سر چشمه آب حیات و منبع ذکال بر کات بود سیر می داد  
شد و میوه لطیف شیرین تر از شهد و خوشتر از غیر باز کرد و هر کس میخواست که میبورد  
سیر میسر آب کردید و هر خسته که از راه اکل میبورد و تحت حیانت و هوکس میبخت و دست  
کرد و آن میبید که شیر بود شیرش و هر میبخت و اگر نه در رفتار قوی و توانا می  
کردید و آن درخت را شجره مبارک نام کرده بودند و چند سال بر همین مقام بود و طای  
ان میوه آن میوه رند و آن فیضها میبردند و به کاهی دی ندمیوه آن فرور میخیزد و چند  
آن ضعیف و کوچک که دیده بعد از آن چند روز خبر رسیده که شجره مبارک حیات  
حضرت سیرت کلسا را از پای داند انداخته و تخلص نام آنسرور و برارت غزاین خبر و حجت  
او را از آنجا که ساخته و بعد از آن سی سال دیگر بدین گونه بود و بقدر ساق و  
و اما میبورد که با کاه میدند بر خار که دیده و بارش می شود و بخت پس خبر وفات حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام رسید و بوستان خواطر و سعاد از سهوم آنجا بپا سوز فرود کرد  
و پس از آن دیگر میوه در آن نمیدیدند و همین از بول آن منافع میگردیدند تا بعد از مدتی  
دیدند که از آب اسیران و اساقان خون و روان کشته پس از آن که روزی خبر شهادت  
حضرت امام حسین و ولوله در آن بوم بلند ناخست و شنج آن ستم خوار حضرت از دل  
دیدند خلق عالم در آن ساخت و دیگر آن درخت سیر نشد **بیکر** دعا ای آنحضرت بود و  
جنگ بلید که چون قلعه مؤمن و کثرت مشرکین را مشاهده نمود دست نیاز بر دامن شفا



و در کدو و حلال از احوال متکلف عجز و عفاست زده طلب دفع و نصرت حضرت  
عزت جنومانی که با ملاقات حضرت در ستاد و لشکر اسلام را با آن ضعف و قلت کار نهاده  
میزبده تن پیش بنودند و در پیش ایشان سواران بسیار و سواران بسیار و سواران بسیار و سواران بسیار  
که قریب هزار نفر جنگی بودند و صد اسب داشتند و حضرت فرمود که چنان که می خواهید  
و کجاست حاجات که می خواهید و کجاست حاجات که می خواهید و کجاست حاجات که می خواهید  
و آن اخبار میفرماید که دعای بود که آن سرور در همان مهر که کارزار بر او حمله اعراب را کرد  
کرد که از غایت انکار و استکبار آن حضرت و او را فرعون این امت میخوانند و چون اصرار آن  
ملعون در نهایت کفر و اطاعت و نور حق پیشتر از این نبوی احوال از آن شقی بیشتر بود و  
نفرین علی علیه السلام بود که خدا یا خلاصی یار و فرعون است و او را آن زمان بریده و رسیدن اجل آن  
میگردد و آن حضرت را اسباب کشت که در جوانی سپاه حضرت پیاف اسلام پیاف اسلام پیاف اسلام  
پیاف اسلام نام و پیاف اسلام نام و پیاف اسلام نام و پیاف اسلام نام و پیاف اسلام نام  
از این و آن را خلافت و بعضی گفته اند که عمار بن عبدمنذر را در پیشگاه او را پیشتر  
زدند و او را بر بقیعستان شقی بسطادت شهادت فانی شدند و آن ملعون در خاک و خون  
مقتول شد که علی بن مسعود و خاندان وی را کشتند و طاب خیر خاندان او باشد و دهین  
بگویند در سرزمین این سلاطین عیان اسفل الشافین تو چنانند و سر آن عیند و آن را بلبید  
حالا آن خیر چون از کربلا رفتی و آنست بر داشت بر زمین کشتان عجم دست سالار حاکمیشان  
آورد و آن سرور را آن خیر متعالیها مژده و بجهت شکلات افرازم و فرمود دعای بود که آن  
حضرت هم همان مهر که بر نوئل آن خویش که آن خویش که آن خویش که آن  
و بر بعضی که بود آن حضرت را چشم بر داشتاده فرمود اللهم انی تو را آن ناباک  
بدرنگال در مهر که قتال سواره و مسلحی بجهت شکوهمانند لحظه ایستاده بود و واحدی  
جرات اقدام بخیر و فیما بود که حضرت پیشتر خارا و ریشه کن وجود اعلا و پیاف آورد

و ظاهر  
کدام

و در کار آن حضرت در آن بیخه بتلاش و دامداری حضرت قوت کرده خود را  
از جلال ساخت و نصرت دیگر بر روزه با تمام کارش پرداخت و چون مراجعت نمودند  
که حضرت اشرف بنوی می فرمود که آیا کسی میدانند آیا کسی میدانند آیا کسی میدانند  
گفتند یا رسول الله و بهر وقت و برکت تو و اقبال سنانیم پس آن اشرف بر این سخن گفته دیگر  
حضرت را هب العطا ایام و در گفت و در گفت و در گفت و در گفت و در گفت  
که ایستاد کرد دعای مرا که در باب نوقل که بودم و این کار که در جنگ میان و در گفت  
و اینست و آن قتال است و با داری حضرت در این حال من گشت کشته یکبارگی بر تو خورشید  
حضرت بر ساختن احوال و زمانه پیشتر است و آن حضرت مشیت بسند دین بر گرفته  
عاصم علیه السلام و جلال مبارک دادند و بجای کشتار خندان آن را افتادند و صفو شایان  
یکبارگی از آن ریش گشت کشته و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست  
و رسیدند و هفتاد یک یک سیر که هزار نفر بودند میکرد میکرد میکرد میکرد میکرد  
سید کلمات صلی الله علیه و آله و دعای با آن بود که در سال ششم از هجرت خود و از آن  
اوست و کشت و عمارش در میان پردهای اسوار و سیار و فرمود که و در گفت و در گفت و در گفت  
اینکه در آن سال الحظ و غلای من که کار فرمود مدینه لب خدی کشیده و از هجوم فقر و احتیاج  
راه عمارش بخلاف تنگ کردید و انجاس غلات جز شعیر آن قوت ترقی نداشت و احوال  
کشته و آن سینه غیر عمار که در نشو و فانی افراشت ریشه درختان و در آن بی چون لیقه  
دو و سه کلان یاب و بهر حیوانات اندم سرده ای آگاه کنند بخار و در زمین معشرب  
حیوانات چون لب و با است و پیاف و پیاف و پیاف و پیاف و پیاف و پیاف و پیاف و پیاف  
و آنکه در طوبیت نقش و نور و سن و لب و تن و تن و تن و تن و تن و تن و تن و تن و تن  
و در کار بجایستاده و صحتاری و جلال از آن سال و در گفت و در گفت و در گفت  
نخستین از غلظت و کرب که مادامی که سوز و شعله و کرب و قوت جاریه از نا توان دم آبی

نار















آمد عتد بیعت مؤکد بود فاد مفید بعدم مخالفت و بجا ایستاد و در وقت روزی  
بجهت مطالب دنیا و توقعات بیجا که ایشان را بود صورت حصول آن در آینه  
حق نمایان آید و در آخر جلوه می نمود بیعت را که مستند و مختصرا می نماید  
بهائیه کرده عایشه و خلق را از اهل شریعت و از نزدیک و دور با خود متفق ساختند و  
در صحنه سی هزار کس جمع کرده آن لشکر کران بکران شتابا جل و از زیر بخت  
سرور مردان عالم نکو بساری می برافروختند چون خبر این حرکت سر پادشاهت جبر ضرر  
یا فنکاران در فدا مات رسید نام مشعل بر و عطا پند و معنوی بویج و نکو هشت آن  
حرکت ناپسند بطایفه و زبیر نوشت و نیاز این مضمون قید فرموده که اگر ترک این  
کار ده نمایم مرا می کشید که من از محاربه عاجز نیستم و از کشت شدن غیر ترسم  
چون قتل افضل از موت است بخدا که بخا عا در قبضه قدرت اوست که اگر هزار شمشیر بران  
بر من فرو داند نه از کسانا است از انکه در فرار من میروم و ناله دیگر بنصیحت میوز  
بجای نشسته این مرد نامه صدق مضمون را با آن سرید بخت ملعون فرستاد ایشان  
در جواب نوشتند که یا بنی طالب که از آن گذشته دیگر این سخنان فایده ندارد و ما هرگز  
اطاعت تو نخواهیم که آنچه خواهی کن چنانچه جواب تا صوابی عرض آن و لا جاست رسید  
نیز حق تعالی بفرز آن در بد سکا کشوده این مضمون فرمود که الی علی طایفه بیعت  
امامان و مصلحتی در این قطع قریب مکرده و برای این دشمن بخت مراست  
آلای هر چه خواهی فرست از من کفایت کن و این دو تیر خارا که از دعا که به نصبت پاد  
شاه مبارک حضرت اولیا جاست رسید بر کینه آن دو منافق و مینه آمده تا بر نشست  
و در روز جنگ جل و در بخت هلاک انداد ناما طایفه بدین بخود در صحنه  
قتال تیرهای بر و خور و جان پلید جا لکان دور رخ سپرد اما نیر بهدانا که شمشیر  
میدان و پناه و وصف رانده و بر طایفه و در میان ایشان مکالمات و توقعات

برگشت از ایشان هر که بیرون شتافت و میرفت با بقوی از بی عیم که در آن حدود سکنی  
داشتند رسید و آنها ایشان که دید و بخاطر جمع خفیه مرد کا زایشا که او را عمرو بن  
حرور میخوانند بقتل او پرداختند و این باطلعه در راه جهنم رفتی کرد آمدند و  
در آنجا آمدند این که روزی حضرت مرتضی ع در مسجد کوفه بر سر منبر نشسته و  
مضمون صدق مضمون حدیث لَوْ لَيْسَتْ لِي الْمَسْجِدُ در آینه وقوع صورت بسته بود  
که ایشان دست بسته آوردند و گفتند که دزدی کرده است آن حضرت و فرمود که یا اسود در دی  
کوشش الْمَوْتِ فرمود که آنچه دیدی بیک دانک و نیم میشود و گفت زیاده است  
و فرمود که باری بکران إِنَّمَا أَكْرَهْتُ که کنی خدا را بر تو اجبار کرده دست ترا قطع فرمایم  
بجای بعد از سوال و اقرار دیگر فرموده تَدْرُسْتُمْ دست بر میدهند و وی آن دست بریده بدست  
دیگر گرفته و روانه شدند و خون از آن میچکید عبد الله بن الکوا بر خورده اند و بر سرید  
که دست تو که بریده است يَا مَعْزُومُ رسید الوصیین و قایدا لفره الجلیلین و اولای مردمان به  
پیغمبر و زوج فاطمه و پسر حسن و حسین مؤید بحیرت و منصور و بکایت و مولای من  
و مولای هر خلاق همان رسول و صالحین علی بن ابی طالب علیه السلام عبد الله گفت او  
تو بریده و تو در حق او این میگوی گفت چرا میگویم که دوستی او بکوست و خون را میخسته  
در دست و زنجیر بریده است پس عبد الله بخداست آن حضرت آمد آنچه و شنیده بود  
هر چه می شنید و می خواند از آن گریان گشته این مضمون ادا فرمودند که در دنیا دشمنان  
ما کس باشند که اگر کوهل بکوی و بر بریزیم خرد شمی مانده نماند و در دنیا دوستان ما کس باشند  
که اگر در پای پاره سازیم و بجز و دستها بیا نمایند آنکه از فرقه العین خود امام حسن ع را  
با حصار و قهرمان داد چون حاضر شد این مضمون فرمود یا اسود من دست تو بریده ام و تو  
اینهمه زنی میگوی گفت یا امیر المؤمنین يَا مَعْزُومُ و مادرم فدای تو باد چرا میگویم که دوستی تو بکوست



و چون ز آینه است و دستم جز بجز نبوی خدای تعالی را جزای خیر و عباد جلال که تو را  
ان عباد خیرت نگاه دارند آن دست بریده از وی گرفته بجای خود منضم ساخت و ردای  
شریف خود بر او انداخت و برخاستند و در کعبه نماز گذارد و دعای که مردمان میافزیدند که  
گفت و در هوا با آن بلند آوازه میشنیدند و کسی نمیدانید و چون فانغ شد و فرمود از آن  
برداشتند دیدند که بزم در وای آن دعا که انحقه اهل بیت دهان بجو گویا برآید بود  
به بودی یافته و بهر جنبیده چنان که گویا هر که قطع نکند برده است **دیگر** اما بجز این بود  
که وقتی فرمودید اولیا حضرت حسن مجتبی علیه السلام را بخوابانید و والدین و کوار طلبان را  
و آن حضرت دست مبارک بستانید و بسوی مسجد روان و بگوهر نشان و حی زجان بدعا بیاورید  
و شاخ از ستون سته و چهار نار برافروخت و از آن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را داد و فرمود  
از سوی هاشمیت حصار کشند یا امیر المؤمنین تا بماند قادی یعنی بقصر و چون میفرمود همیشه در آن  
و دست بر است و فرمود آخر من تقسیم هست و در رخ میانی است محمد صلی الله علیه و آله **دیگر**  
آنکه روزی که از آن قضایا گوشت میخرید و قصاب در معامله میزان عدل و انصاف را با  
میداشت که نیز بخند مت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شناسیده از وی شکایت نمود آن  
عالیجناب با و نزد **آمین** زبان مبارک بنصیحت او گشود و او را بپاستی و امانت و  
صفت فرمود آن بی بصیرت چون آنحضرت را نمیشناخت دست بجایب وی حرکت داده گفت  
که ای مرد برو فان کوه و بره کوهی از حرکت برآید آن مرد را از عار و عجز و آینه راه خود  
گرفت و در آن قصاب بعد از آن چون با اعلام مرد میایستاد آن مرد که بود و آن حرکت چنان بود  
که او کشیده و دست خود برید و بدست دیگر آن را بگرفت و آن دنبال خود بآید حضرت رسید  
و زبان بعد از آن گشوده آنرا دست اوین طلب عفو که او را ایند آن حضرت آن دست  
بریده را بجا گذاشته و دعا فرمود حق تعالی آن را بهم اتصال داده پیوسته کرد و فرمود **دیگر** دعا بود

که با آن فرمود و بعد از آن ناله و جیغ و گریه و زاری و انظار و رشتن و تابنده ساخت  
و غسل از آن حال آنکه در آن روز انصاف نام فرمود نام در آن حق و زیاده و در شیوه و دینداری  
هم در مردمان برپشتانی که ملامت میفرمود و برپشتامیر المؤمنین علیه السلام خنجر بر سر خود نهاد  
ابا بکر شیده او را طلبید و گفت تو بگو کن قبول نکرد گفت ای همن چندی مردمان را بر بعض  
بیعت من خنجر بر سر میسازد و سبیل فقره را حجاج مسلمانان می نماند چه میگویند و اما  
من گفت تو امام نیستی گفت من کیستم گفت تو امیر قوم خودی که ترا اختیار کرده اند و اگر  
ترا اختیار نموده اند و امام حق منقرض الظالمی است که است که از جانب خدا و رسول  
آن محقق و منصف و حاضر و باطن عارف و بر جوارح مشرق و مغرب  
و افض و بجا نرسیده است کسی را که بکت بر سینه **بهدا** آنکه سزاوارد دیده باشد  
ابا بکر گفت که از آن امام که خدای تعالی ایشان را اختار نموده است **افزود** گفت برضای  
دروغ گفتی که چنین بودی ذکر تو در کتاب خود و فرمودی که تو امام برحق خدیو و امام  
است از اول و دوم تا هفتم ابوبکر در ملاء و گفت تمام است از آن خدای میداند که کار او از پناه  
ام فرموده گفت که در ناظر تقسیم کردن را میبرد و آینه می آید از آن تقوای میگردم این که  
گفت نامهای آنرا از یک یک میگوید و الا ترا بقتل رساند گفت ملائقتی تقدیم میکنی  
قسم که باک ندارم که ثلثین بدست تو فروغ یابد ولیکن ترا خبر دهم پس هفت آسمان  
یک یک نام را بر او بگویم از آن حدیث ملاء ندید گفتند چه میگوئی در حق **عزیز**  
طالب گفت او امام الله و حق انبیاء و صیوا و اوصیاست که بنور او زمین و آسمان نورانی  
و آن کسی است که تمام نیست توحید و کبر حقیقت معرفت او ولیکن تو ای ابا بکر کسی  
بیعت خود را از این **کفر** کنی ابوبکر گفت بگشاید او را که مرگش شد پس او را بقتل  
رسانیدند و وقت جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام بر روعه که در وادی  
القریة داشته رفتند و چون تاب کردید و واقعه ام **فرمود** یا شهادت قدم مبارک بر سر







که خدای عزوجل میگوید فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ و در سوره که در آن است  
عزوجل نام عظیم او پس از آنکه در این سوره از آن ظهور یافت این چنین  
روشن رطاه ظلمت شد و در میان ساحت خاطر زایل گشته گفت فو صتی به غیر  
بریت که بعضی حکایت در شمس را بر وجهی ذکر نموده اند که حاصل آن اینست که حضرت  
شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام در بابل روزی مشغول کاری گشت تا وقتی که عاز  
عصر از دی در گذشت و نزدیک غروب آفتاب شد در آنوقت مردی آمد و عرض  
نمود که یا امیر المؤمنین من از ولاد و عیال همدمان که منی هلاک شدیم و فرمود چو  
گفت مرده دارم که قوت من و اهل عیال هر سال زیارت بود و سه سالست که شیرین و  
آنها مقام نموده و هر بره که با آنها میرود طعم شیرین میشود و آن ترسهم بر نگر  
میکنم یا امیر المؤمنین از این خبر منم و مرده ای و ما بر یک و برمانده ایم و فرمود که آن کجاست گفت  
با اینها نزدیک است آنحضرت آنکس تر خود را بیاورد و بیاورد و الله علیه داد و فرمود که باین  
مرد برود چون شیرین تو نماید نزدیک شود این آنکس را و بیاورد که حیدرتی و فرمود  
که دیگر برین صفت مقام مکن عمارت من شیر شیشه و آنکس بقایت خلیف بود و  
مخالفت در میان شیر خدای من میخواست نمود ناچار ترسان و شگفتا با آنکه در وقت تا وقت  
آنها رسید آنمزد گفت شیر دو قبیل این نیست است و من پیشتر بیاورد و بیاورد چنان که ما  
و خود بگویند که خدای که آنها بودند عمارت گوید که چون بر آن پیشتر بر آمد شیر  
دیدم خشم چون کامیشی رسیدم و مضطرب شدم و چون مراد دیدم بر زمین  
پدید و من نه ایستاد که شتری بوی نمودم و پیغام آنحضرت که دارم و همین مقام  
نموده بودم که شیری مثل کامیشی بود مانند سگی شد و بعضی از نذال و فرود تو  
بر زمین افتاد و روی بر خاک مالید و برگشت و رفت چنان که خبر کردی و ندیدی پس  
آنوقت که در چیزی از خاطر گذشت که آنان استغفار نمودم پس بخدایت آنحضرت

صاحب

آنرا در پیش من بود و ستم آنرا بر داشت و لب بد عاشرت داد و اشارت یافت  
و فرمود آفتاب بجا عصر آمد آن پس آن امام همام علیه السلام با مردمان غان بجا عت گذار  
و چون سلام داد و دعا کرد بن نکر نیست و فرمود یا حق اگر کار شیرین بود این همه  
هم سحر است گفتیم یا مولای من یا امیر المؤمنین چندی بر خاطر من خطو کرد و من را بابت  
توبه کردم آنحضرت فرمود إِنَّ النَّفْسَ لَأَفْثَارٌ لَا يُلَاقِيهَا إِلَّا السَّوْءُ الا ما رحم ربه و وَالْجَنَّمَ  
این بود که در وقت های لوی فتح نشان در هوای غریبه غزائی صفتین بال  
آنکه از خود در عرض راه آن و الا جواب در بیاورد آن بابت از ول فرمود مالک است  
که بنزد یک مرتبه از این پس سال آن لشکر را از این بود بعضی رسانید که یا امیر  
المؤمنین این بجا آب نیست فرمود یا مالک خدای تعالی ما را این آب دهد خوشتر  
شهر و نرم تر از مسکو و سرد تر از یاقوت و صافی تر از یاقوت آنکه شیرین بود و  
در آن دنیا مالکشان آمد تا بر زمین هوا را بستاند و مالک و صاحبش بکنند  
آن زمین فرمان داد چون کنند سنگ سیاه عظیم پیدا شد و حلقه بر آن نصب  
بود مانند سیم در خشتان فرمود این سنگ را بردارید و ایشان صد مرد بودند و  
هر چند خواستند بر آن نهند بر ایشان پس حضرت امیر المؤمنین و آن میراب  
سرچشمه یقین عبادست برداشت دعای بنیان میاد و عبادی ساخت و آن سنگ  
کشید چو کرد و در انداخت آن چنان که آنحضرت و صف فرموده بودند از زیر سنگ  
ظاهر شد و ما را آن آتش میداد و چه با پایان را سیراب که نمایند باز سنگ  
بجا خود که آتش مذوق و ناسخ است بر آن ریختند و آن مقام کوچ فرمود چون آمد  
و فشار رفت رسید که گیسست از شام که وضع آن چشمه شناسد گفتند ما همه شناسیم  
پس آن بجا آن چشمه یافتند و هر چند چشمه را از خانان دنیا فرستادند  
که آنحضرت است بطالب آب در اطراف و جوانب میگردیدند تا که به نوصوفه واهی









در کتاب سقا گفت و حقیقت خود را بگوید و در کمال قاطعه و قهاری که آن ثابت و روشن  
ساخته غبار شبهه از ساحت خاطر هارفت تفصیل آن گفت و شنید و خطبه که آن  
حضرت در آن مجلس خوانده در کتب معتبره مذکور و برادران در بی مقام از نظر دقیقه  
ایمان و دیانت است الفقه ابو بکر در آن بحث ملازم و از جواب آن که که دیده ناچار سندی  
در آن باب نوشت که فدک حق قاطعه است باید که کسی متعرض آن نشود و حضرت خیر  
الانشاء سند گرفته بدون آمدن عمر بن خطاب لعنه الله بر خورده احوال پرسید که سنا زعفر  
شما با خلیفه بجا رسید و فرمود ایست نوشت و که فدک حق نیست کسی و دان مداخل نماید  
عمر بن اشقر دست تعدی پانید و آن نوشته را از دست وی کشید و در دید آن  
معضوم و مظلوم از آن حرکت محزون و دلهنگان گفته با جان نخست و دل شکسته زبان  
بنفیر آن لعین کشود فرمود که یا ایها الخطاب مگر گفت که یا ایها المؤمنون الله بظنک یحیی  
تو کما مرار که دی خلیفه شکسته را باره کا دیس و شیخ جارا که نایب نمای عیال است از  
کار که گفته آن سراهل ستم با عاقبت شکم دیدند و روح نایب اکثر عفر سقر رسانیدند و در  
از دعا های مستجاب مقبول آن بفضله العرب و این بود که وقتی حضرت سید الشهدا  
و صاحب سقره و ناید غولید و در این صلی الله علیه و آله که ستم بود چنانچه سر و وز بود  
که طعانی تناول نموده بود پس حاجه طاهر و حضرت فاطمه امه آن نان مکمل کلهش حضرت  
شکسته زنک و ضعیف دیار چون از سبیلان پرسید که گفتای پدید رسد روز است که طاهم  
نخورد و ایام حسن و حسین اگر ستمی و مجبور و بی تاب شدند تا عاقبت خفونید رسید  
ایرمان آن دو بر دیده لایب لایب که ده خواند یکی با برادران راست و دیگری با برچپ نشانند  
و قاطعه را در پیش خود جای داد و دستهای مبارک بر گردن حسن و حسین حایل ساخت  
امیر المؤمنین علیه السلام باز در آمده از قفا دست در گردن حضرت مصطفی از امانت  
چون آن بجز بیکان جناب بادی مانند کل کلاله بگردن آن گوه مجد و بر رکوعی برآمده

آن سید و جناب آسمان نظر که در گفت الهی و سیدی و مولای ایشان اهل بیت مستند  
و جبر و کبوده کی داشتند و در کوهان پس حضرت خیر الشا برخواست عجاذه دیگر که آنجا  
بود رفت و در کعبه نماز گذارده و دستها بسوی آسمان برداشت و با بیضمون دعا خواند  
که اَللّهُمَّ سِیدَی اینک محمد پیغمبر تو و اینک علی پیغمبر تو و اینک حسن و حسین  
دو نواده پیغمبر تو خدایان و فرست بر ما انداخته چنان که بر بنی اسرائیل فرود فرستاد و ایضا  
خود رفت و بان کافر شدند و بر ما فرود فرست که ما بان ایمان آوردیم و هر روز دعا بخوانیم  
نرسیده بود که کاشه بر نرک دی که بوی خوشتر از بوی مشک آن فراتر آن مید مید  
فاطمه آن کاسه را برداشت و آورده آن صد دانشیان مهمان سرای وجود گذاشت کسیر  
المؤمنین علیه السلام پرسید که این کجاست حضرت اشرف بنوی فرمود که بخور و مبر سرای  
ابا الحسن خدایا که مرا غیر ایند تا فرزند دانه شعله بر دینت عمر آن که هرگاه در کجا  
نزد او رفتی در عذاب پشرا و دوزخ و این گفتی یا مریم کجاست ترا گفتی از من و خدا است  
خدای تعالی و می دهد آن را که خواهد بچسبای پس راهم خوردند و آنحضرت فرمود  
آمدن دعا های مستجاب قرة العین مصطفی و مرتضی حضرت امام حسن مجتبی این  
بود که وقتی جمعی از مردم را با آنحضرت گفتند که چرا باید از معاویه این همه رنج و محنت  
کشید و فرمود که این در حقیقت محنت نیست پس اگر دعا که خدای تعالی عارفان را شام  
و شام عارفان کردند و مردان و زن را مرد و زن سازد مرد و زن خصم و زنی و عفت و انکار  
گفت که این کار که توان کرد آنحضرت فرمود و بر غیرت نه که که در آن مردان نشینی مرد  
چون متوجه خود شد دید که زن که دیده و ولت مردی رفته و فرجی هر سبیل و نیز و بر  
خبر از آنکه زن تو مردی شد و با هم و شام روید و در دلباق مقاربت نماید و نواز و لایق زن  
شوی و هر زن در خنثی نوری و پنجه آن حضرت خبر داده بود بیجم واقع و نور صد که گفتند  
ساطع و لام که دید و بعد از آن تنه است آنحضرت آمده بیخنده اینکه بحالت آویز عود

چه



استدعای دعاوندند و حضرت دعا کرده بان چنان شدند که بودند  
اجابت ایشان نقل و مندر حدیقه حسن سیر این بود که وقتی یکی  
سفر بودند در منزل آنسان آن راه درختستان خشک نزول نمودند و خدا را  
بجایگاه ایشان دیدار غله خشکی نزدیک هم فرست گسترند این باری گفت کاش  
برین غله خرمای بودی تا ازان تنا اول نمودی حضرت فرمود میل خرمای گفت  
آری دست بدعا برداشته در زیر لب میخیز گفت در حال آنکه زلال آن دعا که چشم  
مسکات لب دهان مبارک جوشید غله ازان غلات سبز گشته بجز مایه او که دید  
پس ازان غله برآمده خرمای آن را چیدند و همگی ازان خود سه سیر کردند از جمله  
دعاهای و هر دیای سعادت و لاله بوستان شهادت بود دیده بوی و حضرت  
امام مرام حسین علیه السلام این بود که در معرکه غم اند و زکریا در وقت اشتغال  
آتش عالم سوزان محبت و بلا که لشکر اعدا بچند مهر و هر خط از جانبی هر  
بودند و سیلاب صفت در تحریب بنیان خانه نماند بقوت و امانت از طرف و امام  
و سر که میشودند آن حضرت جمعه احتیاط بود که بر اطراف خیمه که حرم سرای آن حضرت  
بود خندق کشند و از هر یک یک ده آتش روان افکندند که تا جنگ از یک طرف  
باشد ملعونی بی حیای بچنگ شمشیر و نیزه اکتفا نموده و تیغ بان ملاحت نیز گفت  
و با اذن پادشاه از نو آتش و در پرداخت گفت یا حسین لقد یجئک بالآل و فی الدنیا  
قبل الاخره یعنی خفا که دی با آن در دنیا پیشتر از عقبی آن حضرت را از پیش این گفتار  
دل آلود بدو آمد و بن بنفرین آن لعین کشود و فرمود اللهم اخره بالآل و فی  
الدنیا قبل الاخره یعنی با آن اهل بیوات او با آنش در دنیا پیشتر از آخرت هونان  
امام مرام دعا تمام کرده بود که سب ملعون شوخی و توسل کرده سر بکوش و روان آتش  
خندق انداخت و جان پلیدش بدفعه آتش افکند و در آن ساخت و انما یجوز



که در دهان که بر باد که آن حضرت با آن خنجر جفا شربت شهادت میخشانند از آلتها  
آتش حکم که دانشگر خرمای آبی طلبیده و هوند آن باب و دهان مبارک کفش سبیل بود  
که ملعونی را انداخت و بر کلم آن حضرت آمده و از آب خود دلش باز داشت آن حضرت  
خون بکف مبارک کفند بچنان آسمان افشانند و فرمود خدا را تو او را نشنیده که بان  
را و گوید که حکایت کرد مرا کسی که دو وقت هر دو آن پلید حاضر بود که آنش  
میبرد و فریاد میکرد و از حدت حرارت مریض و برف پیش روی داشته و از  
شکست برو دت آتش آن در پیش پشته وی کناشته بودند و از نشیمن میسازید  
و آب میطلبید پس قدحی از دست بر آب و شکر که بیج کس را سیراب ساختن با او  
و می آشامید و همچنان فریاد میکرد که لشکر میماند که دایند و حالش برین منوال  
بود تا آنکه شکمش شکست و بچشم واصل گردیدند دعاها ای اجابت اتقای سرور دنیا  
و دین حضرت امام زین العابدین علیه السلام دعای بود که آن بحال اسودگی گشته  
بر امامت او ادای شهادت نموده فقط این بحال ای که چون حضرت امام حسین علیه السلام  
در جبه شهادت یافت و روح پاکش از محبت سرای عالم خالک با علای علی بن شکر  
محمدا بن حنیفه در خوانت بجهت حضرت سجاده علیه السلام آمده گفت ای پسر برادر  
نیستی و ایست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وصایت و امامت را بعد از خود  
بایم القومین علیهم داد و بعد از او حضرت امام حسن و بعد از او حضرت امام حسین  
علیهم السلام و پس از آن حضرت علیه السلام کشته شد و وصیت نمود یعنی اخذ بلا وصایت و امامت  
تعیین نموده من عزمه تمام باید و تو چون در شاخ بیا صلیع و در سوار تو بر در  
و وصیت و امامت از تو سزاوارترم پس در آن باب با سب و محاصرت ممکن  
دست از آن بلار و بن کلا آن حضرت در جواب این مضمون ادا فرمودند که یا عمو  
خدا تر و امانت من چنانکه حق تو نیست ای اعطاک ان تكون من اهل البیت

میرا در







۲۰۰۰  
۲۰۰۰  
۲۰۰۰

ju ju -



هلاک شوند چارین برید جعفری که در این و نایاب این حکایت است که بدین من این  
 سخن می گویم و مستحق آن که هنوز قدری از آن باقی بود بدو خاندان حضرت رفت و در آن  
 درگاه چنان پناه بود که حضرت پناه ابی جعفر علیه السلام پیرون آمد سلام کردم جواب  
 سلام گفتند و فرمود که چو نترس از این وقت آورده ای جابر گفت سلام امام علیه السلام  
 که در آن وقت که بیکر رفتند که جابر را آورده و مسجد جلدت در آن حرکت  
 ده با هستی نه بشارت که همه مردمان هلاک شوند یعنی برای رسیدن تحقیقت  
 آن آمده ام آنحضرت ایضا فرمودند که ولله الکر که ما معلوم مقرر و اجل محتمل  
 مقتدر بنویسند هرگز این خلق در یک چشم زدن بن من فرود نهند و لن یکن عباد  
لکم الا لیسیف بالقیل و النعل یا میرزا تعلم این کلام از آنکه کریم بیل عباد مکرور  
 و هم یا کریم یا کون که در سوره انبیا است اقتباس شده ماله انا ایست که ما  
 از جمله آن بندگان که برای خداییم که سبقت نمی گیریم بر خدای تعالی بن و فرما او  
 عمل کنیم یعنی آنچه خدای تعالی و ده رضا داده و امر او را کردن اید  
 جابر گوید که گفتم یا سید من چاره ای که از کار میشد یعنی سبب تخلف رفته  
 و نزل بلا بر مردن چیست آنحضرت فرمود که در روز حاضر نبودی که شیعیان بید و  
 شکایت می کردند آنرا آنچه می پند و می گفتند این ملائین مرا فرمود که ایشان را بترسان  
 که شاید آن اعیان ایستند گفتم چگونه ایشان را بترسانم ایشان بترسانند و حضرت  
 آنحضرت فرمود با ما بیا عبد احدی جل من تا قدری از آن قدری که الله تعالی می فرماید که ما را  
 بآن اختصاص داده اند و مردمان همین مردمان است که است جابر گفت پس آن  
حضرت مسجد رفتیم و دور گشت نماز کرد و خود عیال هاده و کلاه و مشک که درید  
بعد از آنکه سر بر داشت و رشت به باریکی آن آستین خود پیرون آورد بوی مشک  
الان دیدم و فرمود جابر طریقی را رشت و بیکر و لاله فرو برد و با او که آن را حرکت

دخی طریقی را رشت و بیکر و لاله فرو برد و با او که آن را حرکت  
 داد آن رشت را حرکت دادی سبک بعد از آن فرمود که طریقی رشت را بر ده ادم گفتم  
 چه کار کردی یا سید من و دو جیک پیرون دو و بدین که حال هر چه هست جابر گفت  
 که پیرون رفتم دیدم که مردمان از هر طرف فریاد میکنند و در مدینه لشکر می کشند  
 و اکثر خلایای مدینه خراب شدند و پیش از سی هزار کس از مردان هلاک گشتند و مرد  
 دیدم که مسجد پیغمبر پناه میبردند و می گفتند چون خدای تعالی ما را بیلای خسفت و لطمه  
 هلاک نکند که ما را هرگز و بلی این مسکن را ترک کرده ایم و فسق و فجور و ظلم بر آن سوار  
 می باشد آشکارا کردید جابر گفت پس من متعجب ماندم مردمان می دیدم که حیران و گریان بودند  
 و ملین از آنکه ایشان کرد که رفت و ایشان غیبا نسیم که از کجا باین بلا گرفتار گشتند  
 پس بجای حضرت امام محمد باقر علیه السلام باین گفتم و مردمان در مسجد پیغمبر  
 بگریه و آواز آمدند و فرمودی گفتند یا بن رسول الله یعنی پدری که چه بلا بر ما فرود آمد پس گفتم  
 ما دعا کن آنحضرت فرمود که پناه برید بتمان و دعا و صلوات بعد از آن آنحضرت دست را  
 کوفت و دست سفید و هر دو چیست حال مردمان گفتم پس باین رسول الله خاها مسکنها  
 خراب شدند و مردمان هلاک گردیدند بشارت رحمت کن فرمود خدای باریشان رحم  
 مکن و و اگر از دعاها ای جانب انتما خاورن کنون معارف و حقایق حضرت  
ابی هلاله جعفر بن محمد صادق علیه السلام بفرمود که بر ما و بن علی عباس و نوکم و  
 عیال و قحاح و منصور و ابی نفی بوده که قبل از ایشان حاکم مدینه بوده است تقابل  
 این احوال آنکه او مدد کرد که معری خیزد اگر از موالی و خلاص حضرت صادق علیه السلام  
 و آن روز و فرمود آن امام همام بود و همواره بقدام اخلاص و ارادت طریقی سبک کرد  
 حاکم کذا و آن مرد و سپهر فرزند کی و سعادت می بود بقیل بر سالت و بر فراگشید  
 و این حرکت رشت از آن تعیین بر خاطر مبارک آن امام کزین بغایت کرات آمده و ران باید

و فرمود



باد اود در شوق و غنا بکرده انصاف نمود فرمود که ای دانا من رفیق من اجماع جرم  
کشتی گفت من نکشم فرمود پس که گفت گفت نمیدانم فرمود دروغ نینویس که بخدا که بنام  
آنکه او را بظلم و عدوان بقتل آوردی با حق آن نکشته عجز شهوت برادرش نیکو کردی  
بخدا که وی نزد خدای تعالی برتر از تو بلند تر و از تو کرامت تر و از تو جلال تر است و تو از خدا  
تعالی و قوی باشی و بای و بیعی در روز قیامت برای دیوان و خواستهای او پس می بین که چگونه  
از درهای خواهی باید بختی که خدای را خوانده و ترافقین کنم و اود مرده و گفت که مرا  
از دعای خود میترس که آنقرین کن چون شب در آمدن مطهر غسل کرده جامه عادر  
برگردد و وی عجز و بیانی بد رکاه حلا و تند دوست توان دشمن کلان آورد و بشخص  
و نادی گفت بر در کاه بایستی آن تیرهای خود بردا و وزن که دلش را شکافی بعد از آن غلوا  
تو گفت کوش کن و بین که کسی برین فاسق بیادی یعنی نوحه و شیو میبکند  
درین بودند که فریار هایلند و خدا را حضرت بسجده افتاد میگردیست ناصح و مبد  
و در سجده میگفت شکرا لله بر شکرا لکی بر شکرا لکما لله اللهم الذي يحب المحسنين  
و میگفت اللهم و چون روزه شد خیر رسید که اود مرده و جان عالم کانه و فرخ سپردا است  
**دیگر** انا بجلد این بود که وقتی ضرور در دست سخت جان سخت ضرور و باقی بد بخت لغت  
اللهم بقتل امام مکرم معتمد حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که عزت نیست که کس  
با حقش را کسر و با خیال فرستاد بود و از عاتق جلد بران دل حال ایضا و در زبان  
پلید آن لعین بدسکال میکند شد که خدای مرا بکشد اگر من و برادرش نکند و خدا و برادر  
از خون من آب دهد اگر من زمین را از خون و یک بدم که ناکاه سره و نکان آمدند و آن  
حضرت با آوردند و پیش از آنکه برده برادرند و آن سرور قدم بیا که شوم آن ابرار گذارند  
دیدند که بپای مبارک آنحضرت حرکت میکرد و سختی در بر میبخت و چون داخل  
مجلس شد منصور با آن شدت و غلظت که نخست و برادر چون او را دید آغاز تعظیم

و نکریم نمود و گفت که محمد بن حنیف این رسول الله و از زبان میخواند تا بر  
خودش نشاند و چون خوف کشتند و طعام آوردند منت و بدست خود نغمه بر شو  
ورده همان مبارک آنحضرت میکشید داشت آنگاه بقضای حاجت پیش پرداخت و برادر حق و  
روان ساخت عبدالله بن ابی بکر که ناظر این حکایت است گوید که چون آنحضرت بیرون آمد  
گفتم فدای تو کردم دوستی و تولا می بخیزا هر است که من پیش از آمدن تو سخن استیغور  
نشیند که در باز تو چو ی گفت و چون تو بوی رسیدی لب مبارک جلیلیده شک  
نکند که لب سختی کو یا کردیدی و بعد از آن دیدم آنچه و یکن عذر و اکرام بان کرده است  
معا آنکه اگر ضابطی آنستمن برین آموزی که هر وقت پیش ایشان روم بان کو یا  
شوم که من با ایشان بایشان کفر فغان و از دقت بنزد ایشان ناچارم فرموداری گفت  
ما شاء الله ما شاء الله لا اله الا الله ما شاء الله ما شاء الله لا اله الا الله  
الشعواء الا الله ما شاء الله ما شاء الله كل نعمته فمن الله ما شاء الله لا حول ولا  
قوة الا بالله **دیگر** انا بجلد آنست که محمد اسلم نمودی و دیر و این فی حکایت نموده  
و او با امامت حضرت صادق علیه السلام قایل بود و همه واره بقدم اخلاص طریق **محدث**  
آن مقتضای عام و خاص پیوسته و روزی از خلیفه رفتم و برام فکر دیدم سبب  
تفکر پرسیدم گفت از بی فاطمه پیش از آنکه کس گشتم و سید و امام ایشان را گذاشته  
گفته او کیست گفت جعفر بن محمد و من دانسته ام که تو با امامت وی قایل بودی و سستی  
که او امام من و امام تو و امام همه خلافت و لیکن همین ساعت آن فاطمه کردم یعنی  
و بر اقبال رسانم و حاضر خود را از دغدغه او رها نم چون این سخن شنیدم بختی  
که دنیا در نظرم تار و پود شد از غم پس سفر خواست و جدا از فراخ از اکل حاجت فرمود  
تا روزمان و پس و نکر و من نهان روی مانا پس حلا دی طلبید و گفت همین  
ساعت جعفر بن محمد را حاضر کنم و او را بمن سخن شنود سازم و چون عشاء ام از سر  
بگیرم تو کردن وی برت پس خبری و خود را بجلد در سلیم و گفتم پس رسول خدا را

مسند



خواهی گفت گفت نه والله که هر چه خواهی کرد گفت چون و با این چه می توانی کرد که در دنیا  
خواهم زود بان بگذرم که کدام بجهت می آید پس آنحضرت را حاضر ساختند من در پرده اول  
بوی رسیدم میگفت یا کافی و سخی نیز بگویند آنحضرت شکر و چون پرده دیگر می آید و باقی  
بود رسیدی گفتند یا ذی القربان یا کافی آنکه ایها هم را در دنیا است که چه گفت و سفت  
عجالت را دیدم که حرکت در آمد چون کشتی در دریا و باقی را دیدم در بر اعضا پیش افتاده  
پیش روید و باز وی آنحضرت را گرفته بر تخت خود نشاند و خوب چون بندها در پیش  
وی نشست و گفتای مولای من بچه کار آمدی فرمود تو مرا بخوانی گفت مرا امر کن  
هر چه خواهی فرمود از تو این میخواهم که مرا بخوانی تا من خود پیش تو آیم گفت و فرمان  
برد ارم آنگاه آن حضرت برخواست و پیر و پخته و باوالت و انبیا و اولاد و محافلای سوره  
و سحاب بر خود پوشید و میار دید و بیدار شد تا نصف شب چون پیدار شد گفت  
این امر عجیبی دیدی بخدای که چون جعفر بن محمد لعل شد این قصر خود دیدم که به سجده و حرکت  
در آمد چون کشتی در دریا و از دهای دیدم ده کشتی و لب ز برین بشیبا این قبه  
و لب بالا بر فراز آن نهاد و بن بان تازی واضح میگفت کای منصور خدای تعالی را فرموده  
که اگر حرکتی کنی ترا اهل اهل این کوشش فرورم چون این شنیدم عقلم زایل شد و دست  
پایم لرزیدن گرفت گفتم سحر خواهد بود گفت خواهر شو غمیلان که جعفر بن محمد  
خلیفه خلاست **دیکر** از اینجمله این بود که روزی در مکه عقیقه در ساری خط طعام تناول  
میفرو غلام خود را فرستاد که از منم برای ری آید و در غلام رفت و دیگر کرد و چون  
آمد آب بنیاد آنحضرت از سبب آن سوال کرد غلام گفت صاحب منم از منم رسید  
که آن غلام کبکی گفتم غلام جعفر بن محمد علیه السلام گفت حکای اهل عراق برای  
او نمیزد الوهیت قرار داده اند آن والا جواب از آن گفته با صواب بر آنشفت و در بقیه  
کرد و دست برداشت دعای بر زبان مبارک آورد آنکه غلام را فرمود که تو و سبب  
که جالای چو که گفتم غلام رفت و دید که او مرده و مردمان او را پیر و نای آوردند و گفتند

که او ایستاد و بود و هیچگاه بر ما مرقه آنحضرت و ادب نبی که تیر نفرین آن سرور  
که امت حسیله است منصفی پای دانه بدلا و الوان سید و دیده چشم منم از روی آنحضرت  
خلاص گشته و امر ساختن آب دعا آنحضرت از لوت ملاقات آن سگ بلیه پالست  
که **دیکر** از اینجمله آنست که علی بن ابی حمزه روایت کرده و حاصل مضمون آن اینست  
که در خدمت آن امام همام بسفر حج نیت الله الحرام میرفتم در راه دیبای تخیل خشکی نشنیدم  
آنحضرت لب مبارک حرکت داده و دعا کرد که من هم بگردم آنکه خطاب بان درخت کوه  
فرمود که ای تخیل از طعام ده از اینجمله خلاصی شد و در قبیله کرد از و دی سبک کاشی **دیکر**  
را دیدم بجا آنحضرت میگرد و بر یک در می ایستاد و در فرمود بیا ماخلای بخور و سبب این  
خبرم خوشترین و پاکیزه ترین رطبی بود اعرافان را دیدم گفت سحر و این بن عظیم  
تر ندیدم آنحضرت این نعمت فرمودند که ما ورثه انبیاءیم در میثا مانه سحر باشد  
و ناکه از یک خدایر بخوانیم و او ما را اجابت کند اگر خواهی خلاصی خواهی تا ترا سکی  
که مانند یگان خود نزد اهل خود روی و در پیش ایشان و مهربانی و تعلق کنی اعرافان  
سحر چهل گفت بلی میخواهم آنحضرت دعا کرده اعرافی در ساعت سکی شد و رفت و  
من بفرموده آنحضرت تا در سبیل او رفتم تا بقیه و خانه خود رسیدم در پیش اهل خود دم  
جنبانیدم و کلاه بیهوده و ایشان عصا بر گرفته او را پیر و نکرند و من بخندم آنحضرت  
با آنحضرت و بر آنحضرت ادم مادانات سخن بودیم که دی آمده پیش آنحضرت استاد و اندک  
الچشمه پایش روان کردید و فرمایید که و برخالت میگوید آنحضرت را زود رحمت آمده  
دعا کرد اعراف بصورت آنحضرت عود نموده دیگر بار آنکریان جامه انداخته سحر  
آورد **دیکر** از اینجمله دعا های آن محرم اسرار غیور و حیات بخشنده است قلوب علیهم  
که در می بود اهل اهل خراسان صاحب مکتب و مال و مخزن باطنش از نقد بیست اهل بیت  
مالا مال صورت سحر و خال غاسن خصال و موسوم و مخفی حیاتش بارقام  
عوامل صفات فرمود پس بستم سبی طریقی در آن سعادت حج پیروی و هر سال



و در آن زمان که آن حضرت در کعبه نماز گذارده دست بر داشت و دعا نمود آنگاه  
فرمود که بمنزل خود رو که اهل تو غمزه است و تقوا را و بمنزل خود بیا که امری  
و کند و بیکامت باشد و چون بختان در وقت حال را باین منوال دید که آنحضرت فرمود  
بود پس خلا برادر کرد و مرا سر و شکرت نعمت بجای آورد و بعد از آن روانه مکه  
مقطر شدند و در همان اوان آن قبل خاص عام علیه السلام بن متوجه بینه  
الحرام که دید و آنای طواف چشم زن برکت بفرماید است افتاد که مردمان هاله افت  
بگردید و آگاه بودند شورش خود را رسید که این کیست گفت ایست حضرت درین  
علیه السلام زن گفت بخدا قسم که این همان کسی است که وی را بدیدم که دست بر سر  
رود بود و شفاعت می نمود تا خدای عزوجل روح مرا بتین من بیاورد ایندی **بیک**  
دعوات بابرکات دعای بود مانت بآب حیات انچه ساد دل و زبان آن خضر طریقت  
جوشیده بخدا بن خفیه را بآن زن ساخت تفصیل این احوال و تبیین این مقام آن اوست  
اسعیل بن خیری که در کتب و حال و در عبادت فاعله مسطور است در بابیت حال با اعتقاد  
کیست این بوده که محمد بن حقیق را امام میدانستند و می گفته که او غمزه است و ازین  
جمله حضرت صادق علیه السلام در بیان او فرمود که او بر هیچ نیست یعنی اعتقاد و  
دوست ندارد این سخن با سهیل که او رسید بنجد دست آنحضرت آمده هر روض  
داشت و این رسول الله شنبام که در خون من چنین فرموده اید و من عمر خود را در هوا  
داری شما که باینکه و بجهت دلای شما از مردمان که اگر دیده ام آنحضرت فرمود که  
تصی که این محسن خفیه در شعبه نویست یعنی اعتقاد او اینست که زن است  
آنجا است شیری بر دست و بیکری بچپ دی با ملاد و شفا که روزی او را بدیدم و در  
وای بر تو پدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی حسن و حسین علیه السلام از او  
بهر بود و شربت مرگ چشمه نداد سهیل گفت که بوفات محسن بن خفیه دلیل است  
فرمود آری پدرستی که پدرم مرا خبر داد که بر و نماز گذارده و برادری فرمود و مرا خبر داد

و در آن زمان که آن حضرت در کعبه نماز گذارده دست بر داشت و دعا نمود آنگاه  
فرمود که بمنزل خود رو که اهل تو غمزه است و تقوا را و بمنزل خود بیا که امری  
و کند و بیکامت باشد و چون بختان در وقت حال را باین منوال دید که آنحضرت فرمود  
بود پس خلا برادر کرد و مرا سر و شکرت نعمت بجای آورد و بعد از آن روانه مکه  
مقطر شدند و در همان اوان آن قبل خاص عام علیه السلام بن متوجه بینه  
الحرام که دید و آنای طواف چشم زن برکت بفرماید است افتاد که مردمان هاله افت  
بگردید و آگاه بودند شورش خود را رسید که این کیست گفت ایست حضرت درین  
علیه السلام زن گفت بخدا قسم که این همان کسی است که وی را بدیدم که دست بر سر  
رود بود و شفاعت می نمود تا خدای عزوجل روح مرا بتین من بیاورد ایندی **بیک**  
دعوات بابرکات دعای بود مانت بآب حیات انچه ساد دل و زبان آن خضر طریقت  
جوشیده بخدا بن خفیه را بآن زن ساخت تفصیل این احوال و تبیین این مقام آن اوست  
اسعیل بن خیری که در کتب و حال و در عبادت فاعله مسطور است در بابیت حال با اعتقاد  
کیست این بوده که محمد بن حقیق را امام میدانستند و می گفته که او غمزه است و ازین  
جمله حضرت صادق علیه السلام در بیان او فرمود که او بر هیچ نیست یعنی اعتقاد و  
دوست ندارد این سخن با سهیل که او رسید بنجد دست آنحضرت آمده هر روض  
داشت و این رسول الله شنبام که در خون من چنین فرموده اید و من عمر خود را در هوا  
داری شما که باینکه و بجهت دلای شما از مردمان که اگر دیده ام آنحضرت فرمود که  
تصی که این محسن خفیه در شعبه نویست یعنی اعتقاد او اینست که زن است  
آنجا است شیری بر دست و بیکری بچپ دی با ملاد و شفا که روزی او را بدیدم و در  
وای بر تو پدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی حسن و حسین علیه السلام از او  
بهر بود و شربت مرگ چشمه نداد سهیل گفت که بوفات محسن بن خفیه دلیل است  
فرمود آری پدرستی که پدرم مرا خبر داد که بر و نماز گذارده و برادری فرمود و مرا خبر داد

مذ



تمام آنگاه دست امیرعلی را که در برقه روی برده است بر روی خود عاکر **دیکر** تر شکافته شد  
 و در خطا گرفت موی سر و عاقلش رسید و خاک از سر روی خود وافتاد و وی گفت  
 یا اباهاشم مرا میشناسی امیرعلی گفت نه گفت من محمد بن علی الحنفیه میباشم که امام بعد از  
 حسین **علیه السلام** است و بعد از محمد بن علی **علیه السلام** و این **دیکر** بر یک آن خاک  
 کشید و فرمود چنان بپوشید که دیده **دیکر** آنرا تحمل این بود که منصور در این مقام  
 عبدالحمید را **علیه السلام** را که در محبوس ساخته بود و محمد بن علی **علیه السلام** که صدیق و یار  
 بود در آن سال حج رفت در عرفات و در آن مشرف ملاقات حضرت صادق **علیه السلام** نمود آنحضرت  
 احوال عبدالحمید را به ی رسید و عرض ساخت که او در حبس منور است آن حضرت دست  
 مبارک ساعتی بعباد او داشت و بعد از آن فرمود یا محمد **علیه السلام** خلی سبیل صاحبک  
 یعنی محمد قسم که صاحب آنرا از حبس نگاه ایست و بعد از آن چون محمد بن عبد الله از آن  
 سفر مراجعت کرده با عبدالحمید ملاقات نمود از وی پرسید که در چه ساعت منور  
 ترا از زندان برآورد گفت در روز عرفة بعد از عصر **دیکر** آنرا بخدمت خود که خادم عیسی  
 آنحضرت است عاکر از خلایق تقاضا شد شاید که وی را اند و زمانی که حج بسیار آن  
 گذارد و همای خوب و سرای مرغوب و زلفان خاندان شریف و عزیزان نیکوکاری  
 که است فرمود آنحضرت متوجه دعا گشته اینضمون ادا نمود که ای روزی کن حاد را  
 آنکه بخواهد که در روزی کن او را ضیاع خوب و سرای نیکو کردن صاحبان قوم کردیم  
 و عزیزان نیکوکاری که آنحضرت آن مجلس حکایت کرد که سواد و بصیرت حاد بن عیسی و رقم  
 گفت که بخاطر دای دعای حضرت صادق **علیه السلام** را که برای من کرد گفت آنرا گفت این سرای من است  
 و درین شهر مثل این سرای نیست و دهمای من بهتر و دهمای من و وجه که دارم از قوم کریم  
 خواسته ام و فرزندان مرا می دانم که میشناسی و چهل و هشت حج گذارده ام راوی کو بر یک خاک  
 دوچ **دیکر** بعد از آن که در کعبه ای حج بر طبق دعای آنحضرت تمام باشد و بعد از آن بقتل  
 حج بخواهد و که بیرون رفت چون حقیقه رسید و عیسی راوی رفت که غسل کند که سیلی آمده

او را از قتل عاقلش آنرا بی نشان افتاد و بر آن کشته چون برآورد ندیده اند و اینست و آن  
 حاد را بعد از آن غریق الحقیقه میکشند **دیکر** آنرا و عیسی اجابت از امام رهبر  
 را که از اهل بنو حضرت موسی **علیه السلام** است آنرا بود که روزی در میان روزی گذر نمود  
 که ماده کاوی از دهمای وی که بران واقعه بود و گوشت کاشن نیز بیکر وی میکشیدند  
 آن امام هم بران و چاره جوی بخاک آن نزد آن آمله سبب کردید پسید گفت که  
 بیتم در این ماده کاوی داشته که معاشن و ایشان از آن بودند آن طرف مالی برت ملازم  
 فرمود که آنرا که خودی که کاوان را که بر او تر کردیم گفت آنرا آنحضرت بیکسور و فرمود  
 که گفت فدا کند و دست برداشته ایهای مبارک را حرکت داد آنگاه پیش کار و فرمود  
 مبارک بران زندگوارخواست و راست ایستاد چون آن امر عجیب مشاهده کرد و  
 برآورد که عیسی بن مرید است بخدای گفته پس آنحضرت خود را باین امر زمان رفت  
 روزی از مدینه برآمده مدی غری را دید خوش مرده و باران افتاده و او میکشید آن  
 حضرت پرسید گفت با من میفرمود خرم اینجامر دوان و فغان ماند و بار بار میگوید  
 ندانم فرمود ممکن است نمره باشد گفت بر من روحه غیکه واسه ناسمیکه پس آنحضرت  
 نزدیک خبر فرمود عاکر در جوار افتاده بود بر پشت بران زد و طیب داد خبر خواسته  
 صحیح و سالم بر پای ایستاد آنحضرت فرمود درین هیچ استنهای بدنی بر تو ایستاد  
 رسی **دیکر** آنرا بخدمت آن بود که در سفر حج بر سر چاه رفت که آب بردارد که که عبادت  
 از حبسی با آن مطهر است از دست وی در چاه افتاد پس وی آسمان کرد و گفت  
 قوی بیایم چون نشسته شوم و قوی تو شوم چون که ستر شوم یا ستر شوم ظاهر دیگر  
 غیر این نیست در حال آب بالا آمدن لایحه رسید و بگوید بر روی آب افتاده بود و دست  
 مبارک از آن که در کوه را برداشت و بر آب کوه و وضو ساخت و در تعقیب آن گذارد  
 عبد الله قاضی عریک برداشت و در کوه ریخته و آن را می جنباید و می آشفاید راوی گوید  
 که در این آنحضرت رفت سلام کردم و گفتم از آنکه که خدای تعالی او را عین عطا کن پس آن







ملعون اخوان بود که هانت آن عزیز کرد و حق انداختن و باشارت آن امارا کرد  
صورت بشیر که بر مسند مامون بنجد منقوش بود مستی یافته لعین سبک صفتی را  
که تفرغ و استخفاف آنحضرت میبود و طعمه خود ساختن این چله مقصد را در مجلس  
هفتم باب اول گذارش یافته لهذا درین مقام ازان بد که آنچه مناسب این کلام بود بر  
سبیل بیان مختصراً عود **دیگر** انا بنجله نفر می بینی بود که آن بر مک را که در چنان که هر  
آن حضرت را در عرفه دیدند که دعای میکرد ازان بر سیدند فرمود که دعا میکردم بر  
براه که بسبب آنچه کردند بر پدر من علیه السلام یعنی از دشمنی پس خدای تعالی مستجاب  
کرد این دعا برای من امروز پس چون انجا رفت زمان چندان نگذشت که هر دو بر جعفر  
و یحیی تغیر کرده و قریش قضا است اطاعت دولت شویشان را داده و فوراً دیدند بیکدیگر  
که جعفر مقتول است یحیی مجبوس و مفلوک گشته او نیز از زندان بسوی میان بار جبل  
بست و بر تنگ مکافات پیدان این خود پوست **دیگر** نفر می بینی بود که بر یکارین عبدالله  
ابن مصعب نمود بسبب ظالی در بعضی امور بر آنحضرت کرد بدو در دهان او قتی  
نفری آن بکار را که ازان قضا داده و کشته شکست از دهاهای عربش از قضا و عالم  
عامضی و مامقی حضرت امام محمد تقی علیه السلام بود که محمد بن حسان را در و چشمتی  
عارض گشته بن دیک شکه قطع نظر از پنداری نماید بخدمت حضرت ابوالحسن  
رضا علیه السلام رفته احوال خود عرض نمود و دیده توقع بر چاره کردی منم دیدم پیشتر کشو  
آنحضرت دفعه نوشت پیچید و مهر فرمود و بوی داده گفت نزد ابی جعفر رییخی  
امام محمد تقی و او این مکتوب را باو داده خود را باو مال و درخواست غای که نزد او  
کنند پس محمد بن حسان بخدمت آن نوکل بستان جود و احسان رفت و آنحضرت در وقت  
شان نده ماهه در آغوش دایم بود و رفته بوی رسانید و در دهم بوی مالید  
و چشم داشت خود را هر روز که دایم آنحضرت دست برداشته و بوی همان کعبه

و تمام اول سبک بود و صفی از وی مستوع میگردید بخانه مذکور که کویید که بخانه  
کردست و چشم آن آسمان بر شانه تا آنکه چشم من باز روشن گشته بودی و  
یافت **دیگر** انا بنجله دعای بود که محمد بن باقر را در حکایت نموده باینضمون که من  
در بلاد من بخدمت آنحضرت رفتم و برادره تقاب نفس خود است و شد بدیع نفس نشد  
و پی دی خبر من محامدان ازان و عالت با آن سرور دین و ملت شکایت کرد فرمود که  
عالم الله و ما کنکوا یعنی عایت دهد خدا خدای تعالی انا بنجله شکایت میکنی پس ما از  
نزد آنحضرت پرور آمدیم بختی که برادره ازان عافیت بود و ازان با عود و دیگران  
مرض عود نمود و **دیگر** مذکور گفت مراد از هر هفته در تکی کاه در وی هم میرسد و  
روشنی با فی و دیگران آنحضرت در خواست نمودم که دعا کند که آن از من زایل  
کرد پس آنحضرت در حق من ازان دعا کرد تا عافیت ازان عود ننموده **دیگر** انا بنجله  
این بود که منضم بدیکش برای حفظ مالک شوم و دولت بجز در زه خویش که عزیمت  
بر قتل حضرت خواجه علیه السلام بسته و منتظر فرصت میبود و بجهت ارکاب آن  
امر شاست مآب پیوسته طلب حکایت میفرمود تا آنکه لعین باجمعی از وندی  
بپایین خودهای فوطیه نمود که آنحضرت را بدایه عیبه خروج متهم سازند و  
جمله کی دران دعوی اخذ باد ای شهادت پرور ازان عیبه مقتد مانت مذکوره  
آنحضرت را حق ازان دان باب او ای عاز غایب کرد آنحضرت و خود بخدای که این  
داعیه نکردم گفت که فلان و فلان برین گواهی میدهند و فرمود تا ایشان را حاضر  
ساختند و تقویم بی شهادت برین سخن شهادت دادند و گفتند آری چنین است  
و ما این نامها و نوشتهها را شاکل فرموده ایم آنحضرت دست برد عابر داشت گفت  
خدایا اگر بن دروغ گفتند ایشان را بگریس و یار و سقفا غمکان در جنبش آمد  
و هر کدام انا ایشان که بر و میخواست موافقه نمودن سرعت قبول آن دعا و زول

یا







بر آنکه بزودی عاقبت خواهد یافت آن مرد رفت و با حشر و ریاضت حاصل و آن علت از  
زاد کردید **دیگر** از آنکه آنکه عمری عبد الرحمن نام در دهقان بوده و بعد از آن  
طریقه شریعت کشف بر امامت حضرت امام علی النقی اعتراف میجو و سبب اختیار این  
انری پسیدند گفت آنحضرت دیده ام چیزی که موجب این اعتقاد من گردیده است  
من مردی فقیری بودم و در کفایت بانی و جلالی داشتم سال و دم اصفهان میباشی  
به جرعه نظم و ادب و خواهی بدرگاه منوکل در ستاد روزی در خانه منوکل بودیم  
که امر شد که علی بن محمد بن رضا علیه السلام حاضر رسانیدیم که این مرد  
که امر با حشر او شد گفت که مرد عاقل و پخته است که او را امام میدانند چنان  
میباشی که منوکل امر برای کشتن صلیب من گفت که از اینجا غیرم و ما را بپذیر  
که چون تو در دست پسری آمدی با سبی سواد و در مان بر راست و چپ لاف  
گشاید نظاره می نمودند و من چون او را دیدم دوستی او در دل افتاد و با خود  
اوله عاقلم که خلائی توانم منوکل را او دفع کرد و او می آمد و نظرش بر دیال سب  
می بود و بطرف التفات نمی نمود و من همچنان برای او دعا میکردم چون بن رسید  
دو روزی که باقی قاله قایل گردید که استیجاب الله دعا کند و طوبی و غفران و ذکر ماکت  
و و لکن یعنی خدای تعالی استجاب و عز و از مال و فرزندان ترا بسیار کرد و از من  
ان میشد این سخن  
خیر است و ایشان را از  
چندین مرتبه  
منست هزاره را در میسود غیر آنچه خارج است و در روزی که دید  
و عمر من بیست و هفتاد و هشتاد سال رسیده و من قایل و معتمد بامامت حسین  
کسی که بر آنچه در راه بود مطلع شد و خدای تعالی او را برای من استجاب  
کرد این **دیگر** نفری بود که به منوکل لعین کرد و بخت چنان بیندین را بیکش نفرین را

پیش از من

دعای

در آنکه و تفصیل این آنکه چون منوکل ملعون از عاقبت عدلوت و علبه شقاوت  
فرمان داد که در وقت مقدس حسینیه را خراب کرده و ششم نموده آب در آن اندازد  
و از آن مقدس بنا که مطاف سکان ارض و معاست بالکلبه از صفیه روزگار و  
سازند و گفته اند که حیسان اخلاص شعار از آن زیارت منهد مقدس علویت  
و مرتبه خور بنفیه علی ساکنها الصالح سلام و شتی که من منع نمود و عرض آن بدست  
ازین افعال شامت ماله اطفال و بدین و اخفاء و اذتاب فضل و شرفنامه منو  
بود الله الحکمه حکم آن جناب رجای نکشته هر چند آب بستند از حدی که بجا  
حسینیه موسوس پیش رفت و این حکایت مشهور است و با اینها نیز گفتا نموده  
جوی را مفتی و مقرر فرمود که شب بر سر امام همام علی النقی علیه السلام ریخته و  
بقتل رسانند آنکه و از غمید آن ناپاک غنید با خبر گشته شب برخواست و فرست  
ساخت و فرزندانش خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفتند  
و دعا کردند برای که از آن حضرت معرفت که اللهم انی و جعفر علی بن ابی طالب  
تا صیقت یابید که آنجناب ساید عامی که و آن خلفه ای آمین میگفت و دعا تمام  
رسیده باز رسیده بود که آن خانه منوکل فریاد و غوغا بلند شد و شیون و کمر رفت  
و خبر رسید که جمعی بر منوکل در وقتی که مست بود ریخته و بپسید و مان آب  
شعیر برای خانه حیاطش ریخته و بران ساخته کرده و آن را بیک خشت افکند  
که هفتاد بدعا آن قبله آقا را بپسین بقتل رسید و آنچه برای آن هادی طریق  
رصاد در خاطر قساوت نهاد داشت برو دفع کردید دیگر از دعاها ایمان  
فرای چشمه و دل کشای فساد سروری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
آنست که عقلمن احسن منوکل حکایت نمود و حاصل منوکلش اینست که بخت  
خطرت علی محمد علیه السلام عریضه نوشت و استدعا کردم برای من دعا کند که از روز

بیار از من







انهم ملات دنیا سستگت کرد و امام جعفر الشان صلی الله علیه و آله که بنشیند هرگز باقی  
مرتبید و شایان و زاد اگر و دلی غنهای و رها کرد و بر مصیبتها صابر و خدای عز  
و جل این مامقن را حاجت نموده و این جبار است آن قای ملات دنیا و آخرت آن و عز  
هزار بار ایشان استغنا میگردند و می گفتند ای سلطان دعوی مرتبه شایسته کردی  
مخا هم که آن را آنماییم و صدق و کذب ترا معلوم نمائیم پس اینها ما خواهیم بر  
خواست و بهایهای خود را خواهیم زد پس از خداوند خود سوال کن که دستهای  
ما را از توان دار پس و بر اینها نهای خود زد و کن گفتند سلطان میگفت ایما جعفی  
عفی الله عنه صابر را یعنی با اینها امر را بر بلا صابر که ایشان میزدند تا آنکه و ملول  
شدند سلطان پیش از آن دعا چیزی می گفت گفتند یا سلمان ما کجا نداشتیم که با چنین  
عقاید که برتلاف شد کسی نماند پس چرا از خلود خود در خواست می کنی که  
ما را از تقاضا دار گفت برای اینکه این درخواست منافی صبر است بلکه بر ملت دار  
خدای تعالی شما را که نهاده و از صبر خواستیم پس چون استراحت کرد و در خواسته  
بان با آن یاهاستی حرا و شدند و گفتند ترا خواهیم زد و دوست نخواهیم برداشته نادر  
از بدین مقامت کند باقی که از پیشوی سلم گفت که هر که این نکم و غلاب شما را اختیار نمائیم  
نمود و مرد و مؤمنان که خدای تعالی قل الذین یظنون بالقیام مدح ایشان و فرموده داخل  
کرد و این بر من معلوم است پس میزدند و نادانان یک باره مانده شدند بعد از آن فرستند  
و گفتند یا سلمان اگر تلافی خدای تعالی بپس بیاوریم بجز قدری بود و دعای ترا مستجاب  
نموده ما را از قرض فرمودی گفت شما چه نادان بود و این چون خدای تعالی حاجت  
گفته دعای من باشد هر که خلاص را من کرد و مرد من از صبر است و آن راستی است  
نموده و مرا صبر عطا فرموده است من از تو نخواسته ام که خطا را از من باز دارد تا خلاص  
آن کرد باشد چنانکه شما می پندارید پس سیم بان نیز خواسته ویدامین و ندوسلما

پیش از این می گفت که ای صبر در برابر یاد و دوستی صبی و خلیل تو جعفر صلی الله علیه و آله  
گفتند و عجلت یا سلمان نه بخند و رخصت داده است که بران کلمه که کوفی نه بدل برانی  
از ایشان لیس چرا اینک کوفی برای تفتنه آنچه صابرانان تکلیف میکنند گفت خلافت  
مردان محض کرده و بر من فرض نگذاشته است بلکه اختیار داده است که مراد شما را  
بدم و تحمل مکاره شما کنم و این را اعتقل من نشین کرد اینده و من غیر این را اختیار نکنم  
پس یک باره ویدامین دند تا خونه از شش و پیش دندان کرد و بدو از روی تشنه می گفتند  
که اگر این دو کار نمی کنی پس دعا کن که ما عیال شویم اگر بایست که خدای تعالی عای تک  
والحطین او را دندان شقیع سازی و در نیکند سلمان گفت من مکروه میدانم که عیال  
شما را از خدای تعالی است دعا کنم چه میترسم که در میان کسی باشد که علم الهی تاق  
گرفته باشد باینکه او عتق بپایان خواهد آمد و بعد از این و من از خدای تعالی انقل  
از ایمان سوال کرده باشم گفتند چنین دعا کن که الهی عیال کردن هر که را این دعا مردن  
بر تو شود و کفر خود با حق را بدو دای کوبد که دیوار خانه که سلمان و آن قوم در آن  
بود نشو که بدید سلمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دید که میفرمود یا سلمان دعا  
کن برای شما که در دنیا ایشان کسی نیست که ایمان آورد چنان که تو ج بر قوت دعا  
کرد برای آنکه باشند که هر که ایمان آوردند از قهرش عتق آنکه که ایمان آورده اند پس سلمان  
بقوم هیود عاقبت نامحمود خطا بکرد و فرمود که بچه گفتی میخواستید که عیال شما را  
از خدای تعالی در خواست غلام گفتند بدینگونه که خدای تعالی تان پائنه هر یک از ملائقی  
دو سر کنند باین سر بر سر جانش و بیل سر دست راست که نه بعد از آن استخوانهای سایر  
پیش را بدیم شکند پس حضرت سلمان دو بیل و دعا کرده آورد و مرا ایشان را از ده گاه  
حضرت رتبت ایجاد سست نمود پس حق ای تعالی مسؤل او را بدل و داشته تا نهای ایشان  
همگی ایشان را در سر کرده آیند که بکفایت مذکور صاحبان خود را عیال و پادوی خود را



واجب است بپدید شدن در اوج طریقه شان را و از آن مقرر سفر کردند پس در وقت  
حضرت زکریا علیه السلام که در مجلس خود خطاب با صاحب کرده ایضاً  
فرمودند که یا عیسیٰ بن مریم که درستی که حلالی تمام بود و شما مسلمان را همین حضرت  
داد بر پست نفر از سر کمان هیود و منافقین و تازیانها و ایشان افعیه را که همه استخوانها را  
را در هم شکستند و لغز خود را که خنجر را بر خیزید تا بر روی و آن افعیه را بدینیم پس آن والا  
جواب بخوایست با احتیاط آید و آمدند و عساکر آن آخنانه از هیود و منافقین می آید آن  
قوم اهلین داشتند جمع گشته بودند و آن افعیه را خائف و گریزان می بودند پس چون آن  
حضرت آمد افعیه را بجلدی آخنانه بشمارع برآمدند و آن شاعر گفت بود حلالی آن را  
دو چنانکه از سیم نمود بعد از آن افعیه را که در گفتند که اکسلازم علیک یا محمد یا سید  
الاکبرین و الا لجرن السلام علیک یا علی یا سید الوصیین السلام علی ذریتک  
الطاهیرین الذین جئوا علی الخلق و قوامین ما نازیانها این منافقانیه حلالی  
مارا افعیه را که ایستادند عای این مؤمنین یعنی مسلمان پس حضرت ایضاً فرمود  
حلالی که در این زمان است از کسی را که در عالمند و دوست بعد از آن مارا ندانند که در کار  
الکسلازم ما برین کافران شدند گفتند و احکام و احکام و حق و علی و مالیک خداوند  
عالمین است و ما از خود خواستیم بکنیم که از حلالی تمام شدت علی که ما از افعیه های  
جهنم کردند تا در اینجا ایشان را عذاب می کرد و بدینیم چنانکه در ذلک خود ساختیم آنحضرت  
فرمود که درین جابت شکر کردم پس لطیف ترین جبهه و دید بعد از آنکه در جوهای شماست  
از آخری بد های این کاذبان بیرون کشید تا جزای ایشان تمام شود و عاایشان پاینده تر باشند  
چون در وقت اینجا عت ملوث باشند و عبرت گیرند با ایشان و مؤمنانی که در وقت ایشان  
گذرد و گویند که اینها ملعونان رسول الله باشند بد عای دوست خدا و دوست محمد سلمان  
پس افعیه را اجزاء بدن ایشان را از تنگم ها بیرون انداختند و اهل و کسایشان آمدند

ایشان را بعد از آن ساختند و پیکارهای نگذاشتند و منافقان این از غلبه شقاوت آن را حلال  
بر سر خودند و بعد از آن اکثر و عالیشان متوجه حضرت سلیمان گشته باز بان صدق بیان  
بایضاً بشارت مشحون و بر پیکار کردند و بدست توان شغل و الای تقطیر  
و کلام بر قامت قابلیت آن عالمقام پیوسته اند که اگر اکسلازم الله توان خواص برادران مؤمنان  
و از دوستان فرشتگان محقر بد درستی که خود در ملکوت آسمانها و جبهه های و عرش  
و مادران آن نازی در فضل نه ایشان از آفتاب طالع مشهور تر از روزی که بر روی  
بارانی و عبادی نباشد و توان افاضل آن کسای که تقوی الدین بن مؤمن بالله است مدوح گشته  
و این کایت حاصل مضمون روایت است از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را در  
و در تقصیر منسوب بآن تر چنان کلام الهی در طی بیان کریم الدین بن مؤمن بالله است  
و هم در آن کتاب آن را عیالاب در بیان کریمه و یقیناً الصلوة که متصل بهمان  
فقره شریفه است حکایت منقول است که در چه اصل آن این مقام بر مناسبت و حسابان  
نباشد اما چون منقول شد که در استیجاب دعا از آن خدای تعالی دیدند ای ابو زعفران  
رحمة الله است از بختی به لعل مناسبتی دارد و لهذا طوطی سخن گوئی همانند جوی  
خله بزرگ آن نغمه پرداز در این دو حکایت جان پرور را خلاص کرد که بایک دیگر مجزله  
سلمان و ابوذر بنان همدیگر نیستان و حاصل صحت آن روایت اینست که در روزی ابو  
ذر بنیامت حضرت سید بنی علی علیه السلام آمد به جوف رسا بیند که رسول الله را کو سفار  
چند هست و عدد آن شصت است و کرامت میدارم در چه ایندن آنها بصحراروم و از  
خداست تو جدا شوم و ناخوش میدارم که بشیای کنارم که با آنها خلد کند و بهر رعایت  
مایل پس چگونه آن حضرت و برایش ان لا مفر و ندان که خود میباشان کرد و الله بود  
رفت و در دهفتم حضرت از آمدن آنجا احوال او سفتان پرسید ابوذر گفت  
که سفتان را قصه عجیب است فرمود چیست آن گفت و در آن بودم در آن آنکه که بر کو سفار











تا آخر پندار عا باز بجه آن دو مطلب هفتم انشاء الله تعالی است ذکر خواهند یافت و نویس  
ملکوت گفت که چون بگوئید آمدیم شب میم پس اهل خود را از حال آن سوال کردم گفتند  
پیکار است این سخن من هنوز تمام نشده بود که فریاد از خانه او شنیدم و گفتم که او فریاد  
**مطلب هفتم** و ذکر دعا های که هر یک از ایشان اخبار یافتند اطهار علیهم السلام  
بیش از ستی است مبعثر گردیده و دعا های که افلام السنه آنها را صدقین خطا نامیده  
بر آنها کشیده است اما قسم اول نخستین آنها دعا برای امام عادل است که قریب و منقرض  
و جنانچه بدید پیش از آنست که کز کربان و سایر عیبی در انجام مطالب این خود را معاف  
دارند و حاجتخواهی این امور را در خود بارگاه قبول دست در بر میست دعا و انش کلاوند  
**دیکر** نفرین مظلوم است بر ظالمان و دعا ی خیرشان برای کسی که انتقام ایشان از  
ظالمان کشند چه مظلومان چون از وجود و پیدا و ظالمان بد نهاد بجان رسیده و با تیغ  
جانیان دست سینه داشته باشند و ندانند دست تقدیرشان پای که بر روی میاید  
هر سو که تابند و یار بر می خیزد حساب باری جل شانه نیاید با چار شکوه خود بارگاه  
او برسد و احوال خود را در آن موقف عرض و آرد و ندانند درگاه دیکر همیشه که چنین  
کسان را که از می که گسسته و با و پیوسته باشند بارند هندوان دیوانند دیوان که چوب  
منع پیش از شکوه های زار و ناله های خارا کنند نشان دهند **مطلب** ستمگر احد از آن  
شکسته دکان که کثیر آهنگ سیرشان بخاک میفتند **دیکر** انا تعجله دعا ی پیمبرانست  
که حضرت حکیم علی الاطلاق هر یک را بقدر مصلحت و در خود استحقاق بد و دروغی  
متلاوی سازد و نقد جانان را برای خلوص از غش و ذوب و عیوب در بون تن پاکش  
تنهای سوزان میکند و در وقت سبزه لاله لعل و نقش نقاشات از لوح خاطر  
نایل و نقد مال جناب الهی حاصل میکند و باین احوال عجب که حضرت که در معنی تعالی با جری  
بلو و باد آن آیت دعا ی و استجاب بسیار و باینکه دیکر از این عبادت پرستش او

فرمان داده خود از این راه بدجلوی وی نبرد و **دیکر** دعا ی پندار و معاد دانست در  
حق فرندان و همان این مزد سلوک و زینت دانست با ایشان خواه بیلت و خواه بد که یکی و  
احسن کرده و بر صفا ی ایشان را که در حقیقت رضا ی الهی است بدست آورده اند و  
این گشته اند که الله تعالی دعا ی خیر را بویین مادر حق ایشان قبول غایب و اگر طریق نامرمان و  
عقوق سپرد و خاطر ایشان را از خود آورده اند مستوجب این شده اند که حق تعالی بفرمان  
ابوین را بر ایشان اجابت فرماید و نیز بفرمان خود که چون فرندان را که دعا و نفرین پذیر  
مادر در حق ایشان رد نمیکند و امیعی از اسباب توفیق ایشان گشته بحسن سلوک  
پردازند و حال عمر خود را به پیشبرد از کتب عقوق و عدم مراعات حقوق از پیا  
نندازند **دیکر** دعا ی فرندان صالح است و در حق پندار و شاید این نیز **مطلب**  
باشد که پندار در تربیت ایشان کشیده و اگر محنتی که در تکفل احوالشان متحمل  
گوبارند **دیکر** دعا نیست که مؤمنان غایب را بیکدیگر کنند چه آن از شوب و یا مبر  
اواز را ی غرض مصطفی است و دعا ی چنین در درگاه حضرت رب العالمین بسپارید  
و مقبول و با جابت موصول میبارد **دیکر** دعا ی مؤمنی است برای مؤمنی که با وی  
مواکات و نیکویی کند و تقویتش بر وی و وقتی که محتاج بیاری و مواسات او باشند  
و او از آن با وجود قدرت تطهیر نماید **دیکر** دعا ی مجاهدین است که در حفظ و حرا  
ت دین بجات و مال میگوشتند و نقد خیر بگوشت در میلان جهاد که باز از جانشت حرا  
سلاح سعادت گشته از دم تیغ اعدا شربت شهادت مینوشند **دیکر** دعا ی عمره گذار  
که در فتن دمان کعبه رضا ی الهی دست از خان و مان و دیار بر می دارند و گزینند و غیلا  
شدید که ناگون آنرا از بجان پذیرفته بقتل شوق طریق فرمان برداری میسپارند  
**دیکر** دعا ی سایر مسافرانست که بجهت مطالب آخر و بد چون طلب علم و زیارت  
و عادت آفریناری کسب معاش خود و عیال و امثال آنها سمند عزیمت بر کوه و در  
مناجی میباشند و نیامیتانند و بجهت مساع این دو سعادت و در کاری و در بدعت







امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
اَنْ تَجْعَلَ لِّیْ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ حَاجَةً و اگر کسی حاجت بخواهد بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
بدان حاجت که مستجاب میشود و عای ایشان در حق شای مستجاب نمیشود و در حق خود شای  
و حضرت سید الشّاحین علیه السلام خادم پسر خود چون عطا بستانید میفرمود که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
بدان حاجت و نیز آن حضرت روایت نموده که خادم را می گفت یعنی در وقت که عطا بستاند میگوید  
که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ و هم از آن عالجایان روایت کرده که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
اَنْ تَجْعَلَ لِّیْ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ حَاجَةً و در حدیث دیگر انا بجله دعا نیست که بماند پیش از نزول بلا  
و عذرت و مواظبت آن بوده و آن بحساب الهی استفاده میفرموده باشد چنانکه در کتاب  
ان حضرت مقدس جعفری علیه السلام مرویست که مَنْ حَفِظَ کَلِمَةَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
اَنْ تَجْعَلَ لِّیْ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ حَاجَةً و هر که این کلام را حاصل کند که هر که در میان بگوید که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
پیش از آن در آن باب دعا کند خداوند عز و جل هرگز آن بلا را بر او ننهد و هر آن که در حق حاجت  
و در آن کتاب ایضا مضمون متقوسست که هر که پیش از آن بلا را بخواهد دعا کند و عای وی در حق  
آن مستجاب است و گفته شود یعنی فرشتگان گویند که این آواز را می شناسیم و آن آسمان بخوبی  
ممنوع نشود و کسی که بیشتر دعا کرده باشد چون بلا نازل شود و عای او مستجاب نگردد و  
فرشتگان گویند که این آواز را نمی شناسیم و نیز در کتابی از آن امام همام علیه السلام روایت  
شده که هر که در آن دعا کند که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ در دعا چنانچه بگوید که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
کنند باشد که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید و بلا پس دعا کند گفته شود یعنی فرشتگان گویند که آواز  
آشناست و چون بپسار دعا کنند که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بپسار بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
که بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
آللهی مرد و در ده و صولش پسر منزل قبول مسند و است از آن بجله دعا خواند که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
خود نافه و خود محتاج سازد و از صراط السقیم میانه روی و اقصد صا که طریقه عقلا و اهل

و شاد است

و شاد است بدون و فتنه خود را بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
بدان که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بگوید یا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
اخوان و شیاطین خوانند و هر چه بگوید در حق خالق ملاحت شرع و عرف بر تبارک هستی ایشان  
افسانه است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ که شوهرا که هست طبع و در بخش طریقی خود را عاید بگوید  
کشی طلاق که حکم شرع در کف اختیار و یقین آن علاقه دان پای نادری و خود  
سری نکشاید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ که کسی همسایه خود را کند چه وی بفر و حق آن سر  
آن آواز و جانی او میخواند خرید و بخیار مکان نقل آن را و خود را از بد نهادی میخواند و اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ  
اَنْ تَجْعَلَ لِّیْ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ حَاجَةً و در خانه خود بپکار و عطا نیست سبی در عصبانیت و چه عین  
که شاعر گفته که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ و در آن مشابهه ما جو است دعا بگوید و دست و پا  
البواب و بی روی خود و اهل علی خود کند و با این حال دعا کند و آن درگاه الهی در وی خواهد  
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ که مال خود بفرزد حد چنانکه در شرع امور بفرستد یا آن که بگوید و آن  
مدیون آنکار آن عاید پس در حقین کند آن مستجاب نمیکرد و مصلایان کلمات و محقق این فقر  
اخبار نیست که در کتب معتبره نیست ذکر یافته از آن بجله دعا خواند حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
مستقوسست و مخلص مضمون آن اینست که سالی بگذشت آن حضرت آمد فرمود و چنانچه بگوید  
دهند بعد از آن سالی دیگر آمد و نیز فرمود که چیزی بوی دهند بعد از آن دیگر که آمد بوی نیز  
فرمود که عطا کنند بعد از آن چهارمین آمد فرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ یعنی سیزده کند خدای تعالی  
تراوی گوید بعد از آن مناعت ماکش و فرمود باینکه نزد ما هست چیزی که باو عطا  
کنیم و لیکن میترسیم که باشیم مایکی از آن سه کسر که مستجاب نمیشود برای ایشان دعا  
که خدای تعالی باو عطا فرموده و او آن را در غیر حقش بپسار خرج نموده باشد بعد از آن  
گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ از آن که از وی ده بپسار عطا بپسار و مستجاب نمیشود و مردی که نفرین  
کند بر نفرین که خدای تعالی او را از وی راحت دهد یعنی زن او را میداند و آن از بر وی

و در کتب



و حال آنکه خدای عزوجل کار و بار او را داشت یعنی اختیار طلاقش با او است و مردی که نفرین  
می کند بر هم سایه اش و حال آنکه خدای عزوجل او را داده است که از همسایگی او بجا  
و یکرنگ کند و آن سر را فروزند و هم در آن کتاب آنان عالیجناب علیه السلام مرویست  
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که چهار کسیست که دعای ایشان مستجاب نمیشود و مردی  
که در خانه خود نشسته گوید که اللهم انزل نبی لی گفتند میشود و او معنی از جناب خدای  
تعالی که امر آنرا بالقلب یعنی نام کرده ام ترا طلب دنق و مردی که زن خود را نفرین  
کند لی گفتند میشود که باو که الله اجعل امرها لیکه یعنی آیا نکرد اینده ام کار او را و نفرین  
بنو و مردی که مال خود را فاسد و تباه ساخته گوید اللهم انزل نبی لی گفتند میشود و مردی  
که الله امرک بالافقضا و الله امرک بالاضحاج یعنی آیا نفرموده بودم برایمانه روی در سراج  
آیا نفرموده بودم ترا با صامح مال و ضبط آن از تضییع و تلف بعد از آن آنحضرت این آیه را  
که در سوره فرقان است بنا بر آن و فرمود که قال الذی اذا انفقا کفر فی قولهم و کان یبکر و لکن  
قوا انما جناب سبحانی درین آیت هدایت میان تلوح جمیع ائمه و همان فرموده و این حضرت  
حمیده ایلمن با ستوده است که در نفقه کردن مال اسراف و اساءه هیچکدام ننمود اند و  
طریق اعتدال و میانه روی پیوندند و یک نفرمودند و مردی که او را مال بود و فقر و عده هفتاد  
لیس گفتند میشود الله امرک بالتمیاده آیا امر نکردیم ام ترا که راه رفتن یعنی اگر آن فقر و دارا را کند  
و این فقر و عده او را بدان سبب نفرین کند چنانچه در احادیث دیگر تصریح چنان شده است  
از جناب آنکه این خطاب محاط میگرد **دیگر** و عایشه که در بیان تنه کارش میابد  
و دل از آن خبر مییافت چنانکه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور در بیان آداب  
انشاء الله تعالی که هر خواهد شد **دیگر** و عایشه که بنده پیش از نزول پیامدوست  
بان ننموده باشد چون بداند نازل شود الهام و روحه با خداوند عالم در آشنایی زده و از آن  
درگاه کشف آن را مستحکم کند بوی گویند که پیشتر در کجا بودی چنانکه سمت ذکر یافت

**دیگر** و عایشه که بانا را مجتبی الهی و عدم انقباض او را مرفوعی باشد چنانکه از حضرت امیر  
صلی الله علیه و آله در عده القاعی مرویست مثل الذی یکفر عواقر یوم یوم کفر الذی یزید یزید  
و نیز حاصل اینکه کسی که بچهل و عا یکند مانند کسی است که باکان بی جله نیز بخاندان و تقوین  
این شخص مذکور میگرد **دیگر** دعای کسی است که از نعمت او جامه محرم بپوشد و بپندم  
و ریح اجتناب از او را نکند لیکن نکری و شاهد اینند علیه السلام که هر شوی باید **طلب**  
**پنجم** در ذکر وقتها و مکلفا که مظان اجابت دعا و طلب حوائج در آنها انسب و اولیت  
اتفاقات از آنجمله شبها چنانکه است که ابواب رحمت و مغفرت از آن شب بان گشاده است  
و وعده استجاب پیوسته چشم بر او گشاید و کار و ان دعوات ایستاده چنان که در وقت  
از حضرت مفلس جعفری علیه السلام منقول است حدیثی که حاصل معنی آن اینست که  
خدای تعالی از آن تعالی آیه ندا میفرماید هر شب جمعه از بالای عرش از آن شب تا آخر که آیا  
منیست بنده مؤمنی که دعا کند برای آخرت و دنیای خود پیش از طلوع صبح تا اجابت کند  
آیا نیست بنده مؤمنی که توبه و بازگشت کند بسوی من از گناهانش پیش از طلوع صبح  
تا آن تا افلاخ بر و و وسیع گرداند آیا نیست بنده مؤمنی که بیماری که از من شفا خواهد  
پیش از طلوع صبح تا عافیتش شود آیا نیست بنده مؤمنی که محبوبی غمگینی که از من سوال  
بجاست کند پیش از صبح تا ویران بهانه آن نیست بنده مؤمنی که مطلوبی که از من داد خواهی تا  
پیش از طلوع صبح تا انتقامش کشم و او شست و اندیش پیوسته باین سخنان ندا میکند  
تا صبح طلوع غایت **دیگر** اثاث جمله روز ها جمع است چنانکه در فقیهه از یک دو گاه  
یعنی امام محمد باقر با امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که لای العتیک المومنین  
لکشف الله لک کل جلاله یوم یوم الله عزوجل و کمال کما حبه التي سئل فی یوم یوم  
لکشفه و یوم یوم خلاصه معنی اینکه بهر سنی که بنده مؤمن هر گاه از خدای  
جل جلاله میخواهد چیزی را خیر میکند خدای عزوجل قضاء آن حاجت او را که خواست

ما را با هر روز از آن شب تا آخر که آیا



تا روز نهار اختصاص در آن حاجت گذاری و در فضل و رزق و در عده لایحه حضرت  
امیر بنویسند و الله علیه و آله و است که در روز جمعه پنج غسلت و از آنجا این مشهوره  
که در وقت ساعه لا ینسئل الله عز وجل فیها احد شیئا الا اعطاه ما لم یسئل اگر ما  
یعنی در روز جمعه ساعه است که سوال نماید از خدا عز وجل بدان هیچ کس چیزی  
مکرایم که عطا فرماید آن را مادام که سوال نکند حرامی که از آنجا سلسله از نصف  
آخر هر شبست که وقت استیلای خواجهای از ابواب دعاها که در آن وقت حاکم خلوت  
و قوت دارد و نیاز با خداوند فیها است و وعده وقت صدق و کفر الله فی العاقلین  
است و چون یکی که در اخبار وارد گشته همانا عبارت ازین وقت باشد در کتابی از عربین  
ازینیه منقولست که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود ان فی اللیل  
کساعه ما یأتم بها عبد المسلم ثم یصل و یند علی الله فیها الا استجاب له فی کل شیء اگر  
حاصل معنی این که در سحر که در هر شب هست هر یک ساعه که در دنیا آن را و بر بخورد آن  
بنده مسلمانی بعد از آن نماز کند و دعا کند الله تعالی را و آن مکرایم مستجاب گرداند برای او  
هر یک که بخواهد أصل کلام الله کدام ساعت است از شب فرموده و افضی فی فی اللیل و فی  
الغد من الاکل من اقله التضرع چون رفت نصف شب و ماند شش یک اقل از آن برای  
نصف شب که از مظان اجابه دعوات نلت آخر شب است چنانکه در فیه از عبد  
الغظیم بن عبد الحسی رضی الله عنه روایت که او از ابراهیم بن ابی محمود روایت نموده آنچه را  
که حاصل آن اینست که حضرت امام رضا علیه السلام گفته که باین رسول الله چه  
میفرماید در حدیثی که مردمان از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت میکنند که او گفته است  
که خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه با آسمان دنیا فرود می آید و فرمود لعنت که خدای  
تختیست کنندگان سخن را را و واضعش یعنی تغییر دهند کلام را و الله که رسول خدا  
این را گفته است اینست و جز این نیست که گفته است که بدستی که خدای تبارک و تعالی

فرمود میفرستد و شش با آسمان دنیا هر شب در نهار آخر و شش شب جمعه از اقل شب که  
آهی ندانند که هر کس از سائرین قاعین است و هر کس از قاعین است که هر کس از قاعین است  
قاعین را یا طالع است یا قاعین را یا طالع است این که آیا ساعه است  
تا در عطا غایب آید و به گفته است تا قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را  
هست تا او را ساعه از طالع است و طلب بسیار و طالع را خود را از آن باز و از پس  
پوسته با این کلمات تلاعی کند تا صبح طلوع کند و چون صبح طلوع کرد باز میگرد  
بجای خود در ملکوت آسمان و از شرف و قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را قاعین را  
که وقت فضیلت غار و تبارک است و برادبان حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام چون  
از کرم خود نادیده گشته از پدرین در کار طلب استغفار فرود آمد حضرت در اوقات  
برای ایشان استغفار بنمود و بوقت دیگر روزه فرمود چنانکه هر یک ساعه که استغفار  
نگردد که در سوره یوسف است از آنجا میفرماید و تا حیر کرد طلب مرزش برای  
ایشان را با وقت سحر که امید است حاجت در آن بیشتر است چنانکه در کتابی از حضرت  
اقل بن موسی علیه و آله منقولست که خبر وقت دعوت الله عز وجل  
فیها الا من دعا حاصل معهود این که بهترین وقت که دعا کنید خدای عز وجل  
بدان سحرهاست و این آیه ملاوت فرمود در قول یعقوب علیه السلام که سوق  
استغفار که در بعضی بنده ای استغفار خواهم کرد برای شما از خداوند خود  
و فرمود حضرت که آخر هر روز که استغفار یعنی تا آخر وقت یعقوب و بعد از آن  
که استغفار برای ایشان بعد از سحرگاه که مابین طلوع صبح و قاعین است و محل  
است حاجت از سحرگاه و محتمل است تا آنجا طلوع کرد و وجه روایت مشهور است که  
الله عز وجل خبر من دعا و المؤمنین کل دعا دعاه فلیکرم الله عاه فی التضرع طلوع  
الشمس و الله ساعه تضرع فیها استجاب الدعاء و تضرع فیها الا اذا قوت فیها التضرع

کاف



الْعَقْلُ أَيْ بَدَنِ سَتِي كَهْدَى عَزَّ وَجَلَّ دُوسْت مِبَادِرُ اَزْ سَبَكُنْ مَوْجِنْ خُودِ رَسِيْدَارِ  
دَعَا كَشْتِه دِلِيسْ رَشْمَا بَادِ عَا كَرْدَنِ دُوسْتِ تَا طُلُوعِ اَفْتَابِ چِه بَدِ مَسْتِي كَمَانْ سَا عِلْمِ  
كِه كَشُو دِه مِشُو دُودَانِ دُرْ هَا اَ تَمَانْ وَشَعْتِ كِه دِه مِشُو دُودَانِ دُرْ هَا وَ بَرْدِ دِه كِي دِه  
دُنَانِ حَاجَتِ هَا يَزْدَلِ اَن اَدَقَاتِ اسْتِجَابَتِ دَعْوَا نَسْتِ اَوَّلِ نَوَالِ اَفْتَابِ كِه وَقْتُ نَافَلِهْ ظَهَرِ  
وَعِدَانِ عَرِيبِ اَفْتَابِ كِه وَقْتُ عَمَانِ مَهْرِ بَسْتِ وَ وَقْتُ وَنِ دِنِ بَادِ هَا وَ وَقْتُ هَارِ دِنِ بِلَانِ  
وَ وَقْتُ رَجِيْعَهْ شَدْنِ قَطْرَهْ اَوَّلِ اَنْ خُورِنِ مَوْجِنْ كِه كَشْتِه شُو دُودِ جِهَادِ اَمَّا اَلَا اَنْ عَمَانِ  
وَ وَقْتُ قُرْآنِ اَدَانِ وَقْتُ تَلَاوِيْ دُوصَفِ دِرْ جِهَادِ وَ شَاهِدِيْنِ جِلَهْ چِنْدِ حَدِيْثِ  
اِسْتِ كِه دُرْ كَافِيْ مَدْ كُو بَاسْتِ يَكِي اَن كُو يَدِ شَحَامِ اِنْ حَضَرْتِ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِيْكَ  
كِرْدِه اَظْهَرِ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَن اَزْ يَكِي سَاعَاتِ عِنْدِ هُبُوْبِ الرِّياحِ وَ تَلَاوِيْ اَلْاَمْيَاءِ وَ نَزْلِ اَلْقُرْآنِ  
وَ اَوَّلِ قَطْرَهْ مِزْنِ رُومِ اَلْقَبِيْلِ تَا اَنْ اَجَابَتِ السَّمَاءُ فَصَحَّ عِنْدَكِ هَذِهِ الْاَشْيَاءُ اَلْحَقُّ اَعْنِي  
اَيْكِي جَوَايِ دَعَا وَ دِرْ كُذَرِ اَن بَاسِيْدِ دِرْ چِهَارِ سَاعَتِ وَقْتُ وَنِ دِنِ بَادِ هَا وَ وَقْتُ  
تَا اَسْلُوكِ سَا لِهَا يَضِيْفِ اَوَّلِ رُوزِ وَ وَقْتُ نَزْلِ بِلَانِ وَ وَقْتُ نَزْلِ قَطْرَهْ اَوَّلِ اَنْ خُورِنِ  
مَقْبُولِ مَوْجِنْ چِه بَدِ رَسْتِي كِه دِه هَا اَ تَمَانْ كَشَا دِه مِشُو دُودِ وَ وَقْتُ وَفُوعِ اَبْنِ اَسْيَا دَقَمِ  
حَدِيْثِيْ اِسْتِ كِه فَضْلِ بَقِيَا قَمِ اِنْ اَلْحَضَرْتِ رَوَايَتِ عَمُو كِه لَيْسَ كِتَابُ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَن اَنْجَرِ  
مُكَوِّطِيْنِ فِي الْوَيْلِ وَ عِنْدَكِ اَلْحَقُّ عِنْدَكِ اَلْقُرْآنِ وَ عِنْدَكِ اَلْعَرِيبِ اَعْنِي مُسْتَجَابِ مِشُو دَعَا يَزْدَلِ  
جِهَادِ جَادِ عَمَانِ وَ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِدَانِ ظَهَرِ وَ عِدَانِ شَامِ سِتْمِ حَدِيْثِيْ اِسْتِ كِه جَابِ  
مُسْتَطَابِ جَعْفَرِيْ اِنْ حَضَرْتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ مَنُو دِه كِه اَعْتَمَقَ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ  
عِنْدَكِ اَن يَكِي عِنْدَكِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ عِنْدَكِ اَلْاَدَانِ وَ عِنْدَكِ نَزْلِ الْغَيْثِ وَ عِنْدَكِ اَلْاَنْفَاءُ اَلْقُرْآنِ  
لِلْمَنَافَةِ حَاصِلِ اَعْنِي اَيْكِي غَنِيْمَتِ شَمَارِيْدِ دَعَا دِرْ چِهَارِ وَ وَقْتُ قِرَاءَتِ قُرْآنِ وَ وَقْتُ  
اَذَانِ وَ وَقْتُ بَارِيْدِنِ بَادَانِ وَ وَقْتُ بَرْ خُورِنِ صَفِ مَسْلَمَانِ بَا صَفِ كُتَارِ اَزْ بَرِيْ  
اَدِلَاكِ دِرْ جِهَادِ اَدَاتِ وَ دِرْ بَعْضِيْ رَوَايَاتِ وَ عِنْدَكِ الرَّحِيْفِ وَاقِعِ شَهْدِ عَمُو دُودِ وَ وَقْتُ  
اَجْتِمَاعِ اَلشُّكْرِ هَا بَرِيْ اَن تَلَا وَظَا هَلِ اَيْسْتِ كِه اِنْ وَقْتُ عَزِيزِ وَ وَقْتُ اَوَّلِ رَجِيْعِ اَنْ خُورِنِ



باشد كِه دُرْ حَدِيْثِ اَوَّلِ مَدْ كُو سِ شَدِ وَ هَر يَكِ اَزْ يَكِي دُو وَقْتُ فَضْلِيْ عَلِيْحِدِه اِسْتِ  
وَ عَمَلِ اسْتِجَابَتِ دَعَا بَاشَدِ وَ عَمْنِيْ مَانَدِ كِه مَكْنِ اِسْتِ كِه عِنْدَكِ اَلْاَوَّلِ اَفْتَابِ كِه دُرْ حَدِ  
اَوَّلِ كَشْتِ وَ عِنْدَكِ اَلْقُرْآنِ كِه دُرْ حَدِيْثِ دُومِ مَدْ كُو سِ كَشْتِ هَر دِه يَكِي وَ وَقْتُ بَاشَدِ  
مَرَادِ وَقْتُ نَافَلِهْ ظَهَرِ بَاشَدِ كِه اَوَّلِ نَوَالِ اَفْتَابِ وَ بَعْدَانِ دَعَا اَلْسِتِ حَقِيْقَهْ وَ بَرِيْ  
اَيْسْتِ خَا هَر حَدِيْثِيْ كِه دُرْ ذِيْقَهْ اَزْ اَمَامِ هَمَامِ اَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْبُولِ اِسْتِ كِه كَانِ رَسُوْلُ اللهِ  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلْاَيْمُنُ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَحْمَدُ ثَوْنُ وَ كِه اَلشُّكْرِ كَاذِبُ اَلصَّلَاةِ اَلْمَكْنَانِ وَ كَعَا  
وَ هِيْ صَالُوْةُ الْاَوَّلِيْنَ فَتَخَرَّجَ فِيْ ذَلِكَ السَّاعَةِ اَجْوَابُ اَلْاَسْئَالِ وَ لَيْسَ كِتَابُ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَلْغَيْبِ  
اَلْحَدِيْثِ حَاصِلِ اَعْنِي اَيْكِي بَعْضِ رَوَايَاتِ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلْاَوَّلِيْنَ وَ يَكِي اَزْ يَكِي اَزْ دَعَا وَ تَلَا وَ  
اَفْتَابِ بِيْ چُونِ نَوَالِ مِشُو دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ  
بَا كَشْتِ كَشْتِ كَانِ جِهَادِ اَلْاَلِيْ كَشُو دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ دِه مِشُو دُودِ  
دَعَا چِه ظَاهِرِ اَيْسْتِ كِه مَرَادِ اَبْنِ سَاعَتِ مَجْمُوعِ زَمَانِ كُذَرِ دِنِ عَمَانِ مَدْ كُو بَاشَدِ وَ بَرِيْ  
مَكْنِ اِسْتِ كِه مَرَادِ عَمْدِ اَلْاَوَّلِيْنَ اَوَّلِ نَوَالِ اَفْتَابِ كِه اَوَّلِ وَ وَقْتُ نَافَلِهْ اِسْتِ وَ مَرَادِ  
بَعْدِ الْقُرْآنِ مَانِ بَعْدِ اَن بَاشَدِ وَ هَر يَكِ اَزْ اَنْ هَا وَ وَقْتُ اسْتِجَابَتِ دَعَا بَاشَدِ وَ بَرِيْ مَكْنِ اِسْتِ  
كِه مَرَادِ اَبْنِ عَمْدِ اَلْقُرْآنِ بَعْدِ اَلْعَرِيبِ كِه دُرْ حَدِيْثِ ثَانِيْسْتِ بَعْدَانِ عَمَانِ ظَهَرِ  
وَ عَمَانِ عَرِيبِ اِسْتِ كِه وَقْتُ تَقْيِيْبِ وَ عَمَانِ وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ وَ يَكِي اَزْ اَنْجَرِ بَعْدَانِ عَمَانِ هَا اِسْتِ  
چِه دُرْ حَدِيْثِ اَلْاَوَّلِيْنَ اَبْنِ حَضَرْتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرُوْسِيْتِ كِه رَسُوْلُ حُدَا صَلَّيْ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ كَشْتِه اِسْتِ كِه مَن اَدَى يَدِيْ مَكْنَانِ اَفْتَابِ كِه اَوَّلِ وَ وَقْتُ نَافَلِهْ اِسْتِ وَ مَرَادِ  
اَعْنِي اَيْكِي هَر كُذَرِ دِرْ بَرِيْ رَوَايَاتِ اَلْاَوَّلِيْنَ اَبْنِ حَضَرْتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُرْ حَدِيْثِ اَنْ دَعَا  
مُسْتَجَابِ اَبْنِ قَامِ حَكَايَتِ كِرْدِه كِه حَضَرْتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَادِ رُجُوْبِ دِيْدِمِ  
وَ بَرِ اَبْنِ حَدِيْثِ پَرِ سِيْدِمِ مَرُوْدِ صَحِيْحِ اِسْتِ چُونِ دَاوِيْغِ شَدِيْ اِنْ مَانِ وَ اَجِيْ پَرِ يَكِي  
دِرْ حَالِ كِه دُرْ سَبِيْحَهْ بَاشِيْ كِه اَللّٰهُ اَنْ اَسْأَلُكَ تَحِيْقِ مَن رَوَا وَ مَن رَوَى عَنْهُ صَلَّيْ عَلَى حَقِّكَ اَمِيْرُ



کافعل یک و کتبت یعنی آلهام است که من سوال میکنم از تو بحق آنکسی که میخواهد  
روایت کرده و آنکسی که او را روایت کرده صواب است بر همه ایشان یعنی بر همه اهل  
او و بکن چنین و چنین یعنی حواصی خود را بموقف عرض در آورد و هم در عتبه الداعیان  
حضرت صادق علیه السلام روایت است که إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ الْعَالَمَاتِ فِي حَقِّ الْأَوَّلَاتِ الْيَتِيمَ  
فَأَسْكَنَهُنَّ الْخَوَاصِرَ كَمَا عَقِبَ قَرَارِ بَعْضِكُمْ بَعْضٍ یعنی بدستی که خدای تعالی و جزیره است نمازها  
در دو سترین و قنایسوی آن پس در خواست کنید حاجتهای خود را در عقب نمازهای  
واجبی خود یک ماه مبارک رمضان است که بحکمه حدیث شریف نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
که در نقیبه و غیره از کتب معتبره مذکور است درهای آسمان در آن گشوده میشود و دعا  
مستجاب میگردد و در شب منادی ندا میکند که هَلْ مِنْ سَائِلٍ لِمَنْ مَنِّتُمْ تَغْفِرُ  
خُصُوصًا وقت افطار چه رویت که دروزه دارا در وقت افطار دعا مستجاب است و  
خصوصا اوقات صلاوات که جامع و شرافت همه ماه رمضان است و هم در وقت غار  
در خطبه مشهوره که جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله در جمعه آخر شعبان خوانده  
و فرماید يَسْبِقُ فَايِدُورِ فَضْلُهَا مَبَارَكُهَا همان از روح دهان و حیایان بر دامن اسرار  
حاضران افتاده اند مذکور است که وَأَمَّا قَوْلُ الْيَتِيمِ الْيَتِيمِ بِالْعَاءِ فِي أَوَّلَاتِ صَلَاتِهِ  
فَأَكْثَرُ أَفْضَلِ السَّاعَاتِ نظر الله تعالی بنمایان رحمتی إِيَّاهُ يَتِيمُهُمْ إِذَا جُوعُوا يَتِيمُهُمْ  
إِذَا نَادَوْا وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ اگر دعوی حاصل معنی اینکه بر دایره بد و کاه آلهی دستهای خود را  
نمازی بد عادت و تقیهای خود بدستی که آن بهترین ساعتهاست نظر میکند خدای تعالی بدان  
رحمت بسوی بندگانش جواب ایشان میگوید چون ما او ساجد کند و بپشت میکشند  
چون او بلند نماید مستجاب میگردد اندک ایشان چون دعا کنند یک یا یا بخند و روز  
عرفه است که نهم ذی الحجه باشد قبل از عباد حضرت سجاد علیه السلام این روز را  
روزی داشته اندان بیخبره که این روز روز موعود است و سبب مبارک است بسبب روز

وجود از چندین جهت از کلامش ظاهر و ضاهر و صریح و کرم و غیره میبینیم که مبارک  
عبادت و مفضل این محفل در حدیث سید صریح و در فقیه و فقهایی هر دو مذکور است  
و یک یا یا بخند و تقی است که بنده را آن قنایسوی که با عظمت جناب سجاد از آن گذشتند  
و صوریات احوال آنجا فشرع و در تقی شود چه در کافران جناب مستطاب حضرت  
علیه السلام نیست که إِذَا قَشَعَرُ جِلْدُكَ وَ دَمَعَتْ عَيْنُكَ وَ ذَكَرْتَ فَقَدْ قَصَدَ قَصْدَكَ  
حاصل معنی اینکه چون قشعریه کرد و دامن بدید و پست بدن تو نشان آید شد و چشم  
تو پس از دست مده آن وقت را که بتجفی که کار تو آمد کرد و مطلب حاصل شد و در کرد  
مکالمای شریف فیض مشعشع استجاب دعوات و کلمات مظلوم است علیها اعلام نور الله  
مقدم و کتب دعوات از بخند مساجد مشهوره اند و در حدیث و آثار شریفه ملاحظاتی  
و اشارات بدان دارد است از بخند در فقیه مذکور است که إِنَّ فِي التَّوْبَةِ مَكْرُوبًا  
يُؤْتِي فِي الْأَرْحَامِ السَّكِينَةَ فطوری بعد از توبه بپایان تو در آن بی نیکی الا انک  
الزور و کفره الا انک حاصل معنی اینکه در توبه و توبه فاشه است که بد دستی که خالهای من  
در زمین مسجد هاست پس خوشایند آن که در خانه خود بپارم که بر بعد از آن زیاده  
من کند در خانه من بدانکه بر آنکه زیارت او آید لازم است که زیارت کنند و اگر لازم  
ببخند جناب سجاد که پیران از حد و دمن مالی و مکانی است جل شانه مساجد از انعامیت  
فضل و شرف خانههای خود نامیده و در مکان آنجا برای عبادت از آن حق و حوائز  
برده کلیمت مدینه گردانیده است و از جمله که است بایست که دعای ایشان را با جابت مقرون  
داد و در دست درین سینه را نشان نکند و او که میخواند است که وعده خود را بخواهاند  
و هم از خود را بنیل مقصود بیان کردند کسی که گفته کوی تو نام از زنت که حالت  
بر در ایستاده و تو که شاد زنت و هم مساجد خانه خدا از مظان استجاب دعا باشد  
و بر ظاهر است که مساجد الحرام و مسجد مدینه طیبه و مسجد کوفه و سایر مساجد



مشهور معروفه که بدلائل اخبار و آثار عجز بد فضل و شرف انحصار در بند مطهر او بر  
چین خواهد بود و نیز در کافی از حضرت مقدس جعفری علیه السلام روایت شده  
که کان کانی اذا طلب لها حاجة طلبها عندك قال نعمين اذا كان ذلك منك شيئا فاصبر  
به و صبر شيئا من طيب و راح الي المسجد و دعا له حاجته عايشه عائشة الله تعال معن ايکه  
طریقه پدر این بود که چون طلب حاجت می نمود وقت نوبت آناب می نمود پس چون از  
این مسجد می گذشت چیزی می دید که می داد و چیزی را می می برد و می دید و می دید و  
می کرد و حاجت خود را بآنچه خدا می خواست می دانست و بود که گفت لام المسجد درین حدیث  
شریف برای عهد و مراد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد چون حضرت امام در مرتبه  
متوکل بوده یا مراد مسجدی باشد که در مکه معظمه شریف داشته و می تواند  
بود که الغلام جنس و مراد مطلق مسجد باشد و الله اعلم و اگر از جمله مشعر و عرفات و آن  
کوهرسار برین حق بابرکات از برای کسانی که بکار در آن حج موقوف آنکاهای شریف  
مستخرج کنند چنان که در فقیه از امام همام و قبله امام حضرت ابو جعفر علیه السلام  
متقولست که ما یفعل احد علی ثلث الالباب یرید و لا یأخیر الا استجاب الله له فانما الباب  
فیستجاب له فی اخره و دنیا و اما الباب فیستجاب له فی دنیا ملاحظه می نمود اینک  
و فوق تکلیف ای برین کوهرسانه سبک و نه بد مکرانیکه مستجاب که در اندک خدای تعالی او  
یعنی دعا و اثر و اما اینکه پس استجاب می شود برای دعا و مطالب حزوی و دنیوی و خود  
و اما بدین استجاب می کرد برای او و مراد دنیوی نه دنیوی و فقیه مذکور است  
که حق تعالی در بعضی شئی که حاجت از عرفات مشهر آمده و فوق می نمایند و آن جمع  
سعاد قندل این خطاب می کند می کند که اذا بکرت و انتم عبادي اذنتهم حتی و حق  
علی ان استجب لکم محض اینیکه من خداوند شما بود و شما بندگان منید بجا آورید  
حق و مرا لازم شد بر من اینیکه مستجاب کنم برای شما معنی دعاها و شمار و انما استجاب

طلب منس

کاهستانان ارض سمار و فقه از حضرت شهید کربلاست علیه السلام که حدیثی نقل آمد  
و در فتاویج فرشتگان و جای کربله و ناری اصناف سوخته بر شمع است در عذرة  
الداعی و نیست که این الله سبحانه عو صا المؤمنین علیه السلام بین قتل و آزار و حصار  
جعل الشفاء فی رقبته و حاجه الله عا و تحت رقبته و لا یمن ذریته و ان لا یفعل الا اقام  
و کربیه من اثارهم ملاحظه می نمود اینیکه خدای تعالی عوض قتل حضرت امام حسین علیه السلام  
و عذابش بر وی عطا نموده و با ابرار و با این حیدر کرامت نوازش فرموده است که در این دنیا  
شفاداد در حال او و اجابت دعا او در نیکبند فیض کاه و امامان با ان ذریه و اولاد و ارباب  
او و اینکه شمر در ظهور آیام زیارت را بیان از ان عمرهای ایشان و نیز در عذرة الداعی مذکور است  
که وقتی وجود از جسد امام امام حقت بخش عقاید خاص عام حضرت جعفر صادق علیه السلام  
را در وی و کاردی علرض گشته بود و فرمود که شخصی را با جاده کیرند که بر سر قبر من و حضرت  
امام حسین علیه السلام برای وی دعا نماید پس از موالی آنجناب عالی بجهت تقیبت آن خدمت  
پس از آمدن شخصی را بر روی داشت و آنچه آنحضرت فرموده بود ای گفت آنمزد گفت من  
با این خدمت میروم و لیکن حسین امام مفضل الطاعه است و او نیز امام مفضل الطاعه  
چون است که این امام از بركت قبر آن امام متوقع استجاب دعا است و یانکر دیدن آن  
سخن را و عوقف عرض نماید آنحضرت فرمودند چنان است که او گفته لیکن ایاندا  
است که خدای تعالی دعا را بفرستد که هر کس که مستجاب می شود دعا او این بقیه یعنی  
روضة مقدسه حسنیة این جمله آن بضاع است و اگر از امامان دعا سر و قدر و الدین  
است چنانکه در کافی از جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در دنیا  
مؤناکم و انتم یفرحون بر یاد نکرد و لم یطلب احدکم حاجته فیه قبر ابي و یفعل  
قبر ابيه بعد ما یلعوا لهما یعنی زیارت کنید مرده کان خود را چید بدستی که ایشان شاد  
میشوند بنیادش شما و باید که طلب کند احد شما یعنی بدعا حاجتی خود را نزد قبر پدرش







که عبادتی باطنی و خشنوع دارد آیا این نفی بحال او میرساند آن حضرت را بیظنون فرمودند  
که مثل اهل بیت مثل خانواده ایست که در بنی اسرائیل بود و هیچیک از ایشان چهل شبانه  
در عبادت نمیگردد مگر یک دعا میخواند و مستجاب میشد و غلظت ایشان چهل شب در عبادت  
اجتهاد نمود و بعد از آن دعا کرد و مستجاب نشد پس بحضرت حضرت عیسی علیه السلام  
آمد و از احوالات شکایت و در آن باب از وی طلب دعا کرد آن حضرت طهارت نمود و نماز کرد  
و بعد از آن دعا کرد اللهم تعالی و ارحم الراحمین یا عیسی بهرستی بنده من آید و من از غیر آن  
دری که آن آید بهرستی دعا کرد و در دلای شکی بود آن تو پس اگر دعا کند هر چند آنکه گشت  
برین شود و نکند نشاید و نیز که من استعجابت نمیکم برای او پس آن حضرت سلفش را فرمود که  
دعا میکنی خداوند خود را و در دل تو شک است از پیغمبر آن گفت یا روح الله که آنچه گفتی واقع  
بود پس والله ان الله تعالی آن را شنید از من زایل کرد و آن پس حضرت عیسی را دعا نموده خدا  
تعالی بر او تفصل فرمود یعنی آتش از وی زایل و در آن اهل بیت داخل کرد و با اهل بیت  
نزد پیغمبرین قبول نمیکند خدای تعالی عمل بنده که شکر کند در راه و طریق این حدیث است حدیثی  
که آنحضرت سید بن طاووس علیه السلام نقل کرده و در ارشاد القاریب مذکور است و حاصل  
مضمون آن اینست که کسی که دعوت ساخت مرا یعنی که هر هزار سال نماز کرداری  
و هر هزار سال روزه داری و هر پنج کی و هر روز جماعتی و هر روز از او که ان و بنو قریبه را بخیل  
و زبور و فرقان را و هر چه پیغمبران ملاقات کنی و با هر پیغمبری هر هزار سال عبادت کنای و هزار  
جماعت ایشانی کنی و با هر پیغمبری هر پنج کی که از وی بعد از آن عبیری و در دل تو حقیقت علی و اولاد  
او باشد داخل گردان و از خدای تعالی و از شرفا حقان معافان و در هر هزار سال از آنکه گزشت  
طاعتی یا عبادت و عبادت اهل بیت عصمت در دنیا و علایا بدرجه قبولی غیرسان و در عقبی  
بنده نازد در کانت جهنم غرضانی و امور عجیبه عزیزه که آن بعضی مخالفان دین ماستند  
جو کمال و ریاضت کشتن هر دو حکایت میکنند که کذب و خلاف و ناشی از غیبت

طیایع نقلهای غریبه که نیست و اگر بعضی از آنها واقع باشد بنی آن مذهب است عبادت و عبادت که  
برخیهای عوام فریب یافته و باست که در تشخیص قلوب بحاله بکار میرند و عقولها ضعیف  
و رایهای ضعیف و باطل اند و خود را می آورند و در هیچگاه الیه هیچ حکایتی آورده که معتدل  
آن اینست که شبانی در ستر من لای تحلی شد و خلیفه مردمان دایه عالمیان امر نمود  
سید و در پی عیسی آمدند دعا کرد و مدتی بر آن مترتب نکرد دید و در چهارم ریش  
بشارتی که او را جانی میگویند بانشاری و رعبانات یعنی عبادان خود بصحرای مدعیان  
رفتند و در میان ایشان راهی بود چون دست برداشت بر آن بارید که رفت و در دوم  
میرید بدست و بدست او رفتند و باران بارید پس اگر در مردمان چوین آن دیدند در شک  
افتاده بدین نظر اینست که مایل گردیدند خلیفه کس بخند مت محرم اسلام غیب و هالان  
استان شده و در میان امام همام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرستاد و آن  
حضرت بحسب بود و در آن مجلس بر آورده گفت است جدت را و در باب که هلاک شدند  
و در و من فرمود و در این سلف را نایل گشته انشاء الله پس چنانچه در دست پیغمبرین  
بار عبادان بصحرای رفتند و آنجا لاجواب همه با جمعی از اصحاب بیرون رفتند چون آن راهب  
دست برداشت آنحضرت یکی از علامه هفت خود را فرمود که دست وی بگیر و آنچه  
در میان او انگشت دارد و دست آن غلام چنان کرد و آن سید انگشت وی استخوان سیاه  
بر آورد آنحضرت آن انگشت را در آب را گفت که اکنون باران خوله و در آسمان ابرها بر سیاه  
بود و شد و کتاب را آمد خلیفه پیغمبر که این استخوان چیست فرمود که این پیغمبر  
پیغمبران پیغمبران خدا میور کرده این استخوان بدست و افتاده است و استخوان  
هیچ پیغمبری ظاهر نشاند مگر اینکه باران بارد یعنی این از خواص آنست که حاصل  
اینکه در غراب اگر در میان بیضاقت ظاهر شود مبنی بر مثال این و باست **مگر** الا بجمعه  
اخلاص است یعنی بخت خود را در آن از شوب دیا و ستمه خالص ساختن و آینه







به قولی است که حاصل معنی اینکه در دعا اول مراد از من و حضور قلبی بود و در ثانی بود  
 و در ثانی دعا و تقوی است و باینکه دعا است که حاصل آن نیست که حضرت موسی علی  
 نبینا و علیه السلام بر مردی گذشت که در سجود و رکوع بود و دعا و نذر می نمود  
 موسی گفت یا رب اگر حاجت این بنده را میباید هرگز من آن را دعا می کردم و عرض  
 حضرت کلید ازین کلام تقویتش از وجه عدم استجاب دعا او بود و بعضی من باین  
 عجز بخلافیت هرگاه خواهی که حاجت او را بکنم تو باین قدر مت و فضل و کرم و  
 بچی دار که آن را دعا نمی کنی آن چه چیست و می آمد که یا موسی اگر یک دعوی و قلبی  
مشفوعه بهتم له فلو سجدت حتی یقطع صلیبه و تنفعا عینا لک است تجت له  
 محصل معنی اینکه بدستی او دعا میکند مرادش مشفوعه گویند ندانست که دارد  
 پس که می کند چندانکه استخوان پشتش منقطع یعنی ده جلد شود و چشمها  
 بیرون آید من دعا او را مستجاب نیکم نزد و حلال صحیح هر یک ازین اخبار هر یک است  
 دینی که حضور و قلبیان اعظم از کائنات دعا است بلکه فایده دعا دانست و اثری بر آن  
 مترقب نمیکرد **دیکر** آنرا بخنده شکستگی دل و تذلل و فضل است و این نیز شجره دعا اصل  
 اصیل و در دادن ثمر حاجت بقایت و جلال است غبار حرمات از چهره احوال جز آب  
 روی خاکسار نتوان شست و گوهر را در آن خاک آن درگاه بجز جلال و رفعت  
 سوز و ناری نتوان شست ۶ جان با تن بجا کساری ده ۷ لبشک تا درست  
 کرد در کار ۸ اجماع و اعطای کجایب سبب حضرت عیسی با علی نبینا و علیه السلام  
 در آنها عاظم ساخته اینست که یا علی ای کاش که تو را که می گویم به انگار است  
 و اعلی آن شرف و آن بقیع الی عیسی یا علی ذلیل ساز برای من دولت را و بیدار  
 کن و در من در خاویز او بدان بدستی که خوشنودی من آنست که خاکساری و تذلل نمایم  
 بسوی من بجهل و نادانی که افکندگی و نکسا است نه کردن فلان و اعتبار بسیار که آن

عالمشاه که خلفی بعبادتش امکان صفت نداشت و تا سازند و در درگاه که یا نبینا و علیه السلام  
 آمدند و دیدنشان که اهل روزگار جواب سلامتشان بآورد و وقت عرض حاجت  
 ابایات تا در دل استقبال و عایشان نماید که باشند که شفاعت ناخلف خالق جهان را از بلا  
 و هلاکت و گناه باشد که با کبر و روی موری حقیر گشت هر چه بگویم در سیراب کرد مانند و در رفیع  
 از امام همام و سرور کلم حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که سلیمان ابن داود علی  
 نبینا و علیه السلام روزی با احتجاب خود به عابدان پیروز رقت مورچه دید که فایده  
 از قوام خیر و بدی یعنی آنچه بجا است یا نیست بسوی شما را داشته میگفت اللهم انما خلقنا  
من خاک و نزلنا من سماء و اخرجنا من الارض و ارجعنا الیه و ارجعنا الیه یعنی یا الهام خالق این  
 مخلوقات همام و ما را که از خاک و سحاب و زمین و آسمان مکن ما را بجا همان فرزند آدم حضرت  
 سلیمان با احتجاب خود گفت که این چه است سقیته فی غیر کرمه یعنی باز کردید که بنشیند در کرمه  
 غیر شما با آن بنماداده بود شد حاصل حضرت خداوند بصیر خیر را عزمی نه نظر بر  
 حقارت و فروتنی و شکستگی خاطر است نه بر شرافت قدر و شجاعت حدیث اعتبار است  
 و تجاروت ظاهر و هر چند بنده را در جناب سبحان عز و جلال و افراط بیشتر باشد مقام و درگاه  
 قرب بیشتر خواهد بود **لایق** دارد نزد قرب بیشتر و بآن دو شکستگان با مسجد است  
 نسبت دیکر حمیر **دیکر** آنرا بخنده حسن ظن بگویم ذوالحق است که مسئول را میزد و دل  
 خواهد داشت و دست در بر سینه طلب غفران گذاشت چنانکه در دعا فی در باب  
 یقین در دعا حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که اذا ذکر الموت فطهر قلبک  
حاجتک بالیال یعنی دعا کن پس طهارت خود کن اینکه حاجت تو در در خانه است  
 یعنی بر روی حاصل میگرد و وطن را بخواهی ظاهر اینست که معنی یقین باشد  
 چنانکه گذشت و عنوان باب نیز در دعا فی مؤید چون اجابت دعا طهارت و یقین  
 میباشد که دعا مع عطا مسبی بر عدم و دست و مکن است و یا غلبه بخلافت

انیت



و این هر دو چون سایر بنفایان خاصه ایست ممکنات و مستحکمان خطه طالب و مساحت  
 رجبیت از خس و خاشاک امثال آنها منزه و پاکست پادشاهی که خزانده اش کن نگار و  
 سر اسر عالم هستی که تین مؤنه ازان باشد و هر چه اراده اش تعلق پذیرد و تاخیر تحقیق  
 پذیرد و مع هذا ذات بهتالش انهم چه غنی و برکنار و دامن عز و جلالش متنازل از اعتبار  
 احتیاج و انظار بود عاقل را در خفته چنین توفیق قلمت چون میسر و در ذات پاک چنان  
 احتمال صنعت چه گویند متصور می نمایند و با وجود این امر آیت هرگاه خود بجهت خود عوف  
 استیجاب کند و عده استجاب دعا نموده باشد و بلا لالت لا یغفل الله البهادر خلف  
 در وعده او نبوده باشد و هر چه شان که طلب بهطامش چون و دعا با جابت مقرون خواهد  
 کرد و بهر که در شرط دعا خلل و در آید آن اعمالی شده باشد این هنگام تفصیل از اجزا  
 و عاودنی خواهر و در نخست اصلاح و تامل آن باید نمود هر چه هست از قامت  
 تا ساز و اندام است و در تشریف قریب و الا کسی که تاه نیست محقق نماید که بجهت  
 علی ان کفر مؤمنان و حق خیر الکره و قسای ان یجیب الیه و هو سرور الکره و لا یفکرو  
 انهم لا یفکرو که هست که آید آن نادان مطلبی را پیش نهاد خاطر بساخته و در  
 شغل را بداند که از درگاه کرم بر تقاضا می نماید و قبول آن دعا و حصول آن عمل عاودنی است  
 و مصلحت آن را نیست و آنچه او خیر پیدا شده تمام شود و آنچه دفع از کائنات سرافراز  
 و اگر خود نیز بر حقیقتش آن عارف و بر عاقبت آن واقف گردد و حصول آن را ضعیف خواهد بود بلکه  
 ازان بجای آنجا استفاده خواهد نمود و در صورت گوناگون آنجا احتیاج از حضرت بار  
 عین شفقت و محض غم خواهد بود و لهذا کرم حضرت متعالی که اعتراف اهل الشان منیر  
 خیر و صواب محال است اعطای طلب حصول فرماید ولیکن در عوض مثل آن بدی و شران  
 و سدفع میگرداند و گاه باشد که حصول مطالبی در وقت دعا خلاف حکمت و مصلحت باشد  
 و تاه در توفیق دیگر موافق خواهد بود و در نتیجه و در تاخیر مؤنه حصول آن را با آن وقت

ی انداز و ان غایت کرم باد انتظار که در داده اجز و بیادان دعا فضل و جزیل است و  
 مصدق این کلام و محقق این مقام آنکه در عده الدانی از حضرت سید الامام صلی الله علیه و آله  
 منقول است که ما من ضلوعی فی الله سبحانه و تعالی و عوف الیه فیها قطعه رحیم  
 و لا یغفل الله عما احدث فی خصال ثلاث ائمة ان یجیب دعوه و انما یجیب دعوه و انما  
 ان یکرم کما یمن الشیء و ملکنا عظمی الخضر و ضمون بنابر ظاهر اینکه هیچ مسلمان  
 نیست که دعا کند که در آن قطع رحم و کفای نباشد مگر اینکه عطا کند خطای تقا و او را  
 بآن یکی از سه چیز باز و در عیال و او را کند یا آن را بگوید و خیر نمود و بوقی دیگر  
 انکند و یا دفع کند و بدی و شر من آنجا در دعا خاسته است پورینه غانده که عبارت  
 و کما ان یکدر خیر الکره که چه فی نفسه ممکنست یا بهیضی باشد که اجز و فی آن را برای  
 خیر آخرت سازد چنان که در بعضی از اخبار دیگر تصریح آن شده است اما با فقر  
 بود که اما آن یجیب دعوت است بر و حاکم کامل قابل نید شود و حدیث جامع همه  
 شقوق نمیکرد و چند در مقام سه شفی است یا تعجیل حصول مدعا یا تاخیر و در آن یا  
 علم حصول و یا بر جل اول هر سه احتمال مذکور خواهد بود و لهذا آن را ظاهر و الباقی  
 و نیز می بیند ایضاً اینکه در بعضی از نجای اما ان یدخله است و الله اعلم و هم دان  
 که اجماع جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در اینست که در ایضا الخیر من الغیبه  
 رجاء الله عا و لیکون اعظم الاجر الشان و اگر که بوظائف الایمیل محصل یعنی  
 اینکه گاه باشد که در حاجت دعا تاخیر شود و مدعا یابد و بر حصول رسد برای اینکه  
 اجزاء عظیمه و عطای جزئیتر کرده و حاصل بابرین مقدمه است میتوان کرد که دعا باشد  
 در و صورت تاخیر و عدم حصول نیز در و در نیست چه تاخیر و عدم حصول چنین که  
 با جز عظیم و دفع ضرر که اهمه از جلب دفع است مقرون باشد عین الجابت بلکه توفیق  
 آنست چه ظاهر است که هرگاه فقیری از کرمی چیزی طلب نماید و وی بجهت دعا بابت

ان یوخر  
 عن

کنت











و این آیه و حدیث متناقض نیست چه ممکن است که دست برداشتن در غایت  
از سه حالت دو صورت داشته باشد و حدیث دیگر هر دو کافیه مذکور است که این  
از جهت پیشوا صغیر کبر علیه السلام بر صید از دعا و رفع یدین فرمودند که بر حجت  
و حجت است ثُمَّ الْتَمَّوْهُ فَكَسَبَتْهُمُ ظِلُّ الْبَاطِنِ كَمَا كَانُوا فِي الدَّعَاءِ فِي الْبُيُوتِ  
فَنَبَذَ كَفَنَهُمْ وَفَضَى بِهَا طَيْمَارَ السَّمَاءِ وَكَمَا التَّبَثُلُ فَأَمَّا يَدُكَ بِأَصْبَعِكَ  
السَّابِغَةِ وَكَمَا الْإِبْرَاهِيمُ الْقَرِيعُ يَدُكَ تَجَاوَزَ بِهَا سَاعَةً وَدَعَاءُ الْقَضِيحِ أَنْ تَحْرُكَ  
أَصْبَعُكَ السَّابِغَةَ مِثْلَ يَدُكَ وَهُوَ دَعَاءُ الْخُفْرِ حَتَّى خَمُونَ أَيْ كَه تَمَادِد  
دَعَاءُ اسْتَعَاذَ بَاطِنُ نَفْسِهِ لَا يَحَابُّ قَبْلَهُ باید داشت و اما دعا های طلب رزق کفها  
گشوده باطن کمال بسوی آسمان کرده و اما انگشت سبابه اشاره باید نمود یعنی حرکت  
باید کرد و کیفیت آن در حدیث سابق مذکور شد و اما در این باب دعاها را باید بر  
چند اندک احتیاجات سر بلند نکرد و بعد از بیان این چهار وجهی حسنه که همانا بحسب  
اقتضای مقام و نظر بخالد غلط باشد و بیان تصریح نیز فرمودند که انگشت  
سبابه را در پیش بر حرکت باید داد و کیفیت آن مذکور شد و دعای تصریح و دعای  
خفیت است همانا مراد اینست که قرع خوشت و بآن میبایستد و شاید این کلام با  
باشد بکبر و وَإِذْ كُنْتَ فِي نَفْسِكَ نَصْرَ سَعَاءٍ خَشَعَةً که در سوره اعراف است  
فانما که ممکن است که دعای رزق در بخند شریف بر سبیل مثال و مراد مطلق سوا  
باشد این عبادت از رغبت است بعدی که در صدد این معیت مذکور شد و هم چنین  
تقوید نیز عبارت از رغبت است و لهذا ذکر رغبت در معیت که در بخند باشد آن  
نمود تغییر شده چون سایر احوال دو صورت داشته باشد یکی باطن کفها را  
بجانب زمین کردن و دوم بجانب قبله کردن و این دو صورت بسیار بهم نزو یکند  
و سایرین مجموع حالات دعا که از حدیث مذکور استفاده می کرد پیش از پنج

و این مقام برترین مقام است و آن را ابتهال میگویند و در وقت ادای اینست که هر دو دست  
و دایره خود را در برابر و بجانب قبله دراز کند و دست چپ را بر دست راست بگذارد و  
بردارد و این وقت است که چشم را باین و آنک در جریان باشد و آنچه سمت ذکر یافت از چند  
حدیث که در کافیه غیر آن نیز در کتب معتبره مذکور است مستفاد میگردد و از جمله  
از حضرت کاه بویست و وفای علیه ابی عبود بیت حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
منقول است که كَاهُ الرَّهْبَةِ وَكَاهُ الْبَاطِنِ بِالْحَيْكَةِ إِلَى السَّمَاءِ وَهَكَذَا الرَّهْبَةُ وَهَكَذَا  
ظَهَرَ كَفَنُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَهَكَذَا الْقَضِيحُ وَتَحْرُكَ أَصَابِعَهُ مِثْلَ يَدُكَ وَهَكَذَا التَّبَثُلُ  
وَلَا تَجْعَلْ حَتَّى تَجْزِيَكَ الدَّقِيقَةُ أَنْ تَعْلَمَ بِرَأْيِ رُتُوبِجٍ ای غافل که تا اینها را  
نموده و از اینانی اهتمام بخراب دستها آن محسوس خاطر نشان مخاطب فرموده  
اند بدین گونه که ذکر رغبت کرده باطن هر دو کف را بجانب آسمان ظاهر ساخت و فرمود  
که همچنین است ربهت و پشت هر دو دست را بجانب آسمان کرد و فرمود همچنین  
تصریح و انگشتان خود را بر است و چپ حرکت داد و گفت همچنین است تبثل و انگشتا  
خود را با انگشتان دیگر بر روی آورد و فرمود هم چنین است ابتهال دستهای خود را بر روی  
خود را بجانب قبله کشید و فرمود که ابتهال نمیکند تا اشک روان شود و در حدیث  
دیگر هم از حضرت چنین فرمود است که بعد از میان کیفیت دست برداشتن در  
رغبت و ربهت بر وجهی که مذکور شد فرمودند که وَالْقَضِيحُ الْقَضِيحُ فِي السَّابِغَةِ  
الَّتِي فِي يَمَانِ يَمَانًا وَالتَّبَثُلُ تَحْرُكَةُ السَّابِغَةِ الَّتِي فِي يَمَانِ يَمَانًا وَالتَّبَثُلُ  
وَالْقَضِيحُ وَالْإِبْرَاهِيمُ يَكُونُ لَكَ إِلَى السَّمَاءِ حَاصِلٌ مَعْنَى اینکه در  
تصریح طریق اینست که حرکت دهی انگشت سبابه را راست را بجانب راست و چپ  
و در تبثل حرکت میدی سبابه چپ را بر طرفی که بلند میکنی بسوی آسمان بیا  
و بر روی و ابتهال اینکه مبسوط میگردانی دست و دایره خود را بجانب آسمان

تقوید



حق و اهدا بود و نیز محقق است که رغبت و در هبت محض امید و بیم باشد و سوال و استقاده که  
 در معنی آنها ظاهر نیست و هر یک از آنها حالت و مقام دیگر باشد و در هر یک از احادیث  
 استقصا جمیع حالات دعا شده باشد و جمیع آنها هفت باشد چنانکه ظاهر عنوان  
 با سایر محققانست در کافی و لیکن احتمال اول ظاهر تر می نماید و الله اعلم **دیگر** از ادب  
 ظاهری دعا بلکه اهمه و اعظم آنها که بر کردن و جسته سیر کردن عقده امید از چشمه کسب و آتیه  
 است که بر روی کار آورده نیست و این از ادب دعا اصل اصیل و در حصول مدد عاجز است  
 چنانکه چنانکه بعضی از اهل دعا آن را ستیلا و ادب خوانده اند **دیگر** آنگاه که می کنند شکر یا  
 صاحب هنر در درایهها دعا که به تیغ آهن است از فضایل و فوائد که بسیار است  
 پس که بنده را از دشمن معاصی و مقصد و مصلحت و در درگاه عزت و شرف و مقرب  
 می گرداند چنانکه در کافی از هر یک برتری حضرت مقدس جعفری علیه السلام متقولا  
 که خدای عز و جل حضرت موسی علی نبینا و علیک السلام در می نمود که آن عبادی که هر یک از آنها  
**لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** است خصال بدستی که می تواند من نزدیک بخشدند بسوی  
 من بجز منی محبوب تر بن آن سه خصلت موسی که تبارک چیست است احتمال فرمود که یا  
 مَوْلَى الْكَوْهَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَنِ الْغَايَةِ وَالْبَكَاءِ مِنْ خَشْيَتِكَ هِيَ أَنْ تَخْصِلَتْ  
 بِي فِي خَشْيَتِكَ دَرَمِیَاسْت دَرَمِیَاسْت دَرَمِیَاسْت **دیگر** که است از ترس موسی که  
 گفت تبارک چیست برای کسی که اینها را کند یعنی چند ثواب خواهد داشت پس وحی  
 فرستاد خدای عز و جل بسوی او که یا مَوْسَى كُنْ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَفِي الدُّنْيَا فِي الْخَشْيَةِ  
 وَكُنْ مِنَ الْبَكَاءِ مِنْ خَشْيَتِكَ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَحَدٌ وَأَنَا الْوَرَعُونَ  
 عَنْ مَعَاذِي وَكَانَ أَقْدَرُ النَّاسِ وَلَا أَنْتَ تُعْطَى حَاصِلِ مَعْنَى اینکه امانا نهدان در دنیا پس در  
 بهشت خواهند بود و آتیه بسیار که می کنند که از ترس من پس در مرتبه بلند اعلی که دیگر  
 در آن شریک نباشد مقام خواهند بود و آتیه بسیار که از آن آفرینانهای من پس در بهشت

السرور

که من

که من تقشیرش میکنم و همان را و ایشان را بکنیم یعنی و رحمت بر ایشان نغض نمی کنیم  
 فاعمال ایشان را می بخرم و هم در آن کتاب الهی عالجنا بعلیه السلام مرویست  
 حدیثی که محض مضمون اینست که هر چشمی روز قیامت که بر آن خواهد بود غیر  
 چشمی که از ترس خدای که بسته باشد هیچ چشمی پر شده نشود از ترس خدای عز و جل  
 و جل میگردان که حرام کند خدای عز و جل سایر جسد او را با کشتن و چون آن اشک بر  
 کوبد او روان شود و دیگر آن در دایره یک و خدای همانا مرد بسیار روی که آه است  
 و خدای موقت قیامت و حساب که در چندی نیست ممکن است آن را یکی و روزی هست  
 یعنی خدای و اندازد که دارد که باید بآن رسد مگر اشک چشم که بدستی که خدای عز و جل  
 جل خاصش میگرداند که از آن دریاها آتش باو اگر برسد بنده و راضی هرگز نیست  
 کند خدای عز و جل آن است را که آن بنده و از ولادت حضرت کلیم الله در مناجات  
 نموده در کمال شجاعت و صدق و حمد الله مذکور است که ای که اجزا من که هست عیسی  
**وَإِنْ تَحْسَبُكَ** یعنی معبود من کیست چیست من و کسی که علیه السلام فرمود که در چشمها  
 او از ترس خدای تعالی فرمود که یا مَوْسَى كُنْ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَفِي الدُّنْيَا فِي الْخَشْيَةِ  
 و نگاه میداریم روی او را از کرمی آتش و این میگردانم او را در روزی که خوف و دان و در بر نبرد  
 تیر خرم باشد یعنی در روز قیامت و بگوید آه میا و خردینه علمایان حتی الله علیه و آله  
 را از بس که در الختام این خصلت اتمام بوده بدعا آن را از درگاه الهی مستثنت میخورد  
 که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** از ترس عین **هَذَا الْكَيْفَ** و **تَحْسَبُكَ** یعنی الهی روی کن و مرا در چشم  
 بغایت اشکبار که میزد از ترس تو و نیست که خون مروی ذکر که آه خود کند و از خوف الهی  
 که در فشان مباد و در آن قطرات اشک او را بیاورد و در آن روزی که در آنجا  
 از مشقت مفرق آیند پس چون روز قیامت شود و صاحب آن عذاب کرد و سستی اش در  
 حسانت زاید و راجع آید پس بر بسوی آتش برسد و چون خواهند که او را در آتش افکند خدا

از درگاه الهی که در چشمها  
 که من تقشیرش میکنم و همان را و ایشان را بکنیم  
 فاعمال ایشان را می بخرم و هم در آن کتاب الهی  
 حدیثی که محض مضمون اینست که هر چشمی روز قیامت  
 چشمی که از ترس خدای که بسته باشد هیچ چشمی پر شده  
 و جل میگردان که حرام کند خدای عز و جل سایر جسد او را  
 کوبد او روان شود و دیگر آن در دایره یک و خدای همانا  
 و خدای موقت قیامت و حساب که در چندی نیست ممکن است  
 یعنی خدای و اندازد که دارد که باید بآن رسد مگر اشک  
 جل خاصش میگرداند که از آن دریاها آتش باو اگر برسد بنده  
 کند خدای عز و جل آن است را که آن بنده و از ولادت حضرت  
 نموده در کمال شجاعت و صدق و حمد الله مذکور است که ای  
**وَإِنْ تَحْسَبُكَ** یعنی معبود من کیست چیست من و کسی که  
 او از ترس خدای تعالی فرمود که یا مَوْسَى كُنْ مِنَ الْمُرْسَلِينَ  
 و نگاه میداریم روی او را از کرمی آتش و این میگردانم  
 تیر خرم باشد یعنی در روز قیامت و بگوید آه میا و خردینه  
 را از بس که در الختام این خصلت اتمام بوده بدعا آن را از  
 که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** از ترس عین **هَذَا الْكَيْفَ** و **تَحْسَبُكَ**  
 بغایت اشکبار که میزد از ترس تو و نیست که خون مروی  
 که در فشان مباد و در آن قطرات اشک او را بیاورد و در  
 از مشقت مفرق آیند پس چون روز قیامت شود و صاحب آن  
 حسانت زاید و راجع آید پس بر بسوی آتش برسد و چون خواهند  
 از درگاه الهی که در چشمها



گوید که فیصل میکند بر بنده من که بدمه منی که او را در روز من امانت می‌باشد پس فرمان شود که آن  
فطرات اشک را آورده بآتش بریزند پس آن دیباهای عظیم را از آتش بزدند و بنظر  
این چند خبر هدایت اثر دقت آورد که سرانگشت زبان تقریر نماید فواید آن هاداد  
کوش جلای حق پذیر گشتید و قطرات عبرات عبادات آنها از شرکان اشک فشان  
خاتم بیان بر لوح صفحه روان گردید و دو کتب معتبر از حد بیرون و ذکر قیام آنها از حوصله  
کنایه این مجلس افزونست و حاصل آن جمله اینکه جنس خطیر که برادران را اعتبار قرار  
قیمت بسیار و نظر رحمت الهی که هر سیراب اشک را بقدر عفو و مغفرت حزیل را راست  
پس سزاوار گشت که بنده چون عرض حاجتی بآن درگاه برده و امید واری رو  
فیصل دعا آورد چنانکه هم که بیان و اهل طمع است که در ذکر همان اگر هم در روز سبزی  
و شایع گشته باشد دست آورند و برونه می‌گشتند نخست بگریه و زاری پروردگار و گوهر  
اشک را در دست آورند و گفتم سزاوار نام که آب روی آن دلمه نشوید و بخت مغفرت مقبول  
و بعد عایش قرین حصول گردد **سازد** تا آنکه دیدار کرد و چون تا آنکه دید طفل گریه  
لبن اشک بر خند بادند خالق کوهر است و اشک پند خالق مایه در پلزار این  
دنیاست مایه آنجا سونش و چشم تراست و قیام آب و دیدگان طالب ناف  
و چون نابدیدگان مجاهد بستان و در راه الله آداب و در حصول مدها از اعظم نسبتا  
و تا در دیانت اخیال فیض قرین عجز و راست که اگر کسی بگریه نیاید و چشم که بدن  
بیخود در در بر بشر فطره اشکی بجل و امسال نماید که برود خود را بر آن دارد و بیاد وقایع  
اندره خیز که اگر چون مراد عزیزان رفته و دوستان در فراق حال خفته خود را  
بگریه آرد چنانچه در کافی از اسمعیل بن عمار روایت است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
گفت که گاه چنین می‌باشم که دعا می‌کنم و میخوانم که چه کنم و نمی‌آید وای بسا که یاد می‌کنم بعضی  
آنکه گاه مرده اند از اهل من پس رقت می‌کنم و می‌گویم آیا این روستا فرموده ای ذکر این

میکنم چون رقت می‌کنم که بکن و بخوان خالوند خود را و هم در آن کتاب آن مؤثر است و اب  
علیه السلام منقولست که این که ناکت یکا و فبالبی که می‌باشد پس بنگار خود را بران  
دارد این معنی که بر آن تقریبات و وسیله‌ها را بکن چنانکه مکرر شود یا با این معنی که ظاهر  
خود را چون گریه که تلکان سازد و در هیئت و آواز تشبیه بایشان کن و برین سیاق اخبار  
در کتب معتبره آید و متعدد و مستمر است و آنکه معلوم می‌گردد که هرگاه که بر سر است  
بشکافد و رقت دعا از کتاب و سنن و در درگاه الهی پس ندیده و متعجب باشد که در فضا  
پروردگار نکند دل خیزد و اشکهای غم پروردگار مسلسل باز متواتر دیدگان فرود برود  
در آن حضرت چه گفته و قیمت خواهد داشت جان من تن بسپارم بده چشم من که  
باشم بر بهار مشورش عشق که بر بخواهد این غلت آب میرد بسیار و بقتل ران اجرا  
نکند الخفی و در قنوت فکرهای عمیق عمری بتبینه اندیشه جانها کنند انداز آن  
صاف روشن است که چنانکه عیون کامل گاه از بی اعتدالی سیلهای تند منظم و غیر  
و جدا و لکها از نیاید کل و لا مکان مسدود بآب می‌گردد و چشمه سار دلهای که منبع  
آبیده هاست گاه از طغیان سیلها می‌بارد و هوای کل و لای که دروت آورد دنیا کو و عاقل  
و جویبار دیده فاش شده و باطلی نماید و این هنگام تخفرا میدارد و جزو خلک حرم پلوسید  
بری و غفلت عاقل را غیر برود و در بیجا صلی نموده بود پس حال جنگا گشت کار طاعت  
طالبان اشکال جلیب را ناچار است که در تنقیه قنوت دلهای خراب جزو مساعی جلیله بنماید  
رسانند و بحار و جویباران که بیابان از دشته ریخته و ریخته و ریخته هاست و این کل و لای  
عالمی و بیاد و رات این عبرت سربالاز کرده آب اشکی بر چهره جاری کرد و مانند و آلتی  
برای تنقیه این کار و لای و باین اخبار از آن اهل با خنلال احوال خود نیست که سر هایت  
عمر که ای با هیچ دریاخته و برای سفری رفیق و فائز مراد و راحله و مهیا انساناخته  
شیرینانی چون اجل فی امان در فضا و کوه مشکلی مانند در جان که در بدش و بارگرا  
چون کوه که امان بر دوش در دسی چون علهای داشت خود پاییم و عذوبی چون نفس اشاره

فی کلین



قرین و راهزنی مانند بلبل و رگین منظر چون ویرانه بر مار و مور کوبیده خانه خواجه چون  
عالمی قریب منظر خواجه چون آتش غضب الهی سوزان و شمع چون شعله جانکدار آهسته  
فره زان بالین و دست نری چون خشت و خاک لجنه انداده و هم خوانده مهربان گری ماتد فشار  
قبر آتش اشتیاق گشاده و در صبح قیامت که چشم از خواب عالم گشایدان شرم آلودگی  
بر روی پاکان ننواند نظر کرد و در مشورتی که در حال نیستی سر بر آورد از نشت قیامت  
در دنیا اخلاقی نماند سر بر آورد از نیت سود رجالت و حور قنود و عیش و ران و بیه ملامت  
و احمر نهاده علی مافخرت و جنب الله باوج رساند و از نیت طرف در کلمات جسته و عذر  
و نکال و ساهل و اعاول آن مشاهده نمود حال قنای بال نیت گشت نرا با بر قنود  
نشاند نه دوستی و یاری که بدینا حمایتش کرد بر دونه حسرت کرداری که در امن امید و ایش  
دو توبه و ناکار کرد که ما مقبول و در عذر آورد و ما معقول و در صاحب حسن احسان  
خطا و نسیان و نیر و دیوان عدل طامع و در شوهستان نهان از رخا خیانت و زن و کیل  
نه نزاروی عدالت داسر موی جیف و میل آبی پیچاره که در دینا عقبی اینر حال و مسیاده  
و مالش بدین حال بوده باشند و هم بدردی و به عقل گمان راهیج نهاده و در و در شب بر و  
خود دینا و خونین از دیدن کان بیارد چه بجا آنکه کاهی دل غفلت بخت و بخت آن انداز  
و بتکلف قطره چندانست از چشم روان سازد سبحان الله خاطری که باید همیشه  
در غم این احوال باشد هرگز آن بیادش نمی آید و دل که باید آنرا در سر آب کرده و در  
قطره اشکی مصایقه می نماید **نور** ای دل از سنک سیه سخت و با شرف خشنود و امان  
شدن از سنک روان چشمه سار ای دل از رن و رن تو هم اشکی بیار دشمن کرد و بد بحال  
کریست ای دل چون سنک ترا رحم نیست تا یکی از هر جهان خون خوری طهر خوری  
دل از این خون خوری حال دلم بگو اشکی بر **نور** چشم من آینه زمانی تو این باید آید  
از غم خون که نیست این ایستادگی که چشمه پیغمبر گشت زخم وای که تو خنبد  
بیاهای خانی و در بر آورده و در **نور** ای غم ولسون بر سر تو و در **قسم** تیم آید

لحیدر با کفایت گذشت آنست نخست آنجا که چنانکه رسد فقر و مساکین است  
که در خدمت مالوک و سلاطین از طریق مدحت گری و ثنا گسری سپردند و بعد از آن مطالب  
خود را مقام در آورند و انفاق بقتید و تقصید و تسبیح و تحلیل نموده زبان بشنای جنت  
آهی و در بر حضرت اشرف رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آل کرام او گشاید بعد از  
آن شریع در دعا و عرض ملا عا میاید چنانکه در کافای امام همام و لا مقام حضرت  
ابو عبد الله علیه السلام منقولست که **اذا اردت ان تذهبوا بحمد الله عز وجل لا تحمدوا و تحمدوا**  
**و علیکم و علی عیالکم و علی علیکم و علی عیالکم و علی عیالکم و علی عیالکم** و در کافای امام همام  
آورده دعا که پس خدای عز وجل تا ببرد کوازی ذکر کن یعنی بگفتن کلمه الله اکبر  
یا انشائون و حمد و سپاس و بجا آوردن یکای از عیوب و نقایص یا در نوا بگفته **لا اله الا الله**  
گویاشود و ممکن است که مراد از تحمید و تسبیح نیز خصوص کلمه الحمد لله و سبحان الله باشند  
و ثنا کن بر یعنی ذات پالند او با شما از حسن و صفات کمال و صف نیاورد و در فرست  
بر پیغمبر محمداست صلی الله علیه و آله بعد از آن حاجت خود را سوال کن تا خدای عز وجل  
فرماید گشاید و در پیغمبری ذکر آید در تحمید و تسبیح شریف بقی بر ظلم و آنست چنانکه از  
احادیث مذکور بعد از این معلوم میگردد و در کیفیت تحمید و تسبیح و ثنا عبارات بیله بالغه  
از آفته هدی علیهم السلام بسیار یافت و بعضی از آن آنچه در اسم اعظم و در یافته  
ان شاء الله تعالی در مطلب پیدا گذارش خواهد یافت و اما اخبار از آن در حضور صلاوات  
بر سیدنا مبارک و آفته اظهار صلاوات الله علیهم پیش از پیش وارد گشته و تاکیدات در  
گذارش آنوقت دعا و غیر آن در و آیات معتبره از حد گذشته است از آنجا که در کافای از غفر  
الام و مرجع خواهر و دعوات حضرت صادق علیه السلام منقولست که **لا یزالک الله عز وجل**  
**محجوباً و لا یزالک الله عز وجل محجوباً** یعنی پیوسته دعا برده است که مراد این که از نظر  
النفات که مستور و مستقیم و از وصول بدینجه قول مجوع و محروم می باشد تا اینکه در







شنیدم که مردی بخانه چسبیده و گفت که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن  
 لا ابرها الا نفلنا حقا فاعل اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی ای بنده خلاصه  
 را در بناله بریده و با قصر کردن ظلم عباد نداده حق ما مکن بگو اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد یعنی ما اهل بیت را نیز در و در داخل و به پیغمبر ملتحق ساز و هر که چنین نکند  
 بر ما ظلم کرده و حق ما را داده و خواهد بود **و یک** آنکه بعد از حمد و ثنا و در بر سید  
 انبیا و ائمه هدی بر کنایان خود اقرار نماید که می آید کار برای آنها استغفار نماید چنان  
 که در اوایل همین مطلب درینا حجت دعا و اقرار آن از جناب مستطاب جعفر علیه السلام  
 منقول شد که گفت **اَفْتَحْ لِلَّهِ وَ كُنْ كَرِيمًا عِنْدَهُ ثُمَّ قُلْ كُنْ كَرِيمًا عِنْدَهُ ثُمَّ قُلْ كَرِيمًا عِنْدَهُ**  
**عَلَيْهِ وَاَلِهِ وَاَلِهِ ثُمَّ قُلْ كَرِيمًا عِنْدَهُ ثُمَّ قُلْ كَرِيمًا عِنْدَهُ** یعنی ابتدا خود را حمد میکنی  
 خدا را و ذکر میبایی تعظیمها و را که نزد تست بعد از آن شکر او میکنی بعد از آن در و در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستی بعد از آن ذکر کنایان خود نموده اقرار بکنایان میکنی بعد از  
 آن استغفار و طلب آمرزش از الله تعالی میبایی و نیز در کافی از همان حضرت مرویست که **اِنَّمَا**  
**هِيَ الْمَرْحَةُ ثُمَّ الْاِسْتِغْفَارُ ثُمَّ الْاِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْئَلَةُ اِنَّهُ وَاللَّهِ مَا تَحْتَجُّ عِبَادًا**  
**مِنْ قَرِيبٍ اِلَّا بِالْاِقْرَارِ** یعنی جز این نیست که آداب دعا مدح است بعد از آن اعترا فیکناه  
 بعد از آن طلب حاجت بده مستی که شان اینست که بخدا اتم که برون زفت هیچ بنده  
 مکر با فردا آن مرادها را اینست که نذر تو را عرضینا و خطا و تقصیر و بخلیه صلاح و تقوی  
 که هیچکس بر عهده آنها نمیتواند **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ يُّقْبَلَ عَذَابُكَ** و عا ستغفار اعتراف بحجیم و تقصیر  
 خود حاصل نمیکرد و معنی غایت که مدحت و ثنا و اصل لغت بیک معنی یا نزیاد همند  
 و عطف بهم در مقام مقتضای معاینه و می تواند بود که مراد از مدحت ذکر اسمها  
 و صفاتی باشد که دلالت بر عظمت و جلال خداوند متعال می کند و این عبارت از حدیث است  
 که مذکور شد و مراد از شناسایی باشد بصفات که منضم بحجیم و تعظیم ایشان است و

و احتمالات دیگر نیز ممکن است و الله اعلم **و یک** **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ**  
 و قد مر و حرمت ایشان را شفیق ساختند باب روی این شیوه عبارت از حرمان از هر چه مذکرا  
 شستن است چه در بسیار از کتب اقرار منقول است که توبه آدم علی نبینا و علیه السلام  
 با این قبول و مسئولیت استجابات موصول گردید از آنجمله در کتاب خصال ابن عباس  
 مرویست که پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله از کلماتی که ذکر کردی آن را آدم از خدا پرسید  
 خود پس خدای تعالی توبه او را پذیرفت استناد است بکرمین **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ**  
**وَقَاتِبْ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ النَّوَابِغُ الرَّحِمُ** که در سوره بقره است آن حضرت فرمودند که آدم سوال  
 کرد از خدای تعالی **عَلِّمْنِيْ مَا يَنْبَغِيْ** و علی فاطمه و حسن و حسین مکر اینکه توبه مرا قبول کنی پس خدا  
 تعالی توبه مرا قبول کرد یعنی مراد از کلمات این اسامی و بارکات است و هم در خصال از فضل  
 بن عمر روایت نموده که گفت سوال کردم حضرت صادق علیه السلام را از قول خدا  
**عَزَّ وَجَلَّ اِذَا بَلَغَ الْاَبْنُ عِلْمَهُ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ كَلِمَاتٍ حَسْبَتْ** فرمود که این همان کلماتی است  
 که کافی در آن را از دست خود پس توبه او را قبول نمود و آن اینست که گفت یا رب سوال میکنم  
 ترا بحق محمد و علی فاطمه و حسن و حسین مکر اینکه توبه مرا قبول کنی پس خدای تعالی  
 توبه مرا قبول فرمود و در اخبار اهل بیت اختیار علیهم السلام اینست مون و او است که  
 آدم علی نبینا و علیه السلام بر عرش اسم چند معظم و مکرم بنشسته دیدن آنها سوال  
 نمود گفت که اینها اسمها از کوارین خلق است بحسب منزلت نزد خدای تعالی **اِنَّ اَسْمَاءَ**  
**مُحَمَّدٍ وَّ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ حُسَيْنَ وَاَوْرَدَهُ اَنَّهُ كَجَبْرِئِلَ وَاِسْفَادُش فَوْقَ اَنَّهُ نَائِمًا**  
 یا کبر و تکرار می کن که در و باشد که فایده بسیار از آنها توبه رسیده تا وقتی که از بهشت پرور  
 آمده و بیست سال در کوه سرانند میسر است و نالید و صیغفه انا بیش تر فرج قبول  
 موی می که دید و دردی در مسجد آن نامهای جلیل و آن سفارش جبرئیل بخاطر رسید  
 چنانکه مذکور شد آنها را شفیق ساخت و بحسب این پنج تن بزرگوار خود را از حاکم



ذلت آن بدشته دیگر باده لوی کرامت و در حقیقت ابرو اذخاست و بر روایت دیگر استباح و حضور  
 ایشان در بر عزیزین و روح الهی بر مقام ایشان عارف گردیده بود تا در وقت قیامت متوکل باشند  
 که دیدن این نه مخصوص حضرت آدم بوده بلکه انبیاء و دیگرین در شهادت و مصائب  
 متوکل بر آن پیشانیان خاریق بوده اند چنانکه در امل شیخ صدوق خطاب شاه ابن حضرت الهی  
 علیه السلام منقول است که آنچه حاصل مضمون آن اینست که یهودی بخدومت  
 سیدانیدیا و شرف صلی الله علیه و آله آمده نزد آنحضرت ایستاد و نشاند و از روی  
 غضب بطلب وی مینگریست آنحضرت فرمودند که چیست حاجت تو گفت فوافضلی مامور  
 از عزیران پیغمبری که خطاب با تو کردم نمود و توبه و عصاره و نزال فرمود و دیار برای او شکافت  
 و بر دیار و سایه کسرت ساخت چنانکه شرف نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که ناخوش است  
 بنده که مدح خود کند ولیکن میگویم بدترستی که آدم چون از کتابان خطبه نمود آن توبه  
 و یکتا بود که بار آگاه که من سوال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که آمرزی مرا پس از منید آن خطبه  
 خدای تعالی وی و بدترستی که فرج وقتی که سوار گشتی که دید و از غریف شدن ترسید  
 گفت بار آگاه بدترستی که من سوال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که بجلالت دمی مرا از غریف پس خدا  
 تعالی و حاجات داد آن و بدترستی که ابراهیم وقتی که انداخته شد و گذشت گفت بار آگاه که  
 من سوال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که بجلالت دمی مرا از آتش پس که دیدی خدای تعالی آتش را بر  
 خنک و با سلامت و بدترستی که موسی وقتی که انداخته عصاره خود را یافت و در حق خود  
 شکی گفت بار آگاه بدترستی که من سوال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که مرا این که دانی پس خدای  
 و جل که مترنم بدترستی که تو اعلیٰ یعنی عالمی یهودی که در یافعی سر موسی و عبدانان ایمان  
 نیاوردی و بدترستی که من سوال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که مرا این که دانی پس خدای از دریت  
 من مرده چون حروج عابد عیسی از غریم برای نصرت او فرود آید و بر پایش برود و در قفا  
 او عیان کند و مخفی نماید که حضرت کلیم الله خطاب لا تحف دو بار خطاب گشته اول در

این وقت که حضرت عزیرت زیبا فرشتت سر پنداری و عجزه عصاره و بید و بیضا از جندی  
 میلاد وادی سوال فرمود که مرا آنک که بمینیک مامور است آخر یا مامور چیست اینک در دست  
 راست نشست گفت می بخدای تو که عیسی که آتش را علی عیسی که در کمال و دنیا شری این عصاره  
 من است بیکم بر آن و بر درخت می دیرم بر آن برای کوسفتن آن خود و مراست در آن خطبه  
 دیگر الله تعالی فرمود که ای مامور پسند آن را ای موسی که ایضا و آله ای حقیقه شستی پس آن  
 آن رهبر را که آن مادی شد که میشت آنست گویند که حضرت کلیم از مشاهده آن امر عجیب  
 عظیم چنان حایف گردید که دو بیکرین ها خطاب شد که خدما ها و لا تحف بیکر آن را  
 و مترنم و در عیوم التریته که سخن فرعون آتست سخن خود را که سیام در آها تعبیه کرده  
 بودند انداختند و از حرارت آفتاب آها حرکت در آید چون مادرها و از آها از هیبت  
 خلقی را مترنم و هلاکت ساخته و حضرت موسی نیز بافتضای بشریت یا بیجهت اینک مبادا  
 خلق خصوصاً بنی اسرائیل بر آن از راه روید و بیفرعون گردندان خائف گردید تا آنکه  
 جناب پیر و سلمه او را باین خطاب مستطاب دلزداری داد که لا تحف آتک آنک الا علی  
 مترنم بدترستی که تو اعلیٰ یعنی بر ایشان عالمی آنحضرت موسی دین و دو مقام  
 خطاب لا تحف مخاطب شده و آنچه درین حدیث شریف مذکور است که چون موسی  
 عصاره انداخت در خود خونی یافت بحسب ظاهر حکایت از واقعه دوم نمیتواند بود چه  
 خونی موسی در آن نه از عصاره خود بلکه از آتست سخن سحران بود پس ظاهر نیست  
 که حکایت از واقعه اولی باشد و خوف حضرت موسی در واقعه اولی که چه صریحاً  
 در قرآن مذکور نیست اما چون در واقع خوف داشته حضرت شرف نبوی تصریح بر آن  
 نموده و بر طبق کلام الهی در واقعه دوم بعبادت و اوجس فی تقیه خفته ذکر آن  
 فرموده باشند و بنابرین احتمال ذکر فقره آتک آنک الا علی در حدیث ممکن است که آن  
 اشتباه در آه یا کتاب نامی شده باشد و اشتباه این در مقام هم چون در حدیث



با عام تا تل بیتا مستبعد نیست والله اعلم و نیز در قول تجدد ال محمد در جامع الاخبار  
از امام و هر حضرت ای جعفر علیه السلام مرویست آنچه حاصل و مجمل عرف آن اینست که بسند  
هفتاد خریف و دانشم رنک نمود خریف هفتاد سال است و بعد از آن از خدای تعالی سوال کرد  
بجود محمد و آل محمد که مرا رحمت کنی پس خدای تعالی فرمود چون پیغمبر نیل که هر دو کن بسوی بنده من و  
پس از آن پیغمبر نیل گفت که یارب چگونه در آتش فرودم و فرمود که بدستی که من مرا کرده ام آتش را  
که بر تو خنله و با سلامت باشد گفت یارب من موضع او را می دانم فرمود چاهی است از سخیل  
پس پیغمبر نیل هر دو بنده و پیغمبر نیل آورد پس خدای تعالی فرمود ای بنده من چند گاه در آتش  
در ناله خودی گفت بشمار می توانم در آتش و یارب فرمود بدان قسم بعترت من که اگر خودی  
آنچه سوال نمودی مرا بآن هر گاه دور در آن کردی جاری تراد آتش و لیکن بخود لازم کردی  
او که سوال کند مرا بآن من بجود محمد و آل محمد که این که آمدنم بر آتش آنچه را که میانه من را  
بوده یعنی هر گاه که شربت من فرود و به تحقیق که آمدنم بر آتش یعنی گناهان مرا و روزی خبر  
اسید از در عده الدانی نیز بآن تغییر می مد کرد است و در خصال شیخ صدوق رحمه  
الله از حضرت ای جعفر علیه السلام حدیثی منقولست که حاصل آن اینست که دانی از جن  
که او را عطر می گفتند سکر و تجدید مت سرور عالیا و وسیله انس و جان صلی الله علیه و آله  
می آمد و کلام آنحضرت می شنیدند و نزد صالحی ای جن میرفتند و بدست او مسلمان می شدند  
چند گاه نیامد آنحضرت از جبر نیل علیه السلام او را پرسید گفت و گفته است باینست که  
که او را است فی الله یعنی برای خدای عز و جل است او گفته بود که او را خدا و او را خواهر گرفته است  
آنحضرت فرمود که خوشحال او و سستی که کنان با هم در راه خدا بد دستی که الله بپارزد و دعا خالق  
کرده در هشت ستر و فی ان با قوت سنج بران هفتاد هزار قصر است در هر قصری هفتاد  
هزار عترت خالق کرده است آن را خدای تعالی آن را دوستی با هم کنند کان و زیارت یاک دیگر  
نمایند کان در راه خدا آنحضرت فرمود که یا عفر چه چیز دیدی یعنی درین سفر گفت

عجایب بسیار دیدم فرمود عیسی بن آنچه دیدی چیست گفت البلیس را دیدم در دریا  
اخضر بر تخته سنات سفیدی دست خود بسوی آسمان دراز کرده می گفت آلهی چون نسیم  
خود را داشت کنی مراد اخل آتش جحیم که دانی پس سوال کنه عزای جعفر علیه السلام عزای جعفر علیه السلام عزای جعفر علیه السلام  
حسین که مرا از آتش خلاصی دهی و بایشان محسوسه گفتم با حاد و چیست این نامها که دعا می کنی  
با آنها گفت دیدم این نامها را بر ساقی عرش پیش از آنکه خاقی کند خدای تعالی آدم را بهشت هزار  
سال دانستم که ایشان اکرم خلقتند بر خدای عز و جل پس من سوال میکنم او را بحق ایشان  
و حکایت سلیمان فارسی رحمه الله و ما بجرا او باقی مانده بود که ماه و قسطه ای در غفاری  
و کلام کرد با منافقان و دوسیه که در او آخر مطلب ستم گذارش یافت برین مدعا عاقل  
عادل و از احکام عظمه لایند را طایف را بقدیم اهما تمام با اهما تمام بر کشتن و بنظر تا مثل  
بر سر پای آن دو حکایت گذشتن پیغام نیست و یکم از جمله آداب دعا تقدیم چهل  
مؤمن است که اول بر ایشان دعا کند و بعد از آن برای خود چه در کافی از حضرت  
مقدم جعفری علیه السلام منقولست که من قدم از یکم و آن مؤمنین که دعا  
است چنانکه یعنی هر که چهل کس را از مؤمنان مقدم داشت و بعد از آن دعا کرد مستجاب شد  
برای او و در عده الدانی نیز باینست که حضرت ای جعفر علیه السلام مرویست  
آنچه حاصل آن اینست که سریع ترین دعاها دعا حاجت دعا برای برادر مؤمن است برای برادر  
مؤمن عالیا نه این دعا می کنند دعا برای برادر خود پس فرشته که موکل است او میگوید که آیین  
و لک مثل او و برای دست و یاقوت حاصل داد و مثل آنچه برای او مسئلت نمودی و دیگر  
تعمیم در دعاست یعنی آنچه مسئلت میکنی تا از خیر دنیا و عقبی و مؤمنین و مؤمنات  
باز در آن داخل و شریک خود کرده اند و سر خوان آن توفیق نعمت فیض و برکت دعا مخصوص  
خود ساخته بیایان و برادران دینی نیز نصیبی از آن رسانده در کافی از نجایب اشرفی  
صلی الله علیه و آله مرویست که ادا دعا احکام کما فلیکم و انکم اذ حجبت الله عاقل حاصل  
معنی آنکه چون دعا کند احدی از شما پس باید که آن را عام سازد چه باین معنی که این پیشتر







حرام چون قطع رحم و امثال آن یا عداوتی نسبت مانند طلب مرتبه انبیا و اوصیا نباشد چه رسوا  
 چنین مطلب قطع نظر از این که از درگاه الهی مرده و دست و پا غایت پیش می و پیش او نهایت خیر  
 و بی بر و نیست و مقصود در هر چه از عود بکفر و نصر و عا و حقیقه آنکه لا یخلف لیس که در  
 سوره اعراف است تفسیر معتدین بر چند وجه غرض از آن آنست که چیزی طلب کند زیاد از حد  
 ایشان باشد چون مرتبه بعبودان و صعود بر آسمان و امثال آن و در عده از اهل انجیل  
 امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که یا صاحب الدعا لا تشکل لما لا یجوز و لما لا یجوز یعنی ای که  
 دعا میکنی و خواهی که چیزی را بگیری و حلال نیست و نیز در عده از اهل انجیل منقول است  
 که من کل کوفه قدوه استحقاق الهی کسی که سوال کند فوق مرتبه خود اسرار معروزی  
 آنست **دیکر** از آنجا اجتماع و دعاست یعنی چون مطلبی و حاجتی پیش آید چندین مؤلف  
 جمعیت نمایند و در طلب آن اتفاق کنند سوال بدو که کرم متعالک شاید آن هیئت را در  
 استجابت دعا و فی عظمیست چه معلوم است که هر که جمعی متفق بر ای حاجتی بدرگاه  
 خانه مرده یا زاهد یا داند هر چه قدر عظیم و بزرگ کنیم بسیار استبهاست که با آن  
 اجناس آن را بزرگ خود لازم نمایند و ایشان را بی سبب مقصود بزرگ دارند هر که از مخلوق  
 این عجب باشد حاشا که حضرت زاکر اکرمین که همین شیوه را خود از میانگان محتاج خود  
 دریغ دارد و دست رد بر سینه مدهای جمعی از کلدان درگاه خود گذارد در کافی از آنجا  
 فلک برتری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقول است که گمان کنی که اگر که امر جمع  
 النساء و القنیان که دعا کنند و حاصل این که چون عین میسایب در دعا علیه السلام بعض  
 مرتبه و می دانند که سبب بکبر و توقع حاضر بارکش میشدند و گوید کان راجع و کرم بعد از  
 آن دعا می نمود و ایشان آمین می گفتند و نیز در کافی از حضرت مرویست حدیثی که محصل  
 معنوی آنست که هیچ چیز با اجتماع در مطلبی دعا کند مگر اینکه مستجاب شود  
 برای ایشان و اگر چه چنانچه چهار مرتبه یک دعا بدارند و مطلبی دعا کنند مگر اینکه مستجاب  
 کند

خدا تعالی ای که چنانچه بخواهد بخواهد و عا که مستجاب کند دعا عین **دیکر**  
 آنکه بعد از دعا بکشد از کلمه مبارکه ما شاء الله و لا یخول و لا یقهر و لا یغنی الله ربنا الله که در  
 چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که اگر دعا را از کتب افعال بعد از دعا  
 ما شاء الله کان لا یخول و لا یقهر و لا یغنی الله عز وجل استنسیل عباد می و استنسیل  
 که هر چه بخواهند حاصل می شود چون بیدار بیدار فلان دعا بکشد تا مذکور و گویند  
 که در حدیثی عز وجل که در میان من دست از خود برداشته که خود را من گذارست حاجت او را  
 روا کنند **دیکر** از کتاب دعا نیست که بعد از گذارش دعا عرض حاجت بزرگ و درود بر محمد و آل  
 محمد و دست انداختن آن نامه چون آغاز بکشد صدوات مزین سازد و خداوند دعا را از هر دو  
 سر این پرده بیکان مرتبه باشد بیکار غزالان مقاصد و حوائج پر از آنچه در کافی از حضرت  
 ابی عبد الله علیه السلام مرویست که من کانت له الاله عز وجل حاجه فلیکذا الصالحه علی  
 محمد و آل محمد و کما جنته ثم یختم بالصالحه علی محمد و آل محمد و کما جنته ثم یختم  
 تفعل الظرفین و یختم الوسیطان کانت الصالحه علی محمد و آل محمد لا یختم عنه محصل  
 معنی آنکه کسی که او را عبادی عز وجل حاجتی باشد پس باید که ابتدا کند بزرگ و بعد از آن  
 بعد از آن حاجت خود را خواهد بعد از آن ختم نماید بدو و بر محمد و آل محمد چه بدرستی که خلا  
 عز وجل که بهتر است از آنکه در طرف دعا بگوید کند و میان دعا گذارد چون صلوات از درگاه الهی  
 محبوب نیکو در بعضی البشیر منقول است **دیکر** این که چون از دعا فارغ شود دست می برداشته  
 بر روی سر خود و یا بر روی بر روی سر خود مال چنانکه در کافی از امام همام حضرت صادق  
 علیه السلام منقول است و در مطلب دیگر مذکور شد محصل آن این که بیدار دست دعا  
 بردارد مگر اینکه مشرم کند حدیثی عز وجل آن را نافی بان که در داند تا گرداند و دان از افضل  
 رحمت خود آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که دست خود را بر مگرداند  
 تا مسح کند بر روی سر خود **دیکر** الحاح است که عبادت از خجسته در دعا و مبالغه در طلب دعا

از هم



پس اگر استجاب دعا در حصول مراد تاخیر شود بهماستند دعا بردار و هیچگاه درگاه  
آن در بارگاه ابرام و صرار فشارد تا بگویند وَجْعَلْهُ لِي فِي حَاجَتِي حاج حاج حاج  
بر روی عایشه صغیر گشت قدم در حرم کام ربانی گذارد چنانکه در مطلب دوم در ذیل حدیث  
شریف جعفری علیه السلام گذشت که لَا يَسْتَأْذِنُ مَوْلَاهُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِإِذْنِهِ و آنکه گیتی  
بانی بیکر فرزند را نمی شناسد أَنْ يَفْتَحَ لِي سَابِغَةَ حَاصِلِ دِينِهِ در یافته غیث شود و بگوید  
نزد خدای عز و جل است یعنی از رحمت و نعمت مکرر دعا نیست هیچ دردی که بسیار می کنند  
شود مگر اینکه نزدین بکمال است این که گشوده شود بر آنکه می گوید و هم از حضرت دیناکی  
منقولست که إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَكْرِهُ لِحَاجَةِ النَّاسِ بَقِيَّتَهُمْ عَلَى بَعْضِ الْمَسْئَلَةِ وَكَانَتْ ذَلِكَ لِقَبْرِ  
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَكْرِهُ أَنْ يَسْتَكِلَ وَيُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ حَاصِلِ ضَمُونِ این که بدین سستی که خدا  
عز و جل مکرر داشته است که احیای مرده مانده بعضی را بعضی در سوال و دست داشته  
این را برای خود که چون از وی حاجتی خواسته احیای نماید به سستی که خدا عز و جل در دست  
میدارد که سوال کنند و بیاو طلب نمایند آنچه که در دست و نیز در کافی از امام دین پرورد  
حضرتنا جعفر علیه السلام روایتست که وَاللَّهُ لَا يُلَاحِظُ عَبْدًا مَوْلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي  
حَاجَتِهِ إِلَّا أَفْقَانًا هَالَةً یعنی بخدا قسم که احیای کند هیچ بنده مؤمنی بر خدای عز و جل در  
طلب حاجت خود مگر این که در کائنات دنیا و او هم در کافی از سست عالم و ارشد او آدم  
جناب قدر بنویس علی الله علیه و آله روایتست که وَرَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
حَاجَتَهُ فَأَفَاحَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجِبَ لَهُ أَوْ يَسْجِبَ عفو رحمت که خداوند خدای عالم بنده را  
که طلب کند از خدای عز و جل حاجتی پس احیای کند در دعا مستجاب شود یا نشود پس باید  
که علم غیب و استجاب باعث فویدی نکشته چنان در مقام دعا ثابت قدم و از آن درگاه  
جوابی فضل و کرم باشد چه گاه هست که حصول آن حاجت در آن وقت خلاف حکمت  
و مصلحتی باشد و حضرت حکیم متعال که خروج افغانش از منتهی خبر و صواب

محالست از آنچه تاخیر و استجاب دعا می نماید تا وقتی که موافق مصلحت گردد و بنده جهول مجبور  
چون از حقیقت کار خبر ندارد و بی تابی مفروضه تمام اعتقاد از انحراف الاستیقام و صواب تسلیم می برد  
می کند و می ناخشنود که خداوند از دل و ابد و انای هر بنده و بدعت و شانه بابت ظرافت  
پر غشای این کلام بر عتاب در حدیث قدسی خطاب فرمود که يَا عِبَادِ عَالَمِينَ و شما را  
آفریدم وَلَا تَقْلُوبُوا بَيْنَ يَدَيَّ لَعْنَةُ قَارِي أَعْلَمُ بِدِينِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما را آفریدم و شما را آفریدم و شما را آفریدم  
معنی این که ای بنده گان من عبادت کنید مرا در آنچه امر کرده ام شما را آفریدم و شما را آفریدم و شما را آفریدم  
مصلحت شماست که بدین سستی که من دانایم آن و بجز این که بر شما مصلحتی است شما حضرت  
اندر بنویس علی الله علیه و آله فرموده اند که يَا عِبَادِ اللَّهِ كُنُوا كَمَا كُنْتُمْ كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ و آنکه گیتی  
فصلی از کتب فیما یقبله القلیب و یقبله لادنما یفتمیه له فیض و یفتمیه له فیض  
اینکه ای بنده گان خدای شما چون پیدائید و خداوند عالم چون طیب پس صلاح پیدای  
در آنست که تعلیم کنند آن را طیب و بد بید نمایند و دنیا آنچه پیدایش کند و خواهد  
**حکیم** از اینها نیز تواند داشت حال تقیاه کردی بگرد منزل و محال عالمست  
او بر چه کرد کند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ لَا يَمْنَعُونَ دُرُودَهُمْ و اگر حصول آن مطلب بعینه هرگز در دنیا  
موافق حکمت نباشد و آن نابری و می خیزد عقی میسازد یا بفند آن بدی از وی  
منافع میگرداند چنانکه تفصیل آن سابقا هست ذکر بابت و گاه باز تا حیران جابت  
از لادن یادنی و فریب و منزلت بنده می باشد در درگاه الهی و دوست می دارد که دعا می  
مکرم به عالم بالارود و ناله های پرورد اخلاص پرورد و پیش خود چنانکه در کافی از امام  
حق باطن حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست و حاصل معنی آن اینست که گاه  
بنده که دوست خداست دعا می کند بر خدای عز و جل که در امر مشکلی او را پیش آید  
پس گفته میشود یعنی از جانب جناب الهی فرشته که با او موکلست که در او کن برای بنده  
من حاجتش را و تمجیل کن چه بدین سستی که من میخواهم که ناله و آواز او را داشته و گاه



















پس آنکه تمام نموده بر زمین فرو رفت تا اینکه تخت را بدست خود که در آن عهد از آن زمین میسر شده بود  
دود تر از دود آتش برآورد و در دماست از اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف از خود خدای تبارک و تعالی  
است که بر این سخن اختیار نموده یعنی علم آن از خالق محبوب و مختص بحضرت علام الغیوب است  
چنانچه در این حضرت از دیگران و عوامان اسرار و چنانکه مذکور شد احدی را بعد از حق تعالی اطلاع  
بر اسم اعظم عینه نیست و لیکن علماء اعظم از اولو بحیات و اشعار از آن که در مقام وارداست  
هر کلام احتمال را منظر خود نموده معشام و حلال هر یک از آنست چنانکه از ما حیات  
سخنان سر بسته که از آن طریقی در فطرت الهی است استعمال داشته فرموده تا اینکه  
عدا افعال و دان از شخص متجاوز گردیده است و اینها چندتو است یکی آنکه آن در  
آیه الکرمه است و اولی آنکه در سورۃ آل عمران در دو مرتبه آمده است و دیگری در سورۃ  
مکه که چهارست و دیگری در سوره یوسف و دیگری که آن الله تعالی است و دیگری که آن یاکو بولا  
والاکرام است و دیگری که آن در بسم الله الرحمن الرحیم است و دیگری که آن در هو این الا حق الا حق  
میگردد که آن اسم مبارک الله است که شریف الهی و مقدر الهی است و شهادت باطن می شود و  
شیخ ابن عربی رحمه الله تعالی این احتمال را از روی کفر و اشتباه و کفر که دارد در بعضی مسائل است و نیز در  
وجه ترجیح فرموده که این اسم مقدر را از سایر اسماء جداست و یکی آنکه حکم ذات مقدس  
الهی و مختص است و دیگری باین اسم خوانده نمیشود و دیگری که داده میشود بر عکس  
چنانکه میگویند که بسم الله است و میگویند که الله اسم صبور است و عاقل و عالم و  
که افعول و حیات اینها حال جداست که در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله مذکور است  
که در جواب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام را از معنی بسم الله الرحمن الرحیم پرسید آن  
حضرت فرمودند که آن قول الله اعظم اسم من اسماء الله عز وجل و هو الاسم الذي  
لا يلقى ان يسمى به غير الله ولا يؤتى به غير محو في الاخر للكهنة حاصل اینکه الله که در  
بسم الله میگویند عظیم تر است از اسماء خدا عز وجل و آن اسمی است که سزاوار نیست

۴۱

اینکه نامیده شود بآن غیر خدا و نامیده نشد است بآن هیچ مخلوقی چه ظاهر عبارت الله اعظم  
اسم من اسماء الله عز وجل معنی همین معنی است و حدیث مشهور بنوی صلی الله علیه  
و آله که بسم الله الرحمن الرحیم از زبان خداست بسم اعظم از سیاهی چشمه که بیداری آن بزم نفوس  
این احتمال است و الله اعظم بحقایق الاحوال در تواتر محمد و علی و ائمه هدی صلو الله  
علیهم که سابقا گذارش یافت که آن بزم از آداب و اسباب استجاب دعاست و در عده اذاعه آن  
سماعه متقوله است که بواسطه معنی از حضرت کلمه علیه السلام در گفت که چون بوده  
باشد تداوی سماعه از خود خدای تعالی بر یکی از اسماء الهی است که بسم الله عز وجل  
و ان لها عندك مكانا من الشان و قد ابرئ القدر في حق ذلك الشان و يحق ذلك  
القول بان نصلي على محمد وآله فان فعلنا في كذا كذا يعني الهی بدستی که من سواک میگویم از آن  
تجاه و علی و ائمه هدی که ایشان را از روحشان و قدری عظیم است پس حق آن شان و بحق آن  
قدرا که در دو مرتبه استی بر محمد و آل او و بیکه چنین و چنین کنی یعنی فلان حاجت مرا برآور  
که بدستی که چون در دست نیاست شود عاقل هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه  
بنی آدمی که استعانت کرده باشد حلالی تعالی و از برای بیان مکرر اینکه احتیاج باشند  
بایشان بدان و در **فصل دوم** در تعقیبات صلوات یعنی انکار و دعوی که بعد از  
غنا مفاطوط زبان را بیکه جای که استخوانها باید بود و چنانکه بعضی اهل حسن اهتمام عارض  
دل را می آید غنا را بعد هفت بگیرد است سبع میگوید باین آن را بزم بخلاف این کمال آید  
باید نموده و در مطلب پیغمبر است و برایت که از اوقات استجاب دعوات اعتقاد است  
است پس مستطابان داشته تکلیف و وقت شناسان افاضان فریاد باین اوقات که  
سبع شصت شصت و در وقت چنین باشد که احوال مکالمات لطایف و زیکان از  
نکته اند این یک در دفتر که بآن غنی عقد عهد کند که مراد بروی خود شکفته می شود  
حقیقت که باین بهای و هر روز صرفی شود و این یک دو ساعت که رفته فراید چنین  
مفایده می تواند شد هم است که بر روی که نکاتی که های نیست در روز است و در روز یک



ذکر در عادی اوقات بارکات سعادت انما الیک در انکار کجور حق بن علمه و لا ادریه فاذا اقرعک  
فانصب علیک التوبه فانصب باین تفسیر که چه دارد و امام سید مقام حضرت ابی جعفر و ابی عبد  
علیه السلام در تفسیر این آیه مستحق است که فان اقرعک من الصلوة الکبری فانصب علیک التوبه فی  
الاعاءه و انصب الیه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون یکدیگر چون فارغ شدی از نماز واجب  
پس چندین بار بگوئی یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
و در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
که لا اله الا انت العزیز الغفور الغفار و انصب علیک التوبه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون  
سستی در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
صلی الصلوة و یصنع و یصنع فی اخرها فهو صلیف الله و حق علی الله ان یکرم صلیفه  
ما یخصه ضمنون یکدیگر نماز واجب که در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
خدای تعالی که اکر امام را بخورد و نماز واجب را از علی باب علیه السلام مرویست  
که انقلب کأنه فی قلبه یزول فی کل یوم فی الیوم و یزول فی کل یوم فی الیوم و یزول فی کل یوم  
در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
از اوقات عذاب صواب و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
اهل بیت مع و من صلوا الله علیه ما یزول فی کل یوم فی الیوم و یزول فی کل یوم فی الیوم  
که در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
و صل علیهم السلام است چه در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
مستحق است که ما علی الله ان ینزل من السماء کسبیه فاطمه علیها السلام و اکر بود و چه  
در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
و نه در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
فی کل یوم و یزول فی کل یوم فی الیوم و یزول فی کل یوم فی الیوم و یزول فی کل یوم فی الیوم  
بعد از نماز واجب و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید

فان اقرعک من الصلوة الکبری فانصب علیک التوبه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون  
کودکان خود را بتسبیح فاطمه علیها السلام چنانکه امر میکنیم ایشان را بعد از هر بار  
لازم که در کتبین مکرر هیچ سینه که شش سینه باشد در دعا و غیبت یا اورد و در دعا و غیبت عاجز و در سوال مدعا عا عطا او نماید  
که من یسبح تسبیح الزهراء علیه السلام تسبیح الیوم تسبیح الیوم تسبیح الیوم تسبیح الیوم  
لا اله الا انت العزیز الغفور الغفار و انصب علیک التوبه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون  
واجب یعنی آن وضع شستن بوضع دیگر منتقل شود امری که خدای تعالی او را و ابی نماید  
بتکمیل کیفیت این تسبیح و اختلاف در آن و وجه تشبیه آن بتسبیح فاطمه زهرا و حکایت  
مشابه آن اقول در مجلس سیم در آداب خلدین که داش بانه و در ایام احتیاج بلکه  
آن نیست **تسبیح** از تسبیح است که حضرت زهرا بنویسند علیه و الله تشبیه شد بلی  
تعلیم و او را باین بیان شکریم فرموده اند و حکایت آن در تہذیب بدیهی که مذکور است  
که هر روز حضرت زهرا تسبیح علی الله علیه و الله آمده او را تشبیه شد بلی میکند و این  
و همانین روش آورد بعد از آن سینه را در دست راست و دست چپ را در دست چپ و دست چپ را در دست چپ  
من انکذا رش علی که خود بایک علت داد و بعد از آن نماز و در سجده و سجده و سجده و سجده  
پدر فرمود پس بیا و من را رسول الله کلامی که دفع دهد مرا خدای تعالی آن را بتخفیف و برون  
یا رسول الله یعنی دعا که مرا می آید و سبک و آسان باشد آن حضرت فرمودند که آنچه گفتی  
باین کویس بسیار آن گفتار را عاده نمود پس حضرت رسالت صلی الله علیه و الله فرمودند که بخوان  
یا محمد و لا اله الا انت العزیز الغفور الغفار و انصب علیک التوبه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون  
و کلمه خود را که است از دم بر حال فریاد چون نماز صبح گذری در بار یک سبک آن الله  
الاعظم و عظیم و لا اله الا انت العزیز الغفور الغفار و انصب علیک التوبه فی المسکنة یعطیک حاصله ضمنون  
از تفسیر منزه نیست و او مستحب است که در دست خود و انشا الله تعالی ان معاصی و مطلقا























































وَبِالْأَسْمَاءِ الَّتِي سَمَّيْتُ بِهَا ابْنَكَ مِنْ قَوْلِكَ وَسَمَّيْتُ قَوْلَكَ عَبْدًا لَكَ  
فِي حَقِّكَ تَجِدُكَ يَا أَلَهَائِي بِغَابَتِ رَحْمَتُكَ أَيْ خَلَاوَنَدَ خَلَاوَنَدَانِ دَای شادنیست عبادت  
معبودان وای بادشاه بادشاهان وای مالک خواجگان شفا ده مرا از هر دوری و در جایی که  
بهرستی که من میسر نیامد و میخاهم در قبضه قدرت تو یعنی در حالی از احوال در دست قدرتی  
تو امرویز در بطن طایر کافران از اوج حزنه غمناک شدم که گفت عارض شده بر دلی در زانو پس  
شکایت است حضرت ابی جعفر علیه السلام که در دم و در کجای عمارت که از پس بگو یا آنچه که من اعطی  
و یا آنچه که من سزاوارتم و یا آنچه که من از حق تو صغیر و قلیل و یا آنچه که من از حق تو بزرگ  
که چنین کردم پس عافیت یافته تر چند دعا اینکه ای معجز ترین هر که عطا کرده شد وای بهترین  
هر که از سوا اگر دهند وای رحیم کننده ترین هر که از خواهرش رحمت نمودند و رحمت بر صغیر من  
و کوی چاره من و عافیت ده مرا از درد من از بادهای عظیمه جلیل که هر صمیم و علی با  
نافع و هر کوه زمینی و علی یا الشفاء الله دافع است دعا که من است که تو اهل عالم شفا ده  
و در کتاب شریف کافی و سایر کتب معتبره مذکور است بدینگونه که داود بن درین گفت  
بپادشاهم در مدینه پادری شد بد و خبر آن حضرت ابی عبد الله علیه السلام رسید پس  
فرستاد بمن که بقتضی که رسید بمن علت تو پس خبر صافی از گندم بعد از آن بخواب بر پشت  
و پراکنده کن آن را بر سینه خود هر چیزی که پراکنده شود و بگو اللهم انی استأذنیک بالاسم الالهی  
اذا سألک به للضرر که گفت مرا از هر چیز و مکتب که فی الارض و جعلتک خلیفک  
علی خلیفک ان تصلي علی محمد و آل محمد فان تعالی فی من علم بعد از آن راست بنشین و جمع  
کن آن گندم را از دو سو و بگو مثل آن یعنی آن دعا را باز بخوان و بخشن کن آن را چهار دینار  
مسکینی می چهار بخش و هر مسکینی بخشی به او و بگو مثل این داود گفت که این را کردم پس  
گویا آن بندر هائی یافته و تحقیق که جمعی دیگر نیز کرده اند و بآن منتفع شدند و مضمون این دعا  
اشاره و حکایت دعا حضرت ابی بکر علیه السلام که در سوره انبیا اخذ آن شده

که و آنچه که نادیده آن است یعنی الطهر و انتم الرحمن فاستجب له و کشف ما به  
من ضربه و زینا له اهل و شاکم معقه و من عبادنا و ذکر علی العابدین خلاصه  
معنی اینکه و یاد کن قضیه آنرا چون مذکور و حواله خداوند خود را که بدین سستی رسید مرا از  
و سستی و تو رحم کن بر من رحمت کن که ای پس جایت تویم مرا و پس کشف و رفع غویم  
آنچه که باور رسیده بود از رنج و بلا و دایم با و اهل او را یعنی هر زن ندان او را که مرده بوده  
زند کردیدیم و مات ایشان را با ایشان یعنی زن ندان او را و چون مذکور به هم بجهت  
رحمت از نفع ما و بجهت پنداری عبادت کن که آن تا چون وی صبر نماید پس حاصل  
معنی این دعا شریف اینست که گویا بدین سستی که من سزاوارتم تر باشم و آن اسمی که چنین سزاوار  
تر از هر که حضرت ابی بکر کشف و رفع غم و آنچه را که باور رسیده بود از رنج و سستی  
ساختی مرا و در زمین و کوه و امین و در خلیفه خود بر خانی خود این که در و در صفت بر خاند  
و آنچه و اینکه عافیت دهی مرا از علت من **دکتر** برای دفع اوجاع در کافی از اماها و قد و انما  
حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیثی روایت شده که خلاصه مضمون آن اینست که اگر مرضی و دردی مبتلا  
باشی پس چون نماز خود را گذاری و بعد از آن دست خود را بر وضو صبر خود را در زمین و در عاکن باز دعا و یا  
دست خود را بر وضو در خود هفت بار میگوئی یا من کس الک صبر و صبر و صبر یا الله یا الله و انت تار  
یغنی حسن الک اسماء صلی علی محمد و آل محمد و انفع لی کما و کما و عاف من کما و کما و کما و کما و کما  
اینکه اگر کسی که همواره در زمین را بر روی آب و داشت حدود را بالا و بر کرد بر او خود هفت  
ساعت در دو فرست بر خاند آل محمد و کن بر این و این آنچه میخوانی میدم مذکور سازد و در روز  
کن این و این یعنی تمام خود را بر وضو رسد و عافیت ده مرا از این یعنی در دو آن را خود را  
نماید دعا بجهت که در وقت بریدن جامه و پوشیدن باید خواند و آن دعا را می شنید  
صدوق رحمه الله از حضرت ابی جعفر علیه السلام ماضی است هر جایی که محتاج آن نیست که  
هر که بخواند و برید و می و شستن را از ان شاء الله خواهد بود بکلمه نذر لک از کفر و التزویر رسید

علی السلام



جاءه

9. E











و بجهت معرفی بودن از نظر اطلاع اگر فارسی زبانان مستوی است و ترجیحا حاشیه  
 بیان را اگر چه در مقام بعد اتمام ایستادن و عرب نادکان معاف از این بار عربیت  
 بجهت ترجمه فارسی داده در نظر قدشناس مشتاقان جلوه دادن خور و عظیم بود  
 ولیکن چون مطلبی بایز دل دیگر در نظر و مدت زندگانی چندان که بغایت کوتاه  
 نزد مختصر است بنا برین دست لاین مطلب کشید و سالك طریق عمیق که در پیش  
 دارد که دیدار نماید که بعد از یکی عنایت حضرت خالق از خطر دامن آن عواید را فرما بود  
 و در منزل مقصود و فواید در سوال که که یکم متعالی آنکه این مجالس جنت مثال که بغیر  
 کونکون سببی نویسد باطلانی و اوقات حیدر و اوقات از دل صدق و صفای سرشار است  
 از بشارت خیر کینه معتبر آثار خضر و صفا کانی از سار کتب افاضیاز عام دارد جدا کرد و بگوید  
 دانستن مقیمین سعادت قرین ساختن هم کسان را از مواید فواید آن هر چند که دارند  
 و انخوان مکرمت ایشان باین بنده سراپا معصیت نیز حصه غفری و هبه مرحمتی  
 رساند بفضل و قریه و کرمه بسم الله الرحمن الرحیم **مطلب پنجم** در فضل ولایت  
 و استماع کلام مجید الهی از روی تدبر و آگاهی که آن بین از احسن هادف زندگان و بانی  
 و از اعظم ذخایر عالم است و اینست قاریان معارف عقول و الالباب و ابواب استخوان  
 حائقان کتب سعادی مدارک و ادله هدایت و قرون ان آیات محکمان شواهد و قطعه  
 که تعلیم فرماید از آنها هر قوم است محقق و معلوم فرموده اند که سالك هر مسلكی و قاصد  
 هر مقصدی را تا چنان است از قاید و هفای که سالك آن بهر هی و دلالت او در طریق آن  
 طریق از کمالی ضلالت مصون بوده بوصول مقصد و باین کرد و با عظم مسالك  
 پر به الله که بنده خود را و خود سرف بد رفته و رهبر معتمد و از دو طریق دین و عبادت  
 حضرت بار باریت که مقصد لغت آن سر منزل سعادت و رستگاریست و خداوند عالم  
 جل جلاله بر طبق حدیث شریف بنوعی تارک بیکم التقلیدین و کتاب الله و عواید

محکم دسم

و دلیل و شیو طریق عمیقین فرموده است که بندگان بنده خدا این را در طلب استیلا  
 از راه و باطن از شناخته خود را از خطر کراهی رها کنند و بیشت آلهی دنیا و آن در دل  
 یکی کتاب خداست و دیگر انشاء هدی علیهم السلام بیکرانه عباد عامه طالبان کعبه مراد  
 از او جلی جگانه است که بر دکان هر دو با پوست ملزوم و بحبل النین اطاعت ایشان مقصم  
 بوده و بهر وجه دست دامن ایشان بر ندارند و از دل جان بقدام اخلاص و ایتقان  
 طریق ملازمت ایشان سپارند و با حال که بخفتی دل سختی که ان بی باکی و سست اعتقاد  
 یا از بختری و غفلت نهادن از قرآن جزای نیشینه و تنبیه و تقصص او امر و نواهی این  
 نامه الهی بجزد خاطرش هرگز نهدیده است سبحان الله اگر یکی از مولود سلاطین دنیا  
 که یکی جهاد باین اسم موسوم و در جنب عظمت الهی فقط اموهومند که منشور می  
 و بنا با اهل دیاری فرستاد خلی آن دیار از صوخته کباب و اجتماع می نمایند و در استماع آن  
 آن زمان همه تن گوش و دماغ بر هضمون آن سراپا هوش گشته طریق و زمان پذیری  
 می نمایند تا این قوم نادان خلادند عالم و عالمیان را این باد شاهان که در پیکر  
 اند و فرمان واجب الاذعان قراءت قرآن از احکام و مواظبت ایشان سهل تر از کاشتنه اند  
 که هرگز بخواندن و شنیدن آن مایل و راغب جواهر تفاسیر آن را بقدحان و دل خیزد  
 و طالع نبی باشند و در پیکر بوده در فاش غفلت عتوه را از نیشینه اندیش معان  
 کلاب فیضی چه و غیبا باشند بلکه در محفل قرآن خوانند و در از آن ملول و بکفت  
 نشینانها بوج دنیا شغلی میگردند و لکراهی متوجه شنیدن آن شوند از راه  
 حسن صوت قاری که دل دل از نفس لاهی خواهر بودند از راه کلام شنیدن الهی  
 این قوم جاهل بچا اصل با ملاحظه باید نمود از پائینانی در پاره حرمت قرآن و کراهت  
 و بخواندن و شنیدن لفظ و معنی آن مباد از مضمون که به نذر پیل از ریا العالمین  
 غافل و در نه مخاطبین و مخاطبین آنکه کلام است که مژده میون داخل باشند



و مجاهد اگر آن علم انبیا را نتواند ازین قریب و اوج ابتاع مانند کسی باشد که بخت الهی در  
سوره مبارکه حشر ایشان را باین آیه طاق هدایت سرزنش و ملامت فرموده است که لَوْ اَنَّكَ  
هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ذَلِكُمُ الْكُفْرُ بِنُصْرِ اللَّهِ  
لَا تُؤْمِنُ أَفْئَتُكُمْ بَلْ تُكَذِّبُونَ خلاصه مضمون این کلام صدق مشهور آنکه اگر چه در میفرستادیم  
این قرآن را بر کوهی هر آینه میدید عیان و آشکارا و هم شکافه شده از خوف الهی یعنی کوه بآن  
سختی و صلابت از هم فروریزد بخت و این دهان عایت قساوت آنان متاثر نمیشوند و این منهای  
میزیم برای مردمی که شاید ایشان را و معانی تفکر و تأمل نمایند در سوره شریفه اعراف  
فرموده است که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ محصل  
معنی این که چون خوانده شود قرآن پس گوش اندازید برای شنیدن آن و خاموش شوید  
که شاید رحمت الهی شامل حال شما گردد و در کتاب شریف کافی از حضرت سید کاینات و  
ایشان فرموده است صلى الله عليه وآله مقولست که أَنَا أَقُولُ لَيْدِي عَلَى النَّصْرِ لِيَأْتِيَ يَوْمَ  
الْبَيْعَةِ وَكَذَا فِي الْفَافِلِ بَيْنِي ثُمَّ أَمْسَى ثُمَّ كُنَّا كَهْمَا مَعْلُومَةٍ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ كَيْفِي  
حاصل معنی این که من و کتاب خدا و اهل بیت من در دنیا است پیغامی از حق و خلافت بر سر صله  
محشر خواهیم آمد و بعد از آن امت من خواهند آمد بعد از آن سوال خواهیم کرد امت خود را که  
چگونه دیدید که کتاب خدا و اهل بیت من یعنی رعایت و محافظت ایشان نموده و بخی نمایند که رعایت  
و محافظت قرآن بوجه اجمالی عبارت از پنج چیز است اول آموختن و حفظ آن را و وجهی نیست  
حق ساختن و از تحصیل سواد آن ممانعت بانی مراد دل را از ایشان نه و جعل و نادانی برداختن  
دوم ملزوم و محافظت قرائت آن بوده و طوطی گفتار را همواره شکر جای جلالت تلاوت آن  
فرمودن سیم آداب قرائت و از تریل و تجوید و غیر آن مرعی داشتن و کلام مجز نظام خلایق  
و جلال از جاعتش و عجز از قییل و غزل زدن پنداشتن چهارم غور در معانی آن نموده بقراءت تنها  
راضی نگشتن و بقره رشتن الا ان مجرب بایان صحت تعد و سر هر یک از شش پنج سر تسلیم بر خط

ایمان

فرمان آن نهادن و از پذیرفتن احکام و مواظب اقامه آن است و بخت کارد و بخت ابروی خود کثادت  
باین بر خاسته محصل آن که این مجلس دلکش را به پنج فصل مرتب میسازد در هر فصل بیکم مطلب ازین  
مطالب این محکمه بترتیب مذکور می پردازد و چون ذکر تفصیل و تفایده هر یک از سوره و آیه  
قرآنی بخواهد که این مرتبه است این فصول و از هر قضا این امر است حافله نیز بر آنها می افزاید  
و اخباری که مشتمل برین مطلب باشند بدان می نماید فصل اول در آموختن و حفظ قرآن  
لفظا و معنی و ثواب آن و صاحب سواد آن کتاب همید کی و روشنی است که سالک  
طریق بیکد باید در قلم و دکار و از تحصیل آن ناچار است و اتم علوم دینی و دانشها علم قرآن  
و حدیث است که سرمایه خریدیم است حاجات و ازین پایه این علوم درج داشت و هر منزل تحصیل علم  
قرآن را دو طریقست یکی از آنکه گفت شنید که استاد داده و نماید و شکافد و آموزد و ضبط نماید این راه  
دینی است و در اول و وصول عینه را این راه رعایت و دوا دارد است چه حافظ که معتدل یا کمال  
ضبط قرآن بالتمام لفظا و معنی و کاین فی ذلک دید رعایت که یاب بلکه معدوم است دوم راه  
خواندن کتابت که از آن بسواد تعبیر میکنند و این راه آسان و کم تعب و طلب مقصود این راه آن  
انستیا پس که از مکلفین را بخود سالک این طریق این فقه چون و کوی و کان خود را بسوخت آن امر و زو  
چند فرودون رعایت ضرر روان همه امور خطاها بچون و خولدن و نوشتن پیر خود را بجا عین است  
و خط و سواد دیده بصیرت و امانت مردانک سالک طریق این مزاد فامد نظر بر مبادی و در کف  
شوق و عزت و عفت و در مقامات و طبع دیده در حال مطالب سواد خطیثا به قویا آب حیات  
بر کایات و در طلب سواد طلب نمود و قامت شرافت انسانیست و از تشریف و الای تحصیل  
این کمال شرف و شرف افزونی حاصل یقینا قرآن هر یک که مقتدر باشد لازم و ضرور در در فصل  
و قول آن اصحاب آنکه از امامت اطهار بیست و افر است الا بخند در کافی از صاحب شرح شریف و  
ارباب دین است که گفت حضرت امیر بنوی صلى الله عليه وآله که مراد نیست خدایی که خلاصه مضمون  
آن اینست که میاموزید قرآن را چه بدرستی که آن می آید در دنیا است نزد صاحبش یعنی آنکه

و نه خبر











میخواهند که حقایق را مقبول سازند و از هیچ حقی دور نمانند و میخواهند که مثل ایشان طریق  
 ملا و صوفی نفس خود تا ویلاوت عابد و غیبا نند تا ویلاوت را مکر خدا و انکس که در این سخن  
 در علم بسیار عباد اختیار دارد ای شما بدست میبایستد باینکه در سخنان در علم که دانستن تاویل  
 مشاهدات از کائنات عباد مستخضر را بدین است حضرت اقدس سرسالت و اهل بیت طاهرین  
 او میداند بخیر و در کتاب شریف که از جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست  
 که تَحَنُّنُ الْإِسْمَاعِيلَ فِي آيَاتِهِمْ وَتَحَنُّنُ تَعْلِيمِ تَأْوِيلِهِ یعنی ماییم را سخنان در علم و ماییم را  
 تاویل آن ما و هم در کافیه حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 در تفسیر این آیه شریفه ایضاً مومن مرویست که رسول الله علیه و آله افضل را سخنان در  
 علمست تحقیق که تعلیم فرموده است و از سخنان عزوجل جمیع آنچه فرموده است  
 برهان نزول و تاویل و نیست این که فرموده است بر سبب آن تاویل آن را بوی میامورد و او  
 صحیح اوین بعد از او میداند همه آن را و انکس که میداند تاویل آن را بوی میامورد و او  
 گوید عالم در میان ایشان جلی یعنی چون امامان ما باین آن فرماید که باینکه كل من  
عندنا من قرآن بعضی حاضر بعضی غایب است و بعضی محکم و بعضی متشابه است و بعضی  
 ناسخ و بعضی منسوخ است و در علم آن را میداند و باین حدیث شریفه حقنا  
 که مشتمل بر ذکر نموده اند که والله اعلم است و یقولون خبر آن باشد من دفع خواهد بود  
 انکس از این آیه که در همه واحادیث مذکور است و در عالم تفسیر و تاویل قرآن  
 الله معصومین اند که عزایشان و با وجود این پیروی حق العین کرده اند و در سخنان  
 و در تفسیر جاهل چنانچه در حدیث عَلَّمَ اللَّهُ قُلُوبَ الْبَشَرِ و لَا يُمْسِكُ قُلُوبَهُمْ  
بَلْ يَنْزِلُهَا أَلْفَاظًا بیان آیت هدایت از دوسو و شریفه در ماست یعنی یا کسانند آنرا که میداند  
 و آنرا که میاند از این نیست که منکر میگردند باینکه سخنان عظمی و امام باقر علیه السلام  
 فرموده اند که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ

که میباید که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 اند و از جمله خواهد بود که مراد از اهل ذکر أَهْلُ الذِّكْرِ آن کسند که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 اصل بدیند و در سوال از ایشانند حدیثی است که در کافیه مذکور و ملخص مضمون آن اینست  
 یکت عجله تمام در هر حضرت بنی جعفر علیه السلام گفت جعلی است ذلک هذا مسئله اختیار کرده  
 بودم که از تو سوال نمایم و اکنون هیچ بینا ناها بیایم و ای آید حضرت فرموده اند که یکی هم بیاید و یکی  
 آنحضرت فرموده است که بَلَى كَلِمَاتُهَا بَيِّنَاتٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
أَهْلُ الذِّكْرِ آن کسند که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 فرموده اند که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 هر چه خواهیم جواب میگوییم و هر چه را نخواهیم میگوییم و هم در کافیه از عقرب مسلم مرویست  
 که بَعْدَ مَا حَضَرَ عَصْرُهُ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 در تفسیر این حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 یعنی علمای ایشانند چنانکه بعضی از مشتمل برین گفته اند و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 خواهد که در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
الذِّكْرِ و كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 بسبب آن گفته اند که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
الْقَلْبَيْنِ تا آخر حدیث درین مجلس روایت شده است و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 حق بدلائل و هدایت حق و ادا شدن و استقامت و از این امر در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 و از حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ  
 ظاهر میباید بود و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ و در حدیثی است که كُلُّ الْإِسْمَاءِ كَلِمَةٌ

گویند







حضرت اقدس مولیٰ صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است که سزاوارتی خوانده و در پیش خطا سزاوارده  
ایفهمون و فهموند که با سلب این بر روی بقرات قرآن چه بهره رسد که قرأت قرآن که از آنها نیست  
و بهره ایست از آنش و اما نیست از عذاب و نوشته میشود برای کسی که قرأت قرآن کند هر چه  
ثواب شایسته و عطا کرده می شود هر سوره ثواب پیغمبری و نازل می شود بصاحب حق کسی  
که با او باشد رحمت و استغفار کند بر او فرشتگان و مشایخ او می گردند و همیشه و همیشه و  
مولا یعنی خداوند عالم و به رسد که مؤمن چون قرآن خواند فطر کند خدای تعالی او بر رحمت  
عطا کند و راهی از هر خودی و عطا کند او را هر چه نوری بر صراط و چون ختمه قرآن کند  
عطا کند او را هر چه خدای تعالی ثواب میدهد پیغمبر که بتدبیر رسالت خداوند خود کرده  
باشند و چنان باشد که خوانده باشد هر گزانی که خدا تعالی فرستاده بر پیغمبر خود حرم کرد اند  
خدا تعالی صاحب دین و بر خیزد از کجا خود تا این که امر از خدای تعالی او باید و ما در دنیا  
و اینست و طویلست چنانکه ایمان همین گفتار شد و در ارشاد الفاسیاد شافع و نور صلی الله  
علیه و آله فرمود است که کُلُّ هَذِهِ الْقُرْآنُ لَكَ كَمَا أَنَّ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ  
الْقُرْآنُ عِزٌّ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ  
وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ  
وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ  
و چنانکه خواند و بسید خدای عز و جل را و حسنه و عو کند و کما می و بلند کرد و بلند می و  
در چند و در جامع الاختیار در دنیا و در حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است  
که يُذَقُّ عَنْ مَشْرِجِ الْقُرْآنِ سِتْرَ الدُّنْيَا وَيُذَقُّ عَنْ تَلَالِ الْقُرْآنِ بَلْوُ الْأَمْرِ وَ حَاصِلُ ذَلِكَ  
میشود اگر کسی قرآن شریف دنیا و دفع کرده میشود از تلاوت کتب قرآن بلا عجز و هم  
در جامع الاختیار از قبله عام و عام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که مَنْ سَمِعَ  
الْقُرْآنَ خَرَّ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ وَ كَلِمَةً مِنْهُ لَكَ  
و استغفر و بیایدان را جز هر چه در دای و نفس را غیبه و غیبه حاصل نیست و آن تلاوت کلام الهی

از پیش طلا و شیرینم کوهی است در مکه یا در مین پس مردان نیست که شنیدن یک آیه برای کسی به از  
آنست که بقدر آن کوه طلا داشته باشد بجز آنکه بگوید یا ایها الذین آمنوا اتوا بصدقات و فضل قرأت  
و استماع کلام مجید و باقی در کتب معتبره بسیار مذکور است و آنچه هست ذکر یافت نمونه  
از آن خرمها و کلام شده از آن کلمات پانچ خورشامین صاحب سعادتی که همواره آن کتب این  
فضل و ثواب بی حساب قبله هفت سزا و فرصت خواندن و شنیدن کلام حق را بپشت  
باطل بپا میزدند و بدان ذکر در هفت بلند با قیلا ده الزام این شیوه دلپذیر آید  
و مردم دیده ظاهر را از جمل هر خط و قرآنی را بدیده باطن دعوی هم فرمایند  
از کلمات کلمات و الفاظ آن کام در زبان را که از این دهد و از امر و بر خط و  
علم عالم است بر دیدگان نهادن امتداد و مدانش بر مصایف سینه تا یک قلم خط کشند  
و بعد الفاتحه خوانده اند دیده دل را بر روی دنیا بی بخشیدن و چشمه سار حلقه که با غرض  
گشت امید داری و آبیاری نماید و بگوید دندانه کشند و باقی ثواب بیوفا و جفا  
بر روی دل کشاید بحر کلمات سر و قش که کلمات از خود افشاند و از بر کات و قش و دل را  
قایم نکات واقف گردانند و در مصحف مجید باب رحمت بر روی خود باز کند و از آن  
نظر بران خود در رحمت رحمت آلهی انکسب مداد را در دجیاد نفس و جم آیات قرآنی قلم  
کرد و اندر بیخ زبان بر دفع مقتضای سخنان پیروده سعی جلیل بتقدیم رساند طوطی را طوطی  
در شکست الفاظ آن شکستها را و آینه دل را بجا قش و در قش و در کلمات دنیا را  
و از شاخشا فقرات بار کائنات که با کون و قیصر چند و در مرد و بر دنیا باها و منظور شود  
فقرات در جمل مقام کرمه عاقل و شریف حیاتی را که بر کل دنیا خط و قرآنی قند  
غلطید چنان در شده زاده مشاعل بچشم و بیاض باج کرد اند و مدتی نفسی که رسته جوی  
کلیه آفرینا و نگردد بدست که بر خیزد و استخوان پیروده سالک اندازد چه ظاهر  
از سخن دنیا بان را جز هر چه در دای و نفس را غیبه و غیبه حاصل نیست و آن تلاوت کلام الهی

علم

کدام







انهم فرمود باین مسعود قل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هنگامی که قرآن را می خوانی  
عین الوقوف یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این چنین مرا قرات آن فرموده است  
 جبریل علیه السلام از لوح محفوظ ظاهر درین عبادت تقدیمه لوح است بر قلم و بجهت آنکه  
 آن اسم و نشان باشد و الله اعلم و چون ذکر را بطلب ميسوط و مفصل در مجلس و تمام این را  
 گذاشت یافته است در مقام بهمین گفته می نماید اذا تجددت قرآن است که جناب الهی در  
 سوره شریفه متل بجزیه و قرآن القرآن قرئت که آن فرمان داده است و در معنی قرئت از جناب  
 مستطاب علیه السلام نقل شده است که القرآن حفظ الوقوف و الوقوف است یعنی  
 قرئت محافظت کردن و قفها و ادا نمودن حررها از عباد و در بعضی نسخه ها الوقوف  
 بیان آن خروف است یعنی حرف های بیت و روشن ادا نمودن و گفته اند که قرات چنان بتاق  
 و تیره باید نمود که اگر مستمع خواهد شمار حرفان قرآن نماید نموده و قرات حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله باین کیفیت روایت نموده اند و در کافی از عباد الله بن سائی نقل شده که پیوسته  
 حضرت ابوبکر علیه السلام را از قول خدا عز وجل و قرئت القرآن فرمود و در کمال المؤمنین و  
 فرموده است یعنی در پیشا معنی قرئت که بقرآن یا لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 بلکه از عباد الله که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 احتمال اینکه بعضی و روشن ساز آن را یعنی حروف و کلمات قرآن را روشن ساختن و تند خواندن  
 آن را مانند تند خواندن شعر یا متصل و در همه مکن آن را مانند اتصال و بعضی بسیار تند  
 و در هم خواندن که حرف فارم می شود و پر کنه مکرر آن را مثل پر کنه و دیکر بعضی بسیار آهسته  
 اند و فاصله مد که نظم حرف فارم باشد و لیکن آگاه سازید و الهی و حق و بعضی بسیار آهسته  
 آن کینند و همدار باین و متناظر گردند و در تفاسیر و تفسیرات بجا می آید قلوبکم فرج بود  
 الفاویست و این ظاهر تر است و باید که نیاید شد و قصدا حدیث آمده و بعضی بترتیب  
 خط این باشد که در حلقه شود و سوره با تمام رسد و در هر آنجا باز همانا بجا آید و تا

۳۳  
 قرات قرآن

شده

شده که بیکره آن قرات قل هو الله احد بیکره لا احد یعنی که و ناخوش است بیکره خواندن  
 سوره قل هو الله احد یکسر ها که ذکر قل هو الله احد در مقام بر سبیل تمثیل است و  
 اینست که قرات بقدر این سوره می بقید بیکسر خواندن از عادت تعلیل یا پسندیده و متنا  
 ترتیل است و در کافیه از عباد الله نقل شده است که گفته حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتیم  
 که قرات می کنی قرآن را بعد از نماز یا در میان شب فرمود لا یعنی آن قرات که قل هو الله احد است  
 یعنی خوش می آید و اما بیکره قرات کنی آن را در کمال مایه و هم در کافیه بقصه من مذکور است  
 که ابوبکر بعد از آنکه حضرت عمر بن خطاب را فرمود که قرات قرآن می کنی بعد از اول تا آخر  
 یکسر یعنی آیا این پسندیده و نیکوست آن حضرت فرمودند که نه گفت در دو سبب قرات کن  
 فرموده تا رسید بدین شب پس آن حضرت بدست مبارک اشارت کرد و فرموده ها را یاد بیکره  
 از محو ناست بعد از آن ایضا فرمودند که آیا ای محمد بهر سببی که آید بیکره بقرآن شما بودند  
 اصحاب محمد صلی الله علیه و آله طریق اینست این بود که قرات می نمودند آن را در مشا و اند که قل هو الله احد  
 که قرات خوانند یعنی بدعت و تعلیل و لیکن خواننده می شود بتان و ترتیل یعنی باید که چیزی  
 باشد و چون گذری باینکه که در آن ذکر کثرت باشد توقف می کنی نزد آن و بپا و میگردی  
 آن کثرت در حدیث دیگر که هم در کافیه است طلب هبت کردن نزد آن که در آن ذکر  
 هبت باشد و نیز مذکور است پس ابوبکر گفت که قرات می کنی قرآن را در ماه رمضان  
 در یک مرتبه یا این مجز و بیکسر است آن حضرت فرمودند که نه گفت در دو سبب فرمودند که  
 در سبب فرموده ها بدست اشارت کرد یعنی این می تواند بود پس فرمود قل هو الله احد  
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 اینکه آری ماه رمضان هیچ مایه مثل آن نیست آن را حتی صریق عظیم است و از بسیار  
 که در آن چنان که قرات می نماید از اینست که چون در ماه مبارک رمضان کثرت عبادت و تلا  
 اهم از ماهی دیگر قرات قرآن در کمال این تعلیل مذکور و نامستحسن است و این خبر گفته که باین

ذکر این خبر در حدیث آمده است  
 و در کافیه مذکور است  
 و در کافیه مذکور است



عباس که نمک ملود قرائت و سخن کردن تعجیل و شتاب است گفت اگر سوره بقره خوانده  
 و دادن رعایت ترتیل تمام مجرب است نزد من از یک تمام قرآن را خوانم بی ترتیل الخاصل  
 رعایت ترتیل و احتیاط تعجیل از اهل آداب تلاوت قرائت است و در بعضی موارد  
 رعایت قواعد بخوبی باید دانید و بعضی ترتیل را خود فرموده اند مانند  
 و اینجاست مقام ذکر الفا مضاعف نیست و در بعضی موارد که با و از خوشتر  
 با کمال عجله شود چنانکه در کاف از امام همدانی علیه السلام منقول است که این القرآن  
تک بالحرز کافراؤه بالحرز یعنی بدوستی که قرآن فرمود آمده است بحزن یعنی  
 بلند و غمناک عزت کبر قرائت کیست آن را بحزن و همه دانند که ابان لا احباب  
 علیه السلام مرویست که این الله عز وجل او حی الی موسی بن عمران علی نبینا وعلیه  
 و کفایت باین یکدیگر و قیافه مؤلف الذیل الفیه واد افادت التوریه فاستمعها بصوت  
 بحسب حاصل معنی اینکه بدوستی که خدای عز وجل و حرم موسی بن عمران علی نبینا وعلیه  
 که چون ایستاده و پیش از هر مقام عبادت پس ایستادن ذیل فقیر یعنی از  
 و در عزت و مسکنت و چون قرائت توبه که پیش از شستن آن را با و از حزن و عزت  
 در کاف از حضرت اشرف بنوی صلی الله علیه و آله مرویست که کل شیء من طهره و طهره  
 القرآن الصوت الحسن یعنی هر چیزی را که بودیست و در یو و قرآن او را خوش است و همه  
 کاف منقول است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام خوشتر از نرین مردمان بقرآن خواندن  
 چنانچه سقایان در کداز بر سر آستان بر کوه ایستادند و قرائت آنحضرت می شنیدند  
 محضی مانند که آواز خوش پر و جی خاطره خواه باشد که چه امر خلد اداست و یا خشی که نیست  
 و دیگر قمر و آن را اختیار و مراعات آن مقدور است اما اینکه آواز خود را بکشد  
 و بیجا بگوید که کلام بخوبی که مکروه طابع باشد و همانکه ترغیب بر رعایت حسن است  
 و در قرائت با غلبه این قرائت است و نیز ممکن است که ترغیب نظر بخوبی باشد که از حسن است

نصیری داشته باشند و اما قرائت قرآن بنگه آنکه اهل موسیقی از آن بتمام تعبیری  
 کنند بر دو گونه است یکی آنکه مع آواز بلند و بیست کردن آن بر وجهی باشد که مشتمل بر  
سبب چنانکه طریقه اهل غناست باشد و اینقد و از آن در شریعت  
 چون در کاف از امام همدانی علیه السلام منقول است که گفته حضرت ابی  
 جعفر علیه السلام را که چون قرآن میخواند با آن خود را با آن بلند میکرد و اندر شیطانی نزو آمد  
 میگوید که باین بلند خواندن قصد تراغیر پیدا نیست که اهل تو و مرده ثمان را باشند  
 آنحضرت فرمودند یا با حکن اقرأ فراه مابین القرآن یعنی که در سجده و کبریا  
 صوتک و ان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یعنی ترغیب حاصل معنی اینکه  
 قرائت کن میانه بلند و بیست و بخوبی که شوق اهل خود را یعنی در بلند و بیست  
 حد وسط اختیار کن که اهل خانه بشنوند و مرده ثمان پرور نشنوند و ترجیح کن به خواندن  
 قرآن آواز خود را بدوستی که خدای عز وجل دوست میدارد آواز خوش را که ترجیح کوه شتر  
 ترجیح هم را مراد نوع ترجیحی است که مشتمل بر غنا میگوید باشد و دوم آنکه مشتمل  
 بر تخفیر و ترجیح مطرب باشد مانند آنچه با اصطلاح اهل موسیقی آن را دو بیقی و تقیین  
 یا کاه و علی میخوانند و اینقسم قرائت و در شرح ممنوع و مضموم است چنانکه در کاف  
 از سید عالم صلی الله علیه و آله مرویست که قرأ القرآن یا یحان العرب کأصواتها و یا یاکم  
و یحون اهل الفریق و اهل الکبار و اینه تسبیحی و من بعد انما یروى عن القرآن ترجیح  
الغناء و الترفیح و التمرین و لا یجوز قرائتهم قلوبهم مغلوون و قلوبهم من یغیب  
شأنهم محصل معنی اینست که قرائت قرآن را با صدای عربان و آوازها ایشان  
 و حدیث کنند از آهنگهای نغمات اهل فسق و کشتن از کتاب کاهان کبر و میمانند چه بدست  
 که درو باشد که آید بعد از من قوی چنانکه ترجیح کنند قرآن را مانند ترجیح که در غنا و توحه  
 میکنند و چون ترجیح که در کشتن و عبادت نفسانی و خواندن تعجیل می کنند تجاوز نمیکند

الحسن و اهل الفریق و اهل الکبار و اینه تسبیحی و من بعد انما یروى عن القرآن ترجیح  
 الغناء و الترفیح و التمرین و لا یجوز قرائتهم قلوبهم مغلوون و قلوبهم من یغیب  
 شأنهم محصل معنی اینست که قرائت قرآن را با صدای عربان و آوازها ایشان  
 و حدیث کنند از آهنگهای نغمات اهل فسق و کشتن از کتاب کاهان کبر و میمانند چه بدست  
 که درو باشد که آید بعد از من قوی چنانکه ترجیح کنند قرآن را مانند ترجیح که در غنا و توحه  
 میکنند و چون ترجیح که در کشتن و عبادت نفسانی و خواندن تعجیل می کنند تجاوز نمیکند











که تا کمال امن حق ثابت آید اللهم صل علی محمد و آل محمد و این همان مرد است که استیلا بر میخواند  
و بر مقتول است که آن پیشوای هرات و سید و ولای اختیار داشته و ایضا علیه السلام پیش از  
خروج خوارج هزاران مردمان با آن خیره اده و قمر و ده بود که قوی از دین حفاظت کرده  
چنانچه کوفه را نگذاشته و اگر قرآن خوانند و قرآن از حافظ ایشان نبردند و دل ایشان را  
بشایسته احکام قرآن نباشد و این خوارج ملائین همین جهان فساد قادی بودند که در کوفه  
هین و قوی در ضربات ملائین است بر صفت و عیالات و قوی مشا هری بر صورت کار بر موه  
سکنا و ماده شغلان سپاه کفر بشمارش تنگ گشته بود بایه بازی عمر و عامر و صحنه  
بر سر نیزه ها بسته و گفته اند بیا بید بعضی قرآن علی کنیم همین هزار قادی را با سرین  
عاری گشته پشت بر دشمن دادند و بروی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستادند و گفتند  
که مالک را از جنه باز گردان این جماعت ما را بفران میخوانند هر چند آنحضرت فرمود  
که این محلیست که اندیشیده اند و کلام الله با طوق هم قبول نکردند تا آنکه آتش حربا اندر ده  
مالک و سایر مجاهدان دل بر کمر دید و با چار و دست از جنات گشیدند و بعد از وقوع امر  
حکیمین که هم خود باعث آن بودند آن را دست بر کرده بر آنحضرت خروج نمودند و حسن و زهرا  
آن اهل شقاوت زن و همد و عبادت خاصه را ایشان بخورده بود که جمعی از انفعاء العقول آن  
حق با آنقوم ظاهر و مجبور در محاربه ایشان توفیق داشتند و با آنکه طرف جناب مستطاب امیر  
المؤمنین علیه السلام در بیجرات همت بر تالای قیامی گماشته چنانکه علای پیروزان یکی ملزومات  
حکایات آن سفر کرده اند که گفت در دوران مرا شک در دل افتاد آن جماعت که با ایشان حرب باید  
کرد یکی دیگر ز قادی و سید مردانند از کتاب قتل ایشان امر عظیم است با ملامت از لشکر  
گاه پروت آمده و در کادی نیز خود بر زمین زدم و سپر خود را بدان بستم و نشستم تا گاه حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام آمد و پس بکتاب داری گفته ام و معطره که با خود داشته پیش او روم  
آنحضرت مطهر گرفته رفت چنانکه از نظر من غایب گشت بعد از آن برگشت و دستا

و در سینه سپر نشست تا گاه سواد دیدم که آنحضرت هم ترا میخواست گفت یا امیر المؤمنین  
این سوار ترا میخواهد فرمود اول بخوان خواندم آمد و گفت یا امیر المؤمنین مخالفان از  
هزاران گذشته اند حضرت فرمود که لا نکند بشیر اند و این سخن بودند که دیگر می آمد و گفت  
نیامدم تا ندیده که مخالفان گذشته اند و فرمود و الله که نکند شده اند و چون گذرند که محل  
اوقات در پیخته عدد خرما خایه تا اینجا است پس آنحضرت برخواست و من نیز برخاستم  
و با خود گفتم که الحمد لله که میزبان بدست من افتاد یعنی آن همدین سخن خالد و معصوم  
و کذب اولاد متفحص میگردانند که در با و خلا با باقی عیال هم اگر بدیم مخالفان آن شهران گزیده  
اول کسی که با یمن در حرب کند من باشم و اگر نکند گشته باشد هم چنان قتل اهل خلاف  
شیات و درم چون از صقوف گذشته دیدم که با بیت ایشان همچنان بر پایست و بیای کن  
از آب بکشند تا گاه آنحضرت از درقه قادیست من گرفت و حرکت داد و فرمود  
که حقیقت کاذب تو روشن شد گفت یا امیر المؤمنین فرمود که بکار خود مشغول باش  
الحاصل بده و بعضی و انفس و خواننده قرآن مجید مانع و مقید نیست تا بر صفت متضاین  
آن دلهاد و امر و نوا حق را مطیع و متفاد نباشد و الاحال و مانعند حال علمای  
هیو خواهد بود که چنانکه در سوره شریفه جمعه ایشان را بخواند تشبیه نموده و در  
بار ایشان فرموده است که مثل آذین خجل و التوزیه ثم کم یجاولها کم مثل الجواهر  
تجمل استیلا حاصل معنی اینکه مثل آنکشی که حاصل قویده گشته اند و بعد از آن بعضی  
آن عمل نکردند که مثل خراسان که با آن گناهایا شد حق چنانکه خراسان یکمرتبه کتاب برده  
نیست ایشان در راه اهل قریه و دانستن آن فایده نخواهد بود فایده قل لا استسئلکم  
علیکم اجعلوا الا المودة فی القرین و مده خوانند و امن دل بر قول دوستی  
آن سوار نشانند نخواست که قادی را وسیله دست کاری توان کرد و دید که فریه یا اهل الذین  
امنقول الله و کونوا مع الضال و قین لا خیر فی حزن تلوت نمودن و با مخالفین











و احادیث دیگر که با بعضی مفسران نقل شده و تفصیل و تفسیر و توفیق ضعیف و قوت اختیار و امتیاز  
این مفسران چندین دو کاتب نیست ولیکن چون دلهای پاک اهل ایمان را جز بر این طریق  
شیعه آلام و احیای حاصل از کتب و نشان بدین اشیاء و کانون خواند خلاصه شیعه شغل  
نیکو در برابرین با خبری که در کتب معتبره شیعه چون کافی و مشال آفتاب کفای می آید  
و طبع اخلاص و پیشه که همیشه در پیور فیض از دکان عالم پناه خاندان پیغمبر کرده و جز  
بخوشه چنین غرضی نگذارد ایشان و مشایخ فرزندان سید شیعه سر حضرت فرزند دینا و در  
استاده و کف سوال در پیش مخالفین بد سکال خدایان مال ایشان نمیکشاید و روایات و ادوات  
ند فیض لطیف و دست مست **قسم اول** در تفصیل سوره قرآن و فوائد تفصیل در کتاب شریف کافی از  
کلیه روایان حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که اگر خوانده شود یا بخواند سوره  
حکما بر مرده هفتاد بار بعد از آن بر کرده آید شود و در آید در آن درج می شود و در عین حال  
و نیز در کتاب حدیثی مرفوع مذکور است که خوانده شود سوره حمد بر دهی هفتاد بار که  
اینکه ساکن کرده و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل است که هر که صحت دهد و در سوره  
حمد از هر چه صحت دهد و هر چه جز و چون در سوره سوره مبارکه سابقا نقل شد که از او  
یا فاشه اینها همین گفته اند و در فضل سوره بقره و آل عمران و آل عمران و آل عمران و آل عمران  
علیه السلام روایت نموده که هر که قرائت کند سوره بقره و آل عمران و آل عمران و آل عمران و آل عمران  
بر و سایر آنرا بخند باشد مثل و یا در و خیم و در فضل سوره که از حضرت علی مرتضی  
روایت کرده که هر که قرائت کند سوره نسا و در هر چه این شود از فتنه آید و در فضل  
سوره مائده از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که قرائت کند سوره مائده و از  
هر روز بخندیش پیوسته شود ایمان او در خطای و شر و نسیا و در بخند هر که در فضل سوره انفصام  
که کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرويست که بعد از سوره انفصام از دل یا نسیا بجا  
مشایع کرد و آن دهفتاد هزار فرشته تا آنرا بشنید بر حق تعالی علیه السلام پس تعظیم و تبتیک کند

ای جعفر

آن را چه بدیستی که اسم خدای عز و جل در آن دهفتاد بار بخواند و اگر نماند سوره  
آیة در قرآن است یعنی فصل و غواب و فوائد ترند آن سوره و در فضل سوره انفصام  
در روایا اعمال از حضرت مفضل بن جعفر علیه السلام آورده که هر که قرائت سوره انفصام  
در ماهی روز قیامت از آن کسافی باشد که نیست خوف بر ایشان و عیون می شوند پس اگر که  
کند آن را هر جمعه باشد از کشف که حبس از ایشان می ریزد و در قیامت آگاه باشد پس بدیستی که  
درین سوره آینه محکمی هست پس اگر که آید قرائت آن را که بدیستی که آن کوه می دهد  
و در قیامت برای کسی که قرائت آن کرده باشد و در فضل سوره انفصام و سوره براءت این  
هفتاد حضرت ثابت نموده که هر که قرائت کند سوره انفصام و سوره براءت در هر ماه و در  
نمود در دنیا که هر که و باشد از شیعه ایمیر المؤمنین علیه السلام و در فضل سوره براءت  
هم از آن کتاب علیهم روایت نموده که هر که قرائت کند سوره براءت در هر ماه یا سده ماه  
خوف نیست بر او بلکه از اجاب اهلان باشد و در قیامت از فقر بمان و در فضل سوره انفصام  
باز علیهم السلام آورده که هر که سوره انفصام بخواند هر جمعه معیشت کند اندام و داخلی عز و جل  
و در قیامت در مقام پیغمبران و معروف است از برای و خطای علمین و در قیامت و در  
فضل سوره براءت از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که هر که قرائت کند سوره براءت  
هر روز یا هر شب معیشت کند از خدای تعالی و قیامت و جلال و مثل جلال یوسف باشد  
و در سوره انفصام و در قیامت و باشد از یکان صالح خدای و در فضل سوره انفصام  
سجده روایت کرده که هر که بیست و یک بار بخند و در علم و نسیا از خدای تعالی عفو کند  
و در فضل سوره انفصام و سوره انفصام از حضرت آورده که هر که قرائت کند سوره انفصام  
هر روز و در دوزخ است در هر چه نرسد باو فقری هرگز و نه دیوانگی و نه بلای و در فضل  
سوره انفصام در روایا اعمال از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که قرائت کند  
سوره انفصام در هر ماهی که نیت کرده شود مطلوب دینی و آخر دعای او دفع کرده شود











و چون میزد و گوی که خدای تعالی در پیش هر از ملک که نماز میخواند و در قریه و ی و قریه غایب  
 ایشان برای او باشد و مشایعت وی میبرد و باشد یعنی و حشر تا او را دعا و دعا و موقت است و نیز  
 خدای تعالی و بود و باشد در میان خدا و امان محمد صلی الله علیه و آله و در فضل قرائت آن آیتها هم  
 الا جناب علی علیه السلام آورده که در حصص امان در آورید ماها و خود و در آن خود را  
 و آنچه که مالک آن است از ثلث و قرائت آن آیتها مالک چه بدرستی چون بخواهد باشد که مالک  
 بقوله تان می نمایند بلکه کنند مادی و در روز قیامت تا خلافت نبوتی که تواند بزرگانی مخلص  
 مخلص سازید و با صاحبان بزرگواران و داخل کنید و در جنت انعم و یا ساسا و او را از حق  
 غنیمت که یکبار و آیتها باشد و در فضل قرائت سوره حجرات هم از آن منبع بر کماله السلام  
 روایت کرده که هر که قرائت کند آن را هر شب یا هر روز بخواهد باشد از آن بزرگان محصله صالحات  
 و در فضل سوره قاف از آن بزرگان حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل نموده که هر که در فاضل و فاضل  
 بر قرائت آن مدام است نماید خدای تعالی روزی او را وسیع گرداند و نامه عیش را بدست راستش  
 دهد و حشر او با ساقی کند و در فضل قرائت سوره ناریه از جناب مقدس جعفری  
 روایت کرده که هر که قرائت کند سوره ناریه از جناب آن داد و در شب بجا آورد خدای  
 معیشت او را دهد و او را فی واسع و نووی و در پیش بجزای کتابان باشد تا در روز قیامت و در  
 قرائت سوره و الطور و ز و امام همام حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که هر که  
 قرائت آن را جمع کند خدای تعالی او را جزینا و آخرت او و در قرائت سوره و النجم حضرت  
 صاحب آورده که هر که ملوک کند بر قرائت آن هر روز یا هر شب زندگانی کند پسندیده  
 و دیگر در میان مردمان و بوده باشد آمرزیده و محبوب در میان مردمان و در فضل قرائت سوره  
 قمر از آن بزرگان روایت کرده که هر که قرائت سوره اقرب الساعه کند خدای تعالی  
 او را از قریب بر آورد و بر آفته از آن بزرگان حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که  
 با غلبه کثیر ایمان علیه السلام روایت کرده که و مکن از قرائت سوره حجر و قیامت باشد

آیتها

قرائت

که در سستی که آن قرار میگیرد در دهکده اسفا و آن بزرگان سوره روز قیامت و در صورت نشاء  
 هرگز و در وقت خوشترین بوی تا یکبار است در موقت که هیچ کس قیام قریب آتی از روز دین تر  
 نباشد پس خدای تعالی گوید و از آنکه بود قیام میشود و بود حیالات میان بدین گونه که مواظبت  
 بر قرائت قوی کرد و گوید باری فلان و فلان پس از اینان سفید میشد و بزرگواران خلا  
 تعالی ایشان را که شفاعت کنند در حق هر کس که درست دارد بدین شفاعت می کنند ایشان  
 تا از کسانی که میخواهند شفاعت کنند هیچ کس را نماند پس گوید خدای تعالی ایشان را که در حل  
 هبشت شوند و در آن هر جا که خواهند ساقی گردید و در فضل سوره ناریه از آن بزرگان  
 کریم علیه السلام آورده که هر که قرائت کند هر شب سوره ناریه را دوست دارد و او را خدای تعالی  
 و دوستی و بر دل همه مردمان اندازد و در بدین در دنیا هر کس بدی و فقری و فاقه و آفتی  
 از آفات دنیا و دین باشد از آن بزرگان ای امیر المؤمنین علیه السلام و در حضرت ابی جعفر علیه السلام  
 روایت نموده که هر که قرائت کند سوره ناریه یا هر شب پیش از آنکه خوابد ملاقات کند با خدا  
 عز و جل و در آن چون ماه شب چهارده باشد و در فضل قرائت سوره ناریه که بقوله تان  
 عبادت این سوره است سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و سوره جمعه و سوره  
 تقاب و بعضی آیات سوره حدید و مجادل و هم از آن بزرگان جناب علیه السلام روایت نموده  
 که هر که امان بقرائت آنها کند در آن فریضه عذاب نکند و او را خدای تعالی هرگز نا آنگاه  
 و بدین در نفس خود و در دین خود بدی هرگز و در حصصه و خللی در بدن خود و در فضل  
 قرائت خود سوره حشر از شفیع روز عشر حضرت ابی جعفر علیه السلام آورده که هر که  
 قرائت کند سوره حشر را عاقل هیچ چیز از جنت و بار و عرش و کرسی و جایگاه و هفت  
 آسمان و هفت زمین و هوا و باد و مرغان و درشت و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان  
 مگر اینکه صلوات فرستند بر او و استغفار کنند برای او و اگر مرد در روز یا در شب  
 شهید مرد باشد و در فضل سوره مستحبه از این عباد و غیره و قد حضرت سجاد















والعصر من جنتها مستحقا جعفری و دعایت نموده که هر که قرائت کند آن را در روزان خود هر وقت که خواهد  
خواند آن روز قیامت تابنده و در خندان و شادمان تا داخل بهشت گردد و در فضل سوره هر  
آن همان حضرت علیه السلام نقل کرده که هر که قرائت کند آن را در روزی که خود را در سار محله  
آن فقره و اندبوی و عیدی را و دفع کند آن روز در آن روز در فضل سوره قبل و پس از آن  
هر روز در آن عین لذت سوره است آن همان لا اجاب عن دعای هر که هر که قرائت کند در روز  
خود المیزانیت فعل به آن کوهی دهد با خود روز قیامت هر هوای و کوهی و قریه بایک و آن  
کندان بود و نکند بای او در قیامت منادی که راست گفتید برین روز منقول که هم شهادت  
شما را بلی او را داخل کند و با بهشت و محاسبه میکند او را بدست که او را کس از آن کس  
دوست میباید او را دوست میلند عمل او را همان امان امام علیه السلام نقل نموده که هر که  
قراءت لا ایل الا الله قرائت بکند سوره او را خداوند قیامت برپا آورد و اگر  
بهشت تا آنکه نشیند بر سر خواها و برین روز قیامت و در فضل سوره آن که از حضرت  
جعفر علیه السلام آورده که هر که قرائت نماید آن را در روزی که خود را در سار محله  
کشتا که در آن روز در فضل سوره او را محاسبه نماید و با آنچه صادر و کشته  
از روزی که در دنیا و در فضل سوره او را امام جعفر حضرت ابو عبد الله عذر و است خود  
که هر که سوره باشد قراءت انا اعطینا الک در روزی که در فضل سوره او را خداوند قیامت  
او را روزی که در قیامت و عوده باشد بجای سخن گفتن او را رسول الله صلی الله علیه و آله و  
در سار طوبی و در فضل سوره سجد و اخلاص هر آن که پیشوای حاضر و عام علیه السلام روایت  
کرده که هر که قرائت آید نماید در فریخته آن فایز آن سرور خدای تعالی و الدین او را اولاد  
او را و کرامت باشد آن دیوان اشقیاء محو کند و در دیوان سعادت ثبت گردد و روزی که در آن  
او را خداوند تعالی سعید و میراندا و شهید و صبی و سلسله او را شهادت و در شان سوره  
فضل آن همان سجده علیه السلام آورده که هر که قرائت کند آن را در روزی که در فضل سوره او را

خداوند تعالی بر جمیع دشمنان و آید و در روز قیامت و با او کتاب ناطق باشد که پرورد  
آورده باشد آن را خدای تعالی از درون قبرش و بود باشد و اما آن از جسد جسد و از  
آتش و از زهر و زهرش جسد بر سر و در نکند بر چیزی و در قیامت مگر اینکه بشارت و  
خبر دهد هر چیزی تا داخل بهشت گردد و کشته شود بای او در دنیا یعنی در روزی که در آن  
خیر آنچه او از روزی که در بر خاطرش خطور کرده باشد و در فضل سوره ثبت هم آن  
حضرت علیه السلام روایت کرده که چون قرائت کند آن را در روزی که در دنیا بای او در سار  
که بود و از تکذیب کند لکان بغيره و آنچه وی آورده بود از نزد خدای عز و جل و در  
قراءت سوره توحید از آن سر میاید امید علیه السلام نقل نموده که هر که یک روز بود  
کندر و پیچ مان گذارد و در آن قراءت قل هو الله احد نماید گویند او را یعنی از عالم  
بالا که اینها خود خداوندان آن گذاردان نیستی و این از آن واجبات روایت نموده که هر که  
ایمان بخدا و در آخرت او را در قراءت قل هو الله احد در عقب فریخته و ایمان دارد چه  
چه بدست که هر که قرائت آن نماید جمع کند خدای تعالی او را خیر دنیا و آخرت را و امرزد  
او را و الدین او را و اولاد او را و از آن حضرت روایت نموده که بغير صلی الله علیه و آله نماز گذارد و بر سوره  
معاد بر فرموده که هر آینه تحقیق که آنکه نماز کند که هفتاد هزار سال و در دنیا ایشان بود  
جبریل علیه السلام غائب میگرداند و بر کعبه او را که با جبریل بجای چرخ شد شایسته با آن کردید  
که شمار و نماز گذاردید گفت بقراءت قل هو الله احد استاده و شسته و سواره و پیاده و در  
رفت آمد و سه حدیث شریف در کافیه نماز است و در کافیه آن جناب مقدس است  
علیه السلام منقول است که هر که قرائت کند قل هو الله احد یکبار و فرستاده شود برکت بر او و هر که  
قراءت کند آن را در روزی که در سار طوبی و در فضل سوره او را در روزی که در سار طوبی  
شود برکت بر او باشد و هر که قرائت کند آن را در روزی که در سار طوبی و در فضل سوره او را  
و بجهایا کند و هر که قرائت کند آن را در روزی که در سار طوبی و در فضل سوره او را















جله فرمود که بنیت جناب شجاع عزه در موزه و مایه که در قیام و تعویذ یاد  
حضرت اوی که دانند و بعد از این چون در شش سینه بتجلیل و ابیخامی رشتند  
نزد کتاب کبریم خود ستود و در سوره شریفه آل عمران این فرمودند که وَلْيَسْتَمَكِرِ الْفِيلُ  
وَمَنْ يَكْذِبْ كَذِبًا عَظِيمًا يَكْذِبْ عَلَى خَلْقِهِ وَيُفَكِّرْ  
وَلْيَا أَلْفَ هَجْرَةٍ يَكُنْ مَا خَلَقْتَ هَكَذَا لَمْ يَكُنْ لَكَ فَوْقَ عَدَاكُنَا بِحَاصِلِ مَعْنَى  
أَنْتَ لَا تَكُنْ كَذِبًا كَذِبًا عَظِيمًا يَكْذِبُ عَلَى خَلْقِهِ وَيُفَكِّرْ  
حضرت او غافل نیستند و نه که می آیند و در آفرینش و معجزات و باری عظمت  
و رفعت و جلای و ستود بر آیه شریفه و در شریک بدین بسطت و وسعت و احتمال الهی  
و انهم یسر و زیر بال شادان آن ملک بصاحب کواکب عالم افزون و موقر و این ملک بالوان کل و لا  
محبت اندون مافوق حرکات که کمال و بر موی خاص مضبوط و سرشته جدا و  
و این را هر کدام بصاحتی و تدبیری مربوط از سیر و در افلاک و شجر و کرب و باری و باری  
بخلاف لیل و نهار و شب و حرکت و سکون حقیقی محکم و استوار دیده هر قطره بر حال سیر و ناظر  
و انجلیش هر روزه در نیم حکمت ظاهر از چرخ هر یک و لا اله الا الله دعایت تدبیری روشن و  
معلوم و در وقت هر یک و یکای و شش ماهی و خاصیت ثابت و مقرر و مجل و در هر یک از  
دقایق مصالح که شری و بیاید در هر کدام از بلا و مصالح که نه فانی و نبیت بلیدیه تفکر  
هر کاه بدست و کل انبیا هی چیده در این حال ما اهلین مقام است  
و این که می خاندند مایه فریاد این را باطل و عبت منزله میانیتم تا از اینکه فعل عبت  
از قصد رکود منزله بر کاه دانه مار ادعای آتش و بعد از چند فقره و دیگر  
که مرقه و کاذب و حکایت از طایفه حضرت ایشانست فرموده که وَلْيَسْتَمَكِرِ الْفِيلُ  
وَمَنْ يَكْذِبْ كَذِبًا عَظِيمًا يَكْذِبُ عَلَى خَلْقِهِ وَيُفَكِّرْ  
و این که پس خداوند ایشان دعا ایشان را مستجاب نموده و کائنات ایشان را  
آفریده از عذاب جهنم و قایت فرمود و نیز حضرت ربا لاریاب در سوره شریفه که از باب

و نه و نه است که مایه با کاذب و کاذب و مایه و این آیه و نه و نه است که مایه با کاذب و کاذب و مایه  
منزه و این را هر کدام بصاحتی و تدبیری مربوط از سیر و در افلاک و شجر و کرب و باری و باری  
بخلاف لیل و نهار و شب و حرکت و سکون حقیقی محکم و استوار دیده هر قطره بر حال سیر و ناظر  
و انجلیش هر روزه در نیم حکمت ظاهر از چرخ هر یک و لا اله الا الله دعایت تدبیری روشن و  
معلوم و در وقت هر یک و یکای و شش ماهی و خاصیت ثابت و مقرر و مجل و در هر یک از  
دقایق مصالح که شری و بیاید در هر کدام از بلا و مصالح که نه فانی و نبیت بلیدیه تفکر  
هر کاه بدست و کل انبیا هی چیده در این حال ما اهلین مقام است  
و این که می خاندند مایه فریاد این را باطل و عبت منزله میانیتم تا از اینکه فعل عبت  
از قصد رکود منزله بر کاه دانه مار ادعای آتش و بعد از چند فقره و دیگر  
که مرقه و کاذب و حکایت از طایفه حضرت ایشانست فرموده که وَلْيَسْتَمَكِرِ الْفِيلُ  
وَمَنْ يَكْذِبْ كَذِبًا عَظِيمًا يَكْذِبُ عَلَى خَلْقِهِ وَيُفَكِّرْ  
و این که پس خداوند ایشان دعا ایشان را مستجاب نموده و کائنات ایشان را  
آفریده از عذاب جهنم و قایت فرمود و نیز حضرت ربا لاریاب در سوره شریفه که از باب  
و نه و نه است که مایه با کاذب و کاذب و مایه و این آیه و نه و نه است که مایه با کاذب و کاذب و مایه  
منزه و این را هر کدام بصاحتی و تدبیری مربوط از سیر و در افلاک و شجر و کرب و باری و باری  
بخلاف لیل و نهار و شب و حرکت و سکون حقیقی محکم و استوار دیده هر قطره بر حال سیر و ناظر  
و انجلیش هر روزه در نیم حکمت ظاهر از چرخ هر یک و لا اله الا الله دعایت تدبیری روشن و  
معلوم و در وقت هر یک و یکای و شش ماهی و خاصیت ثابت و مقرر و مجل و در هر یک از  
دقایق مصالح که شری و بیاید در هر کدام از بلا و مصالح که نه فانی و نبیت بلیدیه تفکر  
هر کاه بدست و کل انبیا هی چیده در این حال ما اهلین مقام است  
و این که می خاندند مایه فریاد این را باطل و عبت منزله میانیتم تا از اینکه فعل عبت  
از قصد رکود منزله بر کاه دانه مار ادعای آتش و بعد از چند فقره و دیگر  
که مرقه و کاذب و حکایت از طایفه حضرت ایشانست فرموده که وَلْيَسْتَمَكِرِ الْفِيلُ  
وَمَنْ يَكْذِبْ كَذِبًا عَظِيمًا يَكْذِبُ عَلَى خَلْقِهِ وَيُفَكِّرْ  
و این که پس خداوند ایشان دعا ایشان را مستجاب نموده و کائنات ایشان را  
آفریده از عذاب جهنم و قایت فرمود و نیز حضرت ربا لاریاب در سوره شریفه که از باب



مالا ارب و ببالا ارب بمقام قرب وی در آید و بدو که حضرت وی قیام نماید **مؤلفه**  
 باینکه در چنان دادند که آتش را که در بر آید عطا کرد آنکس انعام خویش بدو  
 یاد خویش و باین نام خویش نفس و میتا چنان سکون که یکبار دوست و یکبار  
 بیرون و در هر عینیت به غایت و محبت و نهایت که چون بنده از دست او در دست حضرت  
 او کند و بیز که وی غود و نظر انفات بر حال وی آنکه در ظاهر است که بنده را مگویند که  
 آری بودن و ادراک شایسته کی نظر انفات او نمودن نه امری خرد و مرئی است بلکه  
 دولتی است ملک عالم اقنون و سعادت و خیر و دوست و حصول این سعادت عظمی  
 و وصول باین مرتبه علیا میده هم از برکت یاد حضرت اوست **مؤلفه** هم زیاد نوشتم  
 لایق یاد و نه کهستم که که در هر چو بنوی یار ملا دیگر از اخبار این فضل آوری که بنده را  
 باین مقام شریف مادی و بر خول این نعمت بدو مادی است چنان برور حضرت  
حیر الله است علی الله علیه و آله در کتب ما من قوم الجحشوا فی مجلس لکرم و کرم و کرم الله  
عز و جل قلم فیما و علی قلم الاکان ذلک المجلس حشره و کما لا یحکم حاصل صفون  
 اینکه نیست هیچ قوی که در مجلسی اجتماع کنند پس ذکر نام خدای عز و جل تمامند  
 و در دهر بهر خود نظر کنند مگر اینکه بوده باشد این مجلس حضرت و باین بر ایشان  
 و هم بهر صفون در کانی از حضرت مقتدا جعفر علیه السلام بدینگونه ماثورا  
کلمه فی مجلس قلم لایم ذکر الله عز و جل و کرم و کرم و کرم الاکان ذلک المجلس حشره  
علیهم قلم فیما و علی قلم الاکان ذلک المجلس حشره و کما لا یحکم حاصل صفون  
 عذر و کرم و کرم الشیطان ملخص می نیکه اجتماع مکرر در مجلس قوی آنکه ذکر  
 خدای عز و جل و ذکر ما یعنی اهل بیت عاید مکرر یک باشد آنجلس حضرت بر ایشان  
 در وقت بیانات بعد از یکلام گفت یعنی این صبر که ناری ایضا است با آنحضرت که گفت  
 ابو جعفر علیه السلام بدینستی که ذکر ما آن ذکر خدای عز و جل است و ذکر دشمن ما آن ذکر شیطان

یعنی هر که ذکر ما یعنی و مادی است که چنانست که ذکر خدا را باشد و هم افضل و ثواب بر آنست  
 و چون و هر که شمعان ماهم بدینگونه نماید چنانست که ذکر شیطان نموده باشد و چون ذکر  
 اهل بیت ذکر خدا باشد که بنده مشغول برای خدا را عطا میگوید و بحکم او طریق محبت و  
 اطاعت ایشان میسر یابد و حقیقت شای ایشان قنای خدا و دوستی ایشان دوستی خدا و  
 فرمان برداری ایشان فرمان برداری خدا خواهد بود و هم در کتاب ابا از ان شیخین کتاب  
 علیه السلام مرویست که و حق فرستاد خدای عز و جل عیسی که یا موسی لا تفرح بکثرة المال  
 و لا بکثرة الذکر علی حال فان کثرة المال تنسی الذنوب و کثرة الذکر تنسی القلوب  
 یعنی شاد باشد بسیار اعیال و مال که از ذکر مبرا بر حال چنان بدینستی که بسیار اعیال و مال  
 فروش میسازد یعنی بنده شایسته باشد یا بدینکه شایسته خود نموده بتدارک آفای پردار  
 و بدینستی که ترک یابد من دهر است و کرد اند یعنی از دیدن احوال فقر و انقضا و آن  
 شمعیدن شغلان خود هدایت گرفته است ترک نکند **مؤلفه** اعطای الله بجالای سودی غیر دنیا  
 و ان فی حال که عبادان در نیز تغییر میدهند چنانکه هم از آنحضرت در کتب روایت شده  
 که خدای سبحان و تعالی و مناجات عیسی علیه السلام فرمود که یا موسی لا  
 تنسی علی حال فان کثرة الذنوب تنسی القلوب یعنی فراموشی مکرر حالت بدینستی که از روش  
 کردن من میسر دلدل این در کانی از مکرر نام حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است حدیث  
 که حاصل معنی آن اینست که نوشته است در قویست که تغییر یافته که موسی از خداوند خود سزا  
 نمود گفت الحق که بدینستی آید بر من مجلسی چند یعنی کانی در کانی چند می باشم  
 چون بیت الخلا و اما آنکه که ترازند و منزه میدانم از یک ذکر که ترازه آنها یعنی  
 ادبی و شمام الله تعالی و در دایم بدینستی که ذکر من نیکوست بر هر حال و در ارشاد  
 القابون دیلمی حجه الله مگویند است که جبرئیل علیه السلام حضرت اشرف سید الانام  
 صلی الله علیه و آله ملاک گفتند گفت با محبت و رب ترا سلام می رساند و میفرماید که ای  
 نیکوکار من یا موسی که عبادی مکرر خواند و کمال ساعده لا تدکر فی نهانی منک صایحه



یعنی هر چنانکه در کتب منی که در آن برای توفیق من و خیر است و هر چنانکه در کتب منی که  
 دادن اتفاق ضایع و تباهاست و در حدیث الایم نموده علیه السلام  
 روایت نموده که ان الله یقول لا ینفعکم شیء منکم الا بعد ان یغفر لکم ذنوبکم نموده علیه السلام  
 حاصل معنی اینکه بدستی که خدای تعالی بفرماید که هر یک از شما که از من است  
 یعنی از طایفه است خود را من بماند عطا کنم آن را بجز آنکه آنچه عطا می کنم کسی که سزا  
 از من کرده باشد و نزدیک باین خصوص است آنچه هم در آن کتاب از علی بن ابی طالب علیه السلام  
 نقل نموده که ان الله لا یغفر الذنوب الا بعد ان یغفر لکم ذنوبکم نموده علیه السلام  
حقی بخدای حاجت که فیضیهما الله له من غیر آن کیست که عطا کند اینک بهر سستی که باشد  
 بنه حاجت بهر کار و آنچه در حدیث خود از آن مسئله می نماید پس شرع بشناود رود بر عتد  
 و آنچه کرده مشغول آن می کرد و تا اینکه حاجت خود را فراموش می نماید پس و میسکت  
 خدای تعالی آن حاجت را برای او می آید سوال می نماید و نیز در حدیثی آمده که از  
اسعادت قدس است که فی حدیثی آمده که ان الله لا یغفر الذنوب الا بعد ان یغفر لکم ذنوبکم  
نموده علیه السلام و گفتند جلیسته و محاوره و آنست که مختص می کند هر یک که نظر بدو  
 او کرده و دیدیم که عالیشان اشتغال بکار من است متولی و می باشد و مسلمان کار او شده و بکار  
 و هم زبان و لب و دهن و دهن و آنچه که می یابد و حکایتی که در این مطلب هم در آن کتاب از آن مقلدای  
 شیخ و شایع و آثار و مصالح طریق عبادان را برای طلب این سعادت نقل آن در کتب و در  
 چراغ بر نور است و در این است که حاصل آن با حاصل این عبادات مطابق است که با  
 بجز باری و قرب و محترم حضرت موسی علی نبیت او علیه السلام برای اینکه میخواست نظر  
 در اعمال عباد آن زمان نماید و کیفیت و کیفیت عبادت هر یک را به عاقل و می باید چون خود نگاه  
 از او چنان و آگاه که خود بر آن ساحت طریق سیاحت کرد پس در پی رسیدن که از عبادان  
 بود یعنی در عبادت از مردمان پیش و در آن مناسبت مقصد از هم که آن پیش بود پس آن  
 در نزد وی گذشت و اینست چون شب شد مرد عابد در خرقه در هیالوی وی بود حرکت داده و

در آن کار آمد عابد که عایق بود نموده علیه السلام  
 چه مرد و زن از این در سخت جریب نموده علیه السلام  
 یعنی این یکی دیگر برای نیست چه کسی تو حضرت کلیم فرمود که من مردمی که در زمین موسی بن  
 عمر و ساسان میباشند و این صبیح شد آن حضرت پرسید که کسی را میباید که پیش از  
 تو عبادت کند گفت آن کی گفت فلان فلان یعنی مردی را بام و مقام نشان داد حضرت موسی ع  
 انما تجاهدون و متوجه آن مکان که در آنجا ملاقات و می نمود و او یاد عبادت بسیار پیشتر از آن  
 عابد پیشتر آمده بود پس آن زن نیز آنجا رفت که در آنجا شایسته در آمد که در آن و آنجا آمد  
 یعنی آن عالم عابد حاضر شد عابد گفت ای پسر خدا کیستی تو بپرسی بنده صالحی هستی چه  
 هر روز غیر این که در نماز معنی حقانه نیست پس کیستی تو فرمود من مردمی که در زمین موسی بن  
 عمر ان مسکن دارم بعد از آن حضرت نموده علیه السلام کسی را که عابد تر از تو باشد گفت  
 آن فلان مرد آنکه در فلان شهر است حضرت کلیم الله نزد وی رفت و مردی دید که او را  
 عبادتی بود یعنی قیام و قنود و کعبه و وجود غیبه و در آنکه صبیح در خدای کرد و چون رفت  
 نماز شد بر خاسته نماز بجا آورد پس چون شب شد مردی حاد و نظر بدو حال و در آنکه  
 خود کرده دیده دو چندان شده است او نیز پرسید گفت ای پسر خدا کیستی تو بپرسی که  
 که بنده صالحی هستی چه هر شب در آن نزد یک بهم میبود یعنی تفاوتی بسیار انداخت  
 داشت پس در چندان شده و عیال و خدایا حشر از برکت است پس کیستی تو فرمود من  
 مردمی که در زمین موسی بن عمر ان میباشم پس آنکه در آنجا در آنکه در آنجا بود و  
 در آنجا بود که او را بود تسلیم فرمود و بپشتی و یک کلاه می پوشید او و حضرت موسی کل  
 نمود پس حضرت موسی بپشتی کرده آن مرد سبب تسلیم پرسید و فرمود بنی اسرائیل یا پیغمبر  
 بنی اسرائیل علی اختلافی از آن عابد که در آنجا در آنجا بود و از آن عابد خالق و اقامت یار  
 و در آنجا در آنجا بود و در آنجا در آنجا بود و در آنجا در آنجا بود و در آنجا در آنجا بود



عبادت ترا در دنیا و آخرت و شایسته آن است  
 مرگ را یاد آدم که در آن دنیا زنده است و در آنجا می گزارد  
 و بکار و بستان و سامان آید و از آنکه در دنیا خود روی فرموده است قطعاً این است  
 خطای آن که گفت یا صاحبی تعالی ای بریا ابراجاوت کرد و بیل و کما گفت از آنکه  
 کجاده ای گفت بفلان زمین گفت متصرف شو یعنی با آنکه در برده خود نویسی و دیگر گذاشت  
 آن را بزرگ و سود پیش خود و پس از آنکه از آنکه گفت بفلان زمین گفت با آنکه بعد از آن  
 ابروی دیگر گذاشت گفت ای بریا از آنکه کجاده ای گفت از آنکه موسی این را در آن گفت  
 بیکه بر کفنی برف و هم روی و در آن زمین و در آنکه گفت با آنکه گفت با آنکه گفت  
 پس چون حضرت کلیم را از بیاد خود رسیده گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 و ساینده الله تعالی بود که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 قیام می نماید و بیکه بر کفنی برف و هم روی و در آن زمین و در آنکه گفت با آنکه گفت  
 می تواند دید با آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 زانکه است و ساینده الله تعالی بود که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 بر او ای که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 معبود و در آنست سایر صفات مذکوره که آنرا از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 در آن درگاه عالم پناه قدر و قیمت چنان بالا رفت و مقام و منزلت بزرگوار بود  
 که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 الله تعالی که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 دوست کن و تحت دلت بیکه شکر شوکت یارش بکشد و بود عالم سروری از آنکه گفت  
 دوست کن چون عیبه عمل را که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 کن کاملان خواهی بود و کن خوشتر از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست

مستفی از

هجو و افتاد

بر و هم مستفی  
 در جبهه و بیدار  
 سیر و کفر و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 کل عیبه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 در باغ خیر و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 یکانه عشق باز و در بر سر سر و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 دل هر آنی را و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 امانده **مؤلفه** نظر بکشد آنکه دانسته کن در هر یکا که هر تار نگاه عیبه باشد بخت  
 ماهی و احب تر فی که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 معیبه و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 بر لذت کوه که در بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 دین و از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 یکانه ذکر الله عزوجل که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 علیانکه میگویند که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 در وقت معیبه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 بلای آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 آخر بر تو حرام ساخته است پس بوده باشد این ذکر مانع آن یعنی در وقت سقوط و تهاوین  
 حضرت او را بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار و سرانکه جبهه و بیدار  
 هم هر کاف از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 ذکر الله عزوجل که از آنکه گفت یا رب عیبه عمل این بنده را اینست  
 اینست که ذکر و کنه بسیار با این کلام فرمود که لا اعطی سبیحان الله و الحمد لله و لا







[illegible]



فرمودند که هر که بگوید خداوند عزوجل را صد بار یعنی الله اکبر گوید افضل است از آزاد  
کردن صد بنده و هر که تسبیح نماید خدا را صد بار افضل است از آزاد کردن صد شتر یعنی برای قربا  
ج و هر که خدا را صد بار افضل است از آزاد کردن صد اسب در راه خلا بان نه با و باها  
و در کلماتی آنها مراد اینکه صد اسب را برای عبادین دهد که سوار شوند و بجهاد روند و هر که  
لا اله الا الله گوید صد بار بوده باشد آن روز افضل مردمان بحسب عقل هر کسی که زیاد  
بگوید پس این سخن با غنیا رسیده آن گویند فرمود ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء این  
فضل خداست میدهد هر که می خواهد و در عده لا اله الا الله هر آن که سرور صلی الله علیه و آله  
حدیثی روایت که حاصل آن اینست که در شب مهراج داخل بهشت گردید و میزهای هوار  
دیدم این مستکان و دهان فرشتگان مشاهده کردم که با می نمودند خشنی از طهارت و خشنی از فقر و  
گاه دست از کار باز می داشتند کفم چلیست شما را که گاه با می بینید و گاه دست از کار می دارید  
گفتم این نظار می کشیم با نفعه آید یعنی خونی و ما محتاج آن حاضر کردیم چلیست نفعه  
شما گفتند قول مؤمن سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله و لا اله الا الله اگر پس چون بنده گوید  
این کلمات را با کنیم یعنی درین بنا کار کنیم و چون ساکت شود و عودا از گفتار آنها باز دارد  
ما باز دست از کار باز داریم و در ثواب الاعمال از همان و الاجاب عالیان مآب صلی الله علیه  
و آله روایت که ملذذات اصحاب کشیده که لا اله الا الله یعنی ترا که می رسد سیر ما که قدس عدا  
رسول الله که با دامن بر سر آمده فرمودند و لیکن از آنش مراد اینکه سیر بردارید که شما را از  
آنش چه نفعه نگاه دارد بگوید سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله و لا اله الا الله اگر یعنی  
گفتن این کلمات بمنزله سیر ما که از آنش نگاه دارد و فضل و ثواب هر یک از آن کلمات با رتقا  
علیه که نیز بسیار را و در کتب معتبره مذکور است از آنجمله در امالی شیخ صدوق طایب  
ثروه در حدیثی حوالی آن بر می ریزد و ثانی حضرت اشرف عجل صلی الله علیه و آله منقول است  
که إذا قال العبد سبحان الله تسبیح مائة مائة من العرش فيعطى و إذا قال عترة أمه إلى المصطفى

چون بنده سبحان الله گوید تسبیح کند با او آنچه درین بر عرش است تسبیح مگر که شود بگوید  
آن ده بار ثواب این کار که هر گفته باشند و در کتاب توحید صدوق رحمه الله مذکور است  
که موی از آنک زادی درها و عقده کشای مشکها اجاب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام  
از تفسیر سبحان الله سوال آنحضرت فرمود هو تعظيم جلال الله عز وجل و تذكيره عظمة  
قال في كل من شرب قاءا قالها العبد صلى عليه و كل ملك يعنى سبحان الله تعظيم جلال و بزر  
خدا عز وجل و منزله و بالذات ان الله او است اذا بچته گفته در حق او مشرک پس چون بنده است  
کلمه را گوید صلات و رحمت فرستد بر او هر فرشته و در ثواب الاعمال آنحضرت مقام سه  
جعفر علیه السلام منقول است که هر که گوید سبحان الله و بحمده و سبحان الله العظيم و  
بحمده نویسد خدا ی ثوابی از سه هزار حسنه و بخوبی که از سه هزار حسنه و بلند  
کردند برای او سه هزار درجه و خلق کنان این کلمات مرغی و بهشت که تسبیح او کند برای او  
باشد و هم در کتاب از امام همام سلمه مقام حضرت ابی جعفر علیه السلام اینضمون  
مأثور است که هر که سبحان الله گوید بی تعجبی خلق کند خدای تعالی از آن مرغی که آن بارزانی  
و در بال باشد تسبیح نماید خدا را از جانب آنکس و عیان مستجاب تا قیامت قائم شود و مثل  
اینست أخذ الله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی گفتن هر یک از این کلمات بدستور موجب همین  
فضل و ثواب می شود و در امالی شیخ صدوق نور الله مرقه آنحضرت اقدس بنویسند  
ایضا روایت که چون بنده الحمد لله گوید یا نعم نماید خدای تعالی بر او یکصد بار یا چنانچه  
متصل کرد بدعیم آخرت و این کلمه نیست که می گویند آن ملا اهل بهشت چون بشنوند و در  
ثواب الاعمال از قدوه امام حضرت ابی عبد الله علیه السلام که هر که هر روز هفت گوید الحمد لله  
كل يوم كانت أجرة كل سنة یعنی سی سال هر خدا را بر هر نیتی که بفعل آمده یا خواسته آمد  
پس تحقیق که او نموده است شکر آنچه گذشته و شکر آنچه باقی است یعنی آن نعمتهای  
آینده و در همان کتاب از همانجا اجاب علیه علیه السلام اینضمون روایت شد که هر که



گوید چهار بار چون صباح کند الحمد لله رب العالمین پس بتجویز که او کرده است شکران ریزد  
و هر کوبیدن را چون شب کند پس بتجویز که او کرده است شکران ریزد و در کاف از مسکن خفت  
علیهم منقولست که شکر است اجتناب محکم است و تمام شکر گفتن مرد الحمد لله رب العالمین  
و هر دو کتاب از آن واجب است و باید که هر روزی از شهادت به حق می شناسد  
و واجب میگرداند خدای تعالی را باین هشت نام بعد از آن توحید این کلام  
و تخریج این نام نموده اینضمون را فرمودند که طرف آید بر لب نهاد و در بسم الله گفته و یا خدا  
و سیراب نگفته از لب بر می دارد و هر می کند و باز بر لب نهاده می شناسد و هر می کند و تحقیق  
تا سب و پس واجب میگرداند خدای عز و جل را باین بی و هشت نام و نیز در کتاب اذان شیعیان  
مقاب علیه السلام مرویست که شکر هر رفتی و اگر چه عظیم باشد اینست که حمد کند خدای  
عز و جل را و در کاف از حضرت مقدسه رضویه علیه السلام روایت شده که اینضمون  
را میفرموده اند که هر که حمد کند خدای را بر نعمتی پس بتجویز که شکر او نموده و این حمد افضل  
از آن نعمت یعنی فضل و ثواب و ثواب که ازین برتر کاروی عاید می گردد باری و از آن نعمت  
نیکیا راست هرگز است و در او شاد شایخ و باری رحمة الله مدکور است که الله تعالی میفرمود به  
حضرت داود علی نبینا و علیه السلام که شکر کن مطلق شکر کن گفت الهی چگونه شکر کنم  
ترا حق شکر تو و حال اینکه شکر من ترا هم بغنی است از توحیدی برای آن شکر دیگری باید نمود  
و همچنین از عید القیامه الله تعالی فرمود که اکنون شکر کردی مرا حق شکر من تمام کلمه طیبه لا اله الا الله  
الله در فضل و ثواب این اخبار و آثار پیش از آن وارد است که سبغه ذکر آن هر که در رشته تحریر  
نمود که خجسته و همان خالصه متعین آثار مذکور و اینان جمله حمدند که دیدن باین باین با حق  
الان انکفا می نماید انما الحمد در کتاب توحید شیخ طالع شاره از سرود علیان و مقهر آورید  
جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من قال لا اله الا الله في ساعة من  
ليل أو نهار أو حیات ما فی صحیفه من التبتات من فضل مضمون اینکه هر که گوید

لا اله الا الله در شش یا روزی بخورد آنچه در نامه اعمال او ستاد گناهان و هم در آن  
کتاب الان عالمیان کتاب صلی الله علیه و آله منقولست که قلت و ما قال القائلون تجربا لاله  
الا اله یعنی گفته اند و نگفتند که گویند کان پیش از من کامل و در فضل و شرف ما شد لا اله الا الله  
الله باشد و نیز در کتاب خجسته از آن مقتضای سیاه و سفید صلی الله علیه و آله حدیثی روایت  
شده که حاصل آن اینست که نیست هیچ کس از خدای عز و جل محبوبتر از لا اله الا الله  
القدر نیست هیچ بنده گویند که گوید لا اله الا الله و از خود با آن مدد دهد مگر اینکه روزی در  
گناهان و بی چانه که در زمین برود در رخت و بیز در آن کتاب اذان و رفع جناب صلی  
الله علیه و آله اینضمون را نافه داشت که خدای عز و جل راستی است از یاقوت سرخ که  
سر آن در زیر عرش و پای آن بر پشت ماهیست در طبقه هفتم زمین پس چون بنده گوید  
لا اله الا الله عرش با هزار ذل و ترش آید و آن ستون و منای حرکت نماید پس خدای تعالی گوید که  
ساکن شوی عرش من عرش گویند که آقا ساکن شوم و حال آنکه گویند لا اله الا الله را  
نیامرید الله تعالی تا و نگاهدار که او با شنیدای ساکنان آسمانهای زیر سر می گویند لا اله الا الله را  
بتجویز که او میفرماید و در بسیار کتاب معتبره است ذکر یا فنده که چون توفیق که او را ب سپهر احترام  
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر توفیق همدست بر ساحت خرامان انبیاخت در  
روزی که از خطبه پرورد نیلش بود از اصحاب حدیث و علمای آنجاه بلا زمت و کاتب فیض  
انگاشتی مستعد بود تا اذان خواند که از علوم در پیورده آماده نمودند آن منقولست نظر حضرت  
باری چون توفیق که از آن چشم خانه علوی سر بر آورده و در پیورده شد و از پندار هم موسی بن جعفر می گفت  
شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که او می گفت شنیدم از پدرم محمد بن علی که او می گفت شنیدم از پدرم  
علی بن حسین که او می گفت شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او می گفت شنیدم از رسول  
الله صلی الله علیه و آله که او می گفت شنیدم از خیر بن علی که او می گفت شنیدم از خدای جل جلاله که  
می گفت لا اله الا الله جعفری گفت من در کل حصی او من عکلی یعنی لا اله الا الله حصا



منست پس کسی که در دیده دو حصار این امر نشان داده اند چون با حلاله آنحضرت گذشت  
 ندانند یعنی بتوانند بگویند و خود که پیش از این با آنکه این کلام طریقه و تقی مبنای آن است  
 که بر عیلت شریکهای آن برادر و از جمله آن شریکها اقرار با امامت من داشتن و کردن تسلیم بدان گذاشتن  
 و این حدیث بر بنیاد تمام امید در کتاب شریف توحید بطریق معتدله مذکور است و اگر چه  
 اندک اختلاف در کلمات است اما حاصل معنوی در همه یک است و در کشف الغم این حکایت  
 از تالیف پیشانی بود بدین کیفیت مذکور است که در حلاله آنحضرت میانه دیدن بود پس سید ابوبکر  
 و محمد بن مسلم طوسی که از ائمه حدیث بودند بر سر فاهش شافیه و شرف ملازمت مرکب هوش  
 در یافته زبان سوال و آن حضرت را بحق آباء کرام مشایخ و ائمه که دوی مبارک خود را با ایشان  
 نمایند و حدیثی با خیار بدان اختیار و از حدیث بن رکن خود برای ایشان روایت فرمایند آن  
 نور دیده امری ماقبل پدید بر گشته فرمود تا با حلاله را داناشند آنکه چه هوشیج بر گزینده  
 رخت افروز خود را چون حور میشد همچنان تاب از ستارگان حجاب ظاهر ساخت و دیده مسلمان  
 بدینند سعادت قرین خود روشن کرد این بر قوی شادی و سرور بر بخت خواننده دلهای هم گشت  
 انداخت اصناف خلایق جایع الیتاده بعضی می گزیدند و میخروشیدند و برخی جامها چا  
 کرد بر حالک غلطیدند قومی نیک مرکبش با لب اخلاص می پیوستند و قومی بدیدن عاری  
 شریفش کردن اشتیاق می کشیدند و این شود عوذا بدینگونه بر پا بود تا اینکه نبی این  
 روز گذشت پس علماء و تضا و فریاد بر آوردند که معاشر الناس کو شکر کنید و در محفل نگاه دارید  
 و رسول خدا را با بدن عزت و شرف میازارید آنکه آنحضرت این حدیث شریف با سنادی که  
 مذکور شد ملازم بود بدست و چنان هر روز روایت و قلم بشماره و تواتر آمد که آن را شکر  
 ثبت نمودند و متن حدیث در کتاب مالک و مریدین آمده مذکور است که کلمه لا اله الا الله  
 حَضْرَتِي قَدْ كُنَّ قُلُوبًا دَاخِلَ حَضْرَتِي اَوْ مِنْ عَنَابِي وَ حَاصِلُ مَعْنَى هَذَا هُوَ يَكُونُ اسْتِغْنَاءُ  
 حُكَايَاتِ مُؤَدَّهِ كَيْفَ اِنْجَلَتْ بَيْنَ اَنْسَادِ بَعْضِي اَنْ اَمْرًا سَامِيَةً رَسِيْلَهُ اَنْ رَا بِابِ خَلَا

نوشته و صلیت کرد که بعد از مرگ ایشان در عده وفات و اختتام روز نامه خیار آنرا  
 با وی مدفون سازند و چنین کردند شخصی او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با او  
 چه کرد گفت مرا آمرزید باینکه لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ الله از وی خلاص قایل گشته  
 این حدیث را تعظیم نموده بآب در نوشته بودم و بطبق این خبر جان پرو راست حدیثی که  
 در کتاب استید هر حضرت امام جعفر علیه السلام روایت نموده که با بان این نقلی است  
 کرد و این بضمون او فرمودند که یا ابا ان چون وارد کوفه شوی این حدیث را روایت کن که  
 مِنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ اللهُ بِهَذَا يَعْنِي هَرَكَةَ كَوْنِهِ هَذَا كَيْفَ يَسْتَعْبِقُ  
 بر حق شایسته پرستی غیر الله تعالی از وی خلاص را جب کرد بدین و بهشت را باز گفت  
 که گفت از هر صنف مردمان یعنی ان شیعه و مخالفین نزد من می آیند برای هر که باشند این  
 حدیث را روایت کنم فرمودند آری روایت کن بدرستی که چون روز قیامت شود خدای تعالی  
 خلقی از این آخرین را جمع کند پس سلب کرده می شود این کلامه از ایشان یعنی فائده باین  
 می رسد مگر آنکسی که بوده باشد برین امر یعنی امامت اهل بیت را مسلم داشته و خط  
 حجت و ولای ایشان را بر لوح خاطر نگاشته باشد محصل اینکه ایمان با اهل بیت از شرف  
 این کلام است و بی آن از درجه اعتبار ساقط می گردد و در کتاب توحید صدوق ناگفته  
 از جناب ائمه رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که خدای جل جلاله بگو گفت  
 که یا موسی اَنْ اَنْتَ a



کردند تا منتهی کرد و غسل خود از حشمتش پس توقف نماید و نیز در آن کتاب از حضرت مقتدره  
جعفریه علیه السلام نقل است که قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ یعنی گفتن این کلمه طیبه قیمت  
هشت است و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب علیه السلام روایت حدیثی که حاصل آن اینست  
که هر که گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ از دوی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاص آن اینست که منع کند  
و باز دارد او لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ادا بجه خدای عزوجل حرام کرده است و نیز در آن کتاب از آن مقتدره  
شیخ و شاب ایضاً منقول است که هر که گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صد بار بوده باشد هجرت  
مردمان در آن روز بحسب عمل مکر کسی که زیاد کند و هم در آن کتاب از آن مؤمنان شایسته  
ایضاً منقول است که هر که گوید در روزی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ  
و بوده باشد مثل کسی که قرائت قرآن کرده باشد و از ده بار و بنامای خدای تعالی برای او  
خدا در بهشت و در کاف چنین است که هر که گوید هر روز ده بار أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا  
آخر چنانکه مذکور شد بخوبی خدای تعالی برای او چهل و پنج هزار سینه و بلند سار و بر  
او چهل و پنج هزار درجه و در کاف گفته که در روایت دیگر نیز این تمهید این حدیث است و بوده  
باشد این کلمات برای او عزیزی در آن روز از شیطان و از سلطان و مز و یکبر و او را یکبر  
آن کسان و در کاف از آن کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام ایضاً منقول بشارت  
مشحون روایت است که هر که گوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ  
و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ نوید خدای تعالی برای او هزار و هشتاد و دو کتاب توحید  
از حضرت مقتدره باقریه علیه السلام و در کاف از جناب منوره جعفریه علیه السلام  
منقول است که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت یا محمد طُوبَى لِمَنْ قَالَ  
وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و حَاصِلُ عَقْدِ أَيْدِيكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَيْدِيكُمْ  
که گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و در ثواب الاعمال از جناب مقتدر جعفری

حسنه و هر که از این کلمات

ایضاً منقول است که هر که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گوید بی تعجب خلقت خدای تعالی از آن مرعی  
بال بر بال نند بر بالای سر صاحبش تا آنکه قیامت قیام شود و ذکر کند برای کونین خو  
و هم در ثواب الاعمال از آن سرپر کار ایضاً منقول روایت شده که هر که گوید صد بار لَا إِلَهَ إِلَّا  
اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ پناه دهد خدای عزوجل از فقر و اندر کرد اند و حشت فبیر او را  
و گویند این طالب جلیل جلب غنا و کوفتن در بهشت باشد یعنی گفتن این کلمات بارها  
و سبیل حصول ثروت و دخول بهشت است و نیز در آن کتاب از آن عابدان ایضاً منقول است  
که هر که هر روز سی بار این کلمات را گوید و بقا آورد و پست فقر کند و در بهشت را گوید و هم  
در ثواب الاعمال از آن سپید باده ذوالجلال ان آباء کرامش علیهم السلام این مضمون روایت شده  
که هر که بارزده بار گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ایماناً و تصدیقاً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى آن کند و روزی که در آن تاداخل بهشت کرد و دوی  
آوردن الله تعالی کسی عبادت از عنایت و شفقت اوست که شامل حال وی گرداند  
و در کتاب شریف کافی بدینگونه است که هر که گوید هر روز لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عبودیت و وفا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ایماناً و تصدیقاً دوی آورد الله تعالی و در  
از وی نماید تا داخل بهشت شود و در ماه و نایب طاب و طیب الله مرقد مذکور است  
که بعضی از موالی عزیزی و ذکر جناب ماری و حریفی آنش نسون و از ای حضرت امام زین  
العابدین علیه السلام حکایت کرده که روزی آنحضرت بجهان بصل پادشاه رفتند بود  
من نیز از دنبال رفتم و پیرایانم که بسجده افتاده و پیشانی انور بر سنگ درشت نهادند  
پس متوقف گردیدم چنانکه آواز گریه ناله او می شنیدم و شمرده و بار بار گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تعالی و وَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ایماناً و تصدیقاً بعد از آن  
سران سجده برداشت و محاسن شریف و رخسار لطیفش سر مبارک دیدگان تر شده  
بود گفتند با سینه ای وقت نشاند که اندوه تو با انجام رسد و گریه تو کم کرد و درود تو بجا



بدرستی که یعقوب بن اسحق را با هم علیه السلام پیغمبر و پسر پیغمبر بود و زاده پسر  
 داشت خدای تعالی که را از ایشان عایب کرد اینان اندوه موی سرش سفید شد و از غم  
 پیشتر شهید و آنکه چشمش نابینا گردید و حال آنکه پسرش زنده بود و در دنیا و من  
 دلیه پدید و بار در و هفت نفر از اهل بیت خود را که گشته افتاده بودند پس چگونه من  
 منقذی و گریه من که شود اما فضل شرافت الله اکبر در اهل شیخ صدوق نقل کرده  
 در حدیث طویل از دو بخش های علیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابیضمون  
 منقولست که کلام الله اکبر بالاترین کلمات است و محبوبترین آنهاست نبوی الله تعالی یعنی  
 نیست هیچ چیز بر کلمات حق افتخار نماید و هائی شود مگر با اینکه کلامش و بر کوار آن  
 نزد خدای تعالی بسیار است و این است که سر بختین و رابر کترین اسم است علی  
 اختلاف الشیخ و در کتابی از جناب مقدس جعفری علیه السلام نقل است که کَلِمَاتُ اللَّهِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ یعنی جای هشت کلامه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ است و در عده کلام  
 از یکی از امام محمد یعنی حضرت ابی جعفر یا جعفر بن محمد علیه السلام حدیثی بابیضمون  
 مرویست که تحلیل و تکیه بسیار کیند چه بدرستی که نیست چیزی محبوبتر نبوی خدای  
 تعالی از تکیه و تحلیل و از کلام حضرت از جان و دل پروردگار حدیث اهل بیت عصمت از حد  
 افزون و در کتب معتبره مبسوطه که در خطب تالیف یافته مضبوط و محزون و نیست و  
 اینجاست که مختصری درین بابست که جای ایشان را بدین قرار داد و خدا هم بدین قدر از آن  
 آکفانود مصطفی بنامد که ذکر ایشان برود و کونست حق و جلی و افضل آنها حق است چه  
 قبول هر طاعتی چنانکه سابقا گذارش یافت موقوف بر اخلاص است و آن را از آنست که  
 و همه محافظت و نگه داشتن مری در غایت صعوبت و نهایت دشواریست خصوصاً  
 وقتی که گذارش آن علامه در بعضی از اعراف خالق باشد و هلا حضرت شایع احق و ذکر  
 هر عبادتی را سوده آن وصیت فرموده است مگر اینچنین که چون آن مکرانین و دان

شرکینند و دیار داند چندان مدخل نیست و نیز متفقین اظهار شعار اسلام و دفع  
 تمهت باز عمل و با عثمائی در دین است گذارش آن را علامه مستحسن بلکه احسن  
 شمرده است و ازین جهت که گذاردن نمازهای فرضیه در مساجد و جماعات و مؤانی و داخلها  
 و خلوات افضل است و بعضی از عباد و بندگان خاص در غایت اهتمام در آن عمل  
 حفظ اخلاص و دینی که روز و سیال باشد لایهای خود را چرب میساخته که مساجد الهی  
 لب و دهان کسی بر آن آگاه و نبیت قریش از آن نشوب ریا و سمعه مخاوط و تبا که در و دانی  
 ذکر حق و دعا یهای کلام معجز نظام جناب سبحان است و در سوره اعراف که وَلَا تَكُنْ مِنَ  
الْفَافِقِينَ محصل معنوی آنیکه ذکر کن خلد و ند خود را در دلی خود براری و سرستکاری  
 بکننداری که نیست و آهسته باشد با صد نگاه و میان آن غافان و پیغمبران از ذکر  
 خدای تعالی و هم در آن سوره شریفه و فرمود که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً یعنی بخوانید خدا  
 خود براری و تنهای و در وصایای شرف بیاصلی الله علیه و آله که در آنها ابی در غفاری  
 رحمة الله بشرف خطاب سراقان ساخته مذکور است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ  
بِشَيْءٍ أَكْثَرَ مِنْ الشُّعْبِ وَالْخَفِيِّ یعنی بزرگی بخوید بپناه بسوی خدای تعالی چیزی بیشتر  
 از سجده هر نمازی یا آبادن ذکر الله ذکر کلام الله ذکر کلام الله تعالی ذکر که حاصل بود و گوید  
 گفتیم با رسول الله چیست حاصل فرمود ذکر خفی و در کتابی از حضرت مقدس جعفر  
 علیه السلام منقولست که قال الله عز وجل ذَكَرْ نَسْرًا ذِكْرًا تَعْلَانِي حاصل معنی آنیکه  
 خدای عز وجل فرموده است یعنی بتجاریت قدسی که هر که ذکر نمازهای ذکر میکنم من او را  
 آشکارا و هم در کتاب مذکور است که الله عز وجل بعیسی علی نبیا و علیه السلام فرمود  
 که يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ كُنْ فِي قُلُوبِكُمْ وَكُنْ فِي قُلُوبِكُمْ یعنی در قلوب من و در قلوب شما  
 کن ذکر مرا در قلوب شما و در قلوب من ذکر الله ذکر کلام الله ذکر کلام الله علیه و آله



مردیست که خیر الذکر الخفی یعنی خیرین ذکرها ذکر خفی است و همه در کتاب مذکور است  
 که آن مهر سپهر سعادت و معلم آداب عبادت صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از شما خرد  
 بداند باید بداند میساختند و فرمود علی ملکم ایمانا انما عونکم علی الیهما خیرا خیرا معکم یعنی  
 همواره با شما هست باید از این نیست که میخواهید کسیر که کسی شوق و پند و حاضرات با شما  
 بر طبع اشاده فهم دانا و حلال ننگه دان بر زبان روز آشناد و شن است که اینک حروف کلامه  
 طیبیه لا اله الا الله هیچ کدام شغری نیست و ذکر بی تعریف بهمان کویا میتوان کرد دیدن آفر  
 پس لطیفه میتواند بود باینکه این لطیفست جلی برای ادراک فضیلت حق باین در محال  
 و محال نیز در خلوت در پند دهان طاقی بکف از آن و طبع است از آن بود و شربت این شها  
 چون بجای عشق و محبت آن آتش تحریف دیار و سعه پاکیزه دانسته در شرکت بهما قوش تواند  
 نمود بجل این مفعولات و من جز این مفعولات این که ذکر جناب الهی بر چند قسم و هر یک است  
 از انقسام آن تا افضل و خوب بسیار است و لیکن چنانکه بیان شد بعضی از بعضی از فضل  
 و در احاطان از برق طاعت سوزید یا احاط است بختی آینه که بهر یافت این سعادت موقوف  
 گفته پیوسته خود را بآن خوشوقت و شاد و کاشن طرا ببال این فیض پایان همواره خرم  
 و آباد دارد و حیرت بر اینک حضرت دوست مختص دانسته در بیان مراقبتش بچوب مع  
 تر و علاقی بیکان اندیشها باطل و بیابان خلوت ساری خاص نکند چه یاد حق را مانع  
 و شاعلی چون نکر ذکر نیای باطل و این بوستان سعادت شمر آفاق و صوره می مانند هوا  
 و هوای پیاصل نیست بومیدگان این طریقی مشکل و جویندگان کعبه این سرسبز را بختست  
 بدست رده نهاده و روح از خود کردن و لاف نه عزم سست کامل بر تان یانه شوق کامل انکل  
 سخت فرورفتن و در مشغولیت با آوردن بسیار در کار و اعلان اچا است قال الله تبارک و تعالی  
فی سورة النافین یا ایها الذی آمنوا لا تأکلوا أموالکم باطلا و لا أموالکم الیه ترفعا و لا فی سبیل  
فاؤلفکم هم الخاسرون حاصل معنی اینکه ای مؤمنان باید که مشغول شما دامالهای شما و

ذکر زندان شما از ذکر خدای تعالی از فرج اتفاق بهال و اولاد و اولادیت تحقیق باین دو نقش  
 بر لب و کبر بر یاد خود در آن یاد جناب الهی غافل و نگذارش مرا هم بند کز او و احوال که بدینچه نقش  
 ایمان که دوستی خدا بر دوستی همه چیز غالب آید و هیچ امری بان معارضه نماید و هر کس این کار کرد  
 یعنی یا شغل این دو امر سریع التریال از ذکر خداوند متعال با نماند پس ایشانند یا نکادان که با قری  
 بفانی و خسته و سرمایه سعادت و و جانی را با آتش سودا این دودشمن جانی سوخته اند ایمانا  
انما الکر و الا لا ذکر فی شئ الا ذکر الله عز و جل اگر عظیم آنکه مراد که بعقل و کلام از این خست  
 غلطی باز گشته و بقوت ایمان حلیل علایق این ساری فانی دان هم گشته فکر دنیا ایشان  
 از فکر خدا باز نمیشوند انداخته مؤمنان اند که جناب سبحان و سبحی است یا ادب است آمده و در سوره  
 شریفه نود و ششای ایشان فرموده است که یکال لا یفهم بخاره ولا یج عن ذکر الله و اقام  
الصلاه و ایتاء الزکوٰۃ الى غیر الایة یعنی مردی که مشغول می سازد و بان نمیدارد ایشانرا  
 خرید و فروخت ان یاد خال و بیای داشتن عیان و دادن زکوٰۃ و نیست که اینضاعت کشا اند که جو  
 وقت زمان رسد تجارت با کداند تا جرایشان از خدای تعالی عظیمترین اجر هاست و غفلت  
 مقابل این آنکه مردان و ارقی است اعتقاد حیل شمار بود نکر برای سود و نیوی دست  
 ثواب اخروی و فیض خدا متاثر بقری بر داشتند و از فی سماع همو یا نفع تجارت نشا  
 آن و الا جناب با در مسجد کذا شستند تفصیل این اجمال آنکه حضرت سید دلالت و شرافت  
 بخش منزه باینکه افلاک صلی الله علیه و آله روز جمعه تارک منبر یا با منر سعادت صعود فلک  
 ساد با کتاب نود و جو در شک فرمای سپهر خضر ساخته خطبه میخواند و بدست و با  
 کوه بر و می گفتند در شجاعت و اعطای الله بر کلیهای دهای پر مژه حاضران می افتادند  
 که در بیت کاتر آن دحیه کلای انشام رسید اجناس و طعام بجهت فروختن آورده و در  
 مدینه تنکی و کزانی بود و رسم ایشان این بود که چون کاروانی دیلاست رسیدی بجهت اعلام  
 یا از شادی حلیل کوفندی و دست بدست زدندی چون آواز طبل و دست زدن ایشان بکوش



حقاً آن مجلس جنت نشان رسیده بران اطلاع یافتند دست از مایه نوازیها بآنجلس کشیده بستر  
تمام بخیزید طعام پاشیدن خوب و بیرون شتافتند چنانچه در چند مت آخرت غیره و از ده  
کس و بقول یازده کس و بقول هشت کس مانند پیش آنحضرت اینهمه چون ادوا و بودند که اگر هم  
می رفتند و هیچ کس از شما نمی اندازد این را دی نشی بسوی شما می آمد و همه را میسخت پس  
حضرت رجاء العبادین آید که در سوره مبارکه جمعه است فروقت اذ کواکبا و بخاراً اذ  
کواکبا انقضوا لکما و کواکبا فلیما قلنا فلما عینک الله خیر من لکما و کواکبا و کواکبا  
الکون فیما انقضوا حق اینکه چون بدینند خرید و فروختی یا هو و اعی مشرق گشته و در بسوی  
آن خرید و فروخت آوردند و ترا ایستاده گذارند بگوی بخد که آنچه نزد الله تعالى است یعنی آن نوازی  
و استماع و فضل از قوم مجلس بغير همت است از هو و تجارت و الله تعالى به تریب رودی دهند  
که دست پس روی شما نخواهد رسید و بسبب الزام متعبد و اشتغال بدیند که شما از اذان  
محرورم نخواهد کرد این شیخ رحمه الله در ارشاد خود در این آیه آورده که حاصل آن اینست که اینها  
نمایند و هیچ قوی که در کلامه تعالى است مگر اینکه شیطان و دنیا از ایشان گناه گیرند پس شیطان  
بدینا گوید که لا تقربن ما فیض شوق آتانی بدین اجتماع چه می کنند یعنی سران فرمان کشیده  
و بدینکه حالش معلوم کردیم اند دنیا گوید بکلام ایشان را اسیر و ذلیل خود سازم و از خدا  
غافل گردانم حاصل سالک طریق بندگی که در دستک راهی عظیم تر از فکر دنیا و پای طلب  
بندی محکم تر از لذت بندگی این سنت محمد پونا نیست و دفع آن همه سری سهل و آسان و نه کار  
هر به دست و پای ضعیف الا ایماست خلافه خدا احد صمد و بخشنده را می خرد گدانه سالکان  
این طریق سعادت مقصد را در دفع این سنگ راه یاری و در شکست این سنگ گران مدد  
مؤوده می زنند و در ساند و جله دهای از فکر دنیا آشفته در کل تعلق فروخته با  
بدستگیری عنایت نهایت خود را هایل و گروبان گیر بساحت قرب خود کشایند  
در محض کرامت بر مستند سزای آن مجلس من ذکر کنی نشان در فضل و کرمه

**مجلس هفتم** در ذکر فضل و ثواب روزی که گذرانیدن در عز و عزیز دین این خونی عظیم و سبب  
وصول مقام کبریاست بر قند لبان و حقیقت توفیق جناب سبحانی و کرم چشمان الوک نعم  
شویات جادائی که هر های شهید قای لذت عاجل کام دلشان نا بالغ نشاخته و مرصفا  
از شر و آن مذاق خاطر بخان را از لذت و لذت نفعهای آجیل یکتا یافته باشند معاوست که  
نعت بندگی جناب الهی در معنی است که بندگی صاحب ذوق هرگز از آن سیری و اندوه سعادت  
عبادت آن در نگاه دسماد که عارف صاحب شوق لحظه از آن خود داری تو قند لذت شناسی  
که مذاق جانشین این نعت روح افزا دریافته کی بیان و نعم دنیا بگو رفته چشم انفاذ  
مینگرد و پاکیزه نادی که دست طلبش پیوسته این شر جان پرور از شاخ بلند وقت و  
چیده کجا با ثواب پیش پا انداده بجا صمد کونه که در دست آوردن حاکمان سر رغبت  
و روحی آورد آرد مردان که از نعم دنیا بفرین ساخته و از هوای تکلفات آن بادی بخیلا  
این پرداخته اند تا بحی ریاضت عبادت در کام دلشان از جان شیرین خوشتر است و آثار  
تکالیف بر تن زارشان از راحت تن آسای پیشتر دیده شوقشان بخواهی بخواهی قیام را  
از سر به سلیقه کتان بخواند و غبت ذوقشان از کمر سستی و تشنگی ایام صیام هرگز نری  
نماند و جمیع که در گذارش وظایف عاجت نادر و نه الله که سستی و تشنگی و دونه هراره  
نالان و کله مستجاب باشد قوی اند که اوقات شریفه سرمه و بر روان کاشته گشته است  
و عمر کمیشان قای بطعه دادن سبک نفس از شکر حواره گذشته حید و جهادشان در  
تحصیل شهادت همیشه بنده فرمان نفس بوده و قوی و حواسشان در خرابه دیوتن خاک پرور  
رهتقی سلطان طبع مؤوده مکسر هویر و شباب دلشان از بخوردن دنیا جزای و دوشابی  
لذت خود و خواب ندیده و مذاق و حیدان قاصدشان از سفر توفیق شهد مصداق لذت  
بخشیده عیب بدوی که پیوسته چون دیب دوان در لایبای باغی دیده و دیده آرد ویش  
غیر لب ناخوش چاه سازان ندیده از عدوت دجله و فرات چه خبر میدارد و برین قیاس



























نویسد خدای تعالی برای آتش و هر که ادا کند در پناه و جوی بوده باشد برای او ثوابی کسی که ادا کرده  
باشد هفتاد و نه دفعه در پناه ایستاده و هر کس سیصد و دوازده مرتبه در پناه ایستاده و هر کس سیصد و دوازده مرتبه در پناه ایستاده  
تکلیف از وی بردارد و روزی که سبک می آید ترانه ها و هر که تلاوت نماید در پناه آیه ان قرآن بوده  
باشد در او مثل اجر کسی که ختم کرده باشد قرائت در پناه ایستاده ایها الناس بهرستی که در هفتاد  
جست در پناه کشته شده است پس سوال کنید از خدای تعالی که می داند ظاهر و پنداری شما و در هفتاد  
و نه مرتبه در پناه ایستاده است پس درخواست نماید از خداوند خود که نکند از شما در روزی شما  
و شیاطین مغولند یعنی در قید و بند ندانند پس سوال کنید از خداوند خود که مسلط گرداند  
ایشان را بر شما امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که پس برخواستم و کفتم یا رسول الله چیست  
افضل اعمال در پناه و بود یا ایها الحسن افضل اعمال در پناه و بود و بر همین است از آنچه خدا  
عز و جل حرام کرده است بعد از آن آنحضرت کثرت پس کفتم که چه چیز می تواند  
تأیید و تائید یعنی با شکری چیست فرموده که پس برای آنچه حلال شد در خواست شد از تو  
در پناه یعنی ریختن خون تو که آن در خود حلال خواهند کرد که یا نظر میکنم بیکم بیکم تو ملا میگرد  
برای خداوند خود بتحقیق که برانگیخته شد یا شنید شقی ترین از این و آن برین یا در قرین یک نشانه  
ناقد شود پس نزد ترا ضربتی بر کجا نبسته و پس بر کین ساخت از آن یعنی عیسی عیسی عیسی  
کفتم یا رسول الله این واقعه در سلامت دین من خواهد بود یعنی در آن وقت دین من بیک  
خواهد بود بعد از آن فرمود یا علی هر که کشتن ترا پس بتحقیق که کشته است مرا و هر که دشمن شود  
ترا پس بتحقیق که دشمن شد مرا و هر که دهد شهادت ترا پس بتحقیق که دشمن نام داده است  
مرا یا علی بیکم تو از من هیچ نفس من روح تو از روح منست و کل تو از کل منست بدستی  
که الله تعالی خلق کرد مرا و تو بر کز من و ترا پس اختیار کرد مرا برای نبوت و اختیار کرد ترا  
بر امامت پس هر که انکار کند امامت ترا پس بتحقیق که انکار کرده لا کمال است ترا پس  
کرده است نبوت مرا یا علی تو و حق منی و پدر من و نانا منی و شوهر من و خرم منی و خلیفه منی

بر اقامت من در نجاشی من و بعد از موت من امر تو امر منست یعنی تو منی من قسم میگیرم با چنین  
کسی که مبعوث ساخت مرا به نبوت و کرد این در مرا به ازین خانی بدرستی که تو هر که جنت خدا  
و خلقت را بمن اوی بر سرش و خلیفه او بی بر سرش و خلیفه او بی بر سرش و خلیفه او بی بر سرش و خلیفه او بی بر سرش  
امان بروایت میر سپهر و صاحب حضرت ابو طلح علی بن موسی الرضا ان پدرم بر کوه دانه با و کرام اطهار  
علیهم السلام از حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله روایت شد که فرمودند که در شهر کربلا  
که هر عظیم یکضا عفا الله عنه نه است از آنکه آخر تکلیف است حاصل مضمون اینکه بهرستی که  
ماه رمضان ماه هیست بزرگوار مضاعف میسازد خدای تعالی در آن حسنا و نحو  
می نماید و در آن سیئات را و بلند میگرداند در آن شیئات را و در آنجا و هر که تصدق کند در پناه  
آمر از خدای برای و کنا هانش مرا و هر که نیگوید در آن خدای خود را آمر از خدای تعالی برای و  
کنا هانش و هر که فریاد در آن ختم خود را آمر از خدای تعالی برای و کنا هانش و هر که فریاد  
وصله بجم خود کند در آن آمر از خدای تعالی برای و کنا هانش مرا بعد از آن فرمود آنحضرت  
یعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام این مضمون بهرستی که ایستاده شما نیست مثلاً  
همای دیگر بهرستی که ایستاده چون دو آورد بیکت و رحمت و چون پشت کرد اند و در و از شما  
پشت کرد اند با عرضش کنا هان این ماه هیست که حسنا در آن مضاعف یعنی چندین برابر  
آگست و عملهای خیر در آن مقبولست هر که نماز کند در آن شما در پناه برای خدای تعالی و کف  
ستنی آمر از خدای تعالی او را بعد از آن فرمودند بهرستی که شقی یعنی شقی شقی و در شقاوت  
تمام کسی است که در آن رود در پناه و آمرزیده نشده باشد کنا هان او پس این هنگام خاص و بیک  
خواهد بود و وقتی که نایب خواهند شد بیکو کنا هان بچای خدای خداوند که بر من و کنا هان  
فقیر بروایت جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام این مضمون منقولست که در و از خدا  
صلی الله علیه و آله که چون نظر بجلال ماه رمضان می نمود و در قبله کرده میفرمود که اللهم  
اهل کربلا را که من و نانا من و نانا من تا آخر چنانکه مذکور می شود و از آن روایت کرده میفرمود



که ای کرده مرد ناجون طلوع کند هلال ماه رمضان شود سرکش آشیا طین  
 و کشوده کرد درهای آسمان و درهای جهان و درهای رحمت و بسته شود درهای  
 آتش و مستجاب کرد دعاها و برده باشد خدای تبارک و تعالی در هر فطری یعنی وقتی هر  
 روزه کسی که آزاد شد گمان که آزاد میکند ایشانرا آن آتش و ناله میکند صدای هر شب که آیا  
 سنانی هست آیا استغفار کند نه هست آنها عطا کن هر تقصیر کند با خلی بعضی عوفی و  
 به هر مسائک غایتها نلفی ناجون طلوع کند هلال قال ناکرده شوند و نه آنکه  
 در دیار بیداری جایزهای خود که در درون جایز است بعد از آن حضرت امام عارفان و رند  
 که بدانند تمام با کسی که جان من بدست او است که این جایز بجز در دنیا و دهر با نیست و  
 حدیث دیگر هم از آن امام علیه السلام دو فقیه در بهانه می مقام هر دو نیست بدین که است  
 که یا جایزهای خدای عز و جل مثل جایزهای این پادشاهان نیست بلکه این که جایز دنیا  
 دهر و عطای ملوک روزگار بغایت سهل که بجاودر دور و پامال زوال و فناست و جانی  
 آتی در چنین بله عظیم و آن حد فزون و از دست انداز و نال و فنا مصون نیست و در آنما که شیخ  
 صدوق از همان جناب شیخ عباس علیه السلام حدیثی روایت شده که محصل حدیث  
 آن اینست بفرستی که الله تعالی را فرشتگان هستند که بروند و از آن استغفار  
 میکنند برای ایشان هر روزی از ماه رمضان تا آخر آن و ندانند و نمایند روزی از آن  
 وقت انتظار ایشان که برده شما را می بیند که آنکه بتفحیف کسی که بشود بداند که و زود  
 باشد که سیکوید و مانی بسیار تا چون شب استراحت آن ماه رمضان ناکند ایشانرا  
 که برده شما را می بیند که آنکه بتفحیف آسیر نزد خدای برای شما گناهان شما را و قبول  
 کرد و توبه شما را پس نظر کنید و اندیشه کنید که چه کرد و خواهید بود آنچه بجهت نخواهید  
 کرد از اعمال یا از نیکوکاری دیگر **دیگر** از آن حدیثی است که از حضرت اشراف خاتم الانبیا  
 و از آن چهره زلال قال و ما یصلی عن الهوی علی الله علیه و آله ما تورک کما یشریف ثواب

الاعمال و ما یصلی شیخ صدوق در همان آفتاب علم از و در آن حدیث بیان فضل و ثواب  
 روزه هر روز از پیاده نیردن سعادت اندوزی بتفصیل آورده و عبادت کفایت شکر از آن  
 با آنکه در اول ماه سعادت این عبادت فیض آثارش برده اند و ملحق مضمون آن خبر صدق  
 است چون اینست که سعید بن جبیر گفت که از ابن عباس سوال کردم که چقدر است کسی که روزه  
 در ماه رمضان را و شناسد حق آنرا گفت مهیا شو با من بجای تا حدیث کم تر یا چیزی  
 که گوش زد تو نگشته و بر خاطر تو ننگ نهشته باشد و فارغ گردان نفس خود را برای آنچه  
 پرسیدی مرا آنرا بچند و آنچه ازاده خودی آن علم از این و آخرین است سعید گفت پرس  
 دهم از نزد او و مهیا شو آن کردید از طلوع صبح بخدمت می روم و غان صبح گذارده و در  
 آن حدیث و تفاضلی آن کردم پس رو بسوی من نماند گفت ایشانرا من که چه میگویم  
 شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمودم که اگر بر آنچه شما است در ماه رمضان  
 فضل و ثواب عالم میروید هر توبه شکر الله تعالی بیشتر میگوید چون شب از سر صد شود  
 آمرز خدای عز و جل برای امت همه گناهان را بخواند گناهانی و خواه آنکه گناهان و بپند گردانند  
 برای شما و هزار هزار درجه و سیاه که برای شما بپناه شهر یعنی در بهشت و نیکو  
 خدای عز و جل برای شما دوزد و دهم بهر کاری که بپایید درین روز عبادت یکساله و ثواب  
 پچهری و نویسد برای شما دوزد یکساله و عطا کند شما را خدای تعالی و در سیم و یومی که  
 در بدنه های شما است بقیه در فرمودن سران سر و آید سفید که در بالای آن دندان ده هزار خانه  
 باشد از نور و در زیر آن ده هزار خانه باشد و در هر خانه هزار تخت بر هر تختی خود  
 است داخل شوند بر شما یعنی چون دنان مقامها را بشمار روز هزار فرشته با هر فرشته  
 هدیه باشد و عطا کند شما را خدای تعالی و در چهارم در جهت الخلاء که یکی از هفت است  
 هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار تخت و بر هر تختی حوری  
 حوری و در پیش هر حوری هزار کینه که از مقنعه یکی از ایشان غیر باشد از آنچه در آنست



و عطا کند شما را خدای تعالی در پنجم درجه و الا و که آن نیز هشت دیگر است از هشت هشت  
هزار هزار شهر و در هر شهری هفتاد هزار خانه باشد و در هر خانه هفتاد هزار خوان طعام  
باشد بر هر خوانی هفتاد هزار کاس باشد و در هر کاس شصت هزار نان از طعام باشد  
که شبیه هم نباشد و عطا کند شما را خدای تعالی در ششم در در استادم که آن نیز یکی از هشت  
هشت است صد هزار شهر و در هر شهری صد هزار سر و در هر سرای صد هزار  
خانه و در هر خانه صد هزار تخت از در درانی هر تختی هزار ذراع بر هر تختی از جنه باشد  
از حور العین بر روی هر ذراع کبوتر باشد که بافته شده باشد بدو یا قوت بگیرد هر شش  
کبوتر یا صد کبوتر و عطا کند شما را خدای تعالی در هفتم درجه و التعمیم که آن نیز هشت  
دیگر است ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق یعنی آنچه هفتاد ایشان داد می شود  
بنهاد داده شود و عطا کند شما را خدای تعالی در هشتم مثل عمل شصت هزار زاهد  
و شصت هزار عابد و عطا کند شما را خدای تعالی در نهم آنچه عطا کند بر او عزمه گذارند  
و هزاره تکاف نمایند و هزاره رابط یقین کنند که اسباب نیست مبیای جهاد باشند و عطا کند  
شما را خدای تعالی در دهم بر آوردن هفتاد هزار حاجت و استغفار کند برای شما آفتاب و ماه  
و ستارگان و چارپایان و مرغان و درندگان و هر درختی و کلوخی و هر تری و خشکی  
و ماهیاد و پاهای و بر کاه بر درختان و نویسد خدای تعالی برای شما در یازدهم ثواب چهار حج  
و عمره و حج یا بغیر از آن و در شانزدهم و هر عمره یا صدیقی یا شهیدی گذارده شده باشد و  
کرد اند خدای تعالی برای شما و در دهم اینکه بنیدیل نماید سینهات شما را حسنهات و  
و کرد اند حسنهات شما را حسنهات چندی با آنچه هست و نویسد برای شما هر حسنه هزار  
هزار حسنه و نویسد خدای تعالی برای شما و در سیزدهم مثل عبادت اصل مک و مدینه  
و عطا کند شما را خدای تعالی بر درختی و کلوخی که میان مک و مدینه است شفا عتق  
دو چهاردهم بر چنانست که ملاقات کرده باشید آدم و نوح و بعد از ایشان یاسا و ابراهیم

و موسی و بعد از او و بعد از سلیمان و چنانست که عبادت کرده باشید خدای تعالی  
با هر بغیری دو دست سال و نقصا کند برای شما و در پانزدهم هفتاد حاجت از حاجت  
دنیا و آخرت و عطا کند شما را خدای تعالی آنچه عطا میکند انبیا و مستجاب کرد اند خدا  
تعالی شما را و استغفار کند برای شما حاملان عرش و عطا کند شما را خدای عز و جل و در  
روز قیامت چهل نفر که ده از جانب راست شما باشند و ده از جانب چپ شما و ده پندش  
وده در قفا و عطا میکند شما را خدای تعالی در شانزدهم شصت حله که چون از قبر برین  
آید در بر کنید آنها را و تا آنکه که سوار شوید آن را و فرستد خدای تعالی برای شما برای  
که سایه کند شما را اگر مای آن روز و در هفدهم کوید خدای تعالی که بیدستی که من بتحق  
آمر ندیم کنایه ان ایشان و پدران ایشان را و در اشتهار ایشان سنجیهای روز قیامت  
و چون روز هجدهم شود امر کند خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش  
و کربیین یعنی سادات و شراف و فرشتگان را اینکه استغفار نمایند برای شما و در بیست  
آینده و عطا کند شما را خدای تعالی در بیست و یکم ثواب بدین یعنی میاهلان یا شهیدان عزای  
بدین و در ثواب الاعمال بجای بدین بدین است و چون روز نوزدهم شود هیچ فرشته  
در آسمانها و زمین مانند مکر اینکه دستوری خواهند از خداوند خود در یارت قبول شما  
هر روز یا هر مکر هدیه و آتشا میدن باشند و چون روز بیستم تمام شود فرستد خدای تعالی  
نبی شما هفتاد هزار فرشته که حفظ کنند از هر شیطان رجیم و نویسد خدای تعالی  
برای شما پارس و دی که روزه داشتید روز صد ساله و کرد اند میان شما و آتش  
خداوند و عطا کند شما را ثواب کسی که قراوت کرده باشد توبه و انجیل و زبور و قرآن را  
و نویسد خدای تعالی برای شما بعد از هر پری که بر بال جبرئیل است عبادت سال و عطا  
کند شما را ثواب تسبیح عرش و کبر و ترویج کند شما هر آنکه که قرآنست هزار حوری  
و روز بیست و یکم فرخ کرد اند خدای تعالی بر شما و در هزار و نوزدهم و در دوازدهم شما را و در



و حشمت را کرد اندک و ایشان را چون قیود شد و اگر دانم و می باشد با چون روی سقین  
میگوید و در روز نیست و در وقت فرستد خدای تعالی شما مالک الموت با چنانکه میفرستد بسو  
پس بران و دفع کنند شما مولد و دیگر را و دفع نماید از شما اندوه دنیا و عذاب آخرت را و در  
روز نیست و سیم که برید بر صراط با پس بران و صدق بقان و شهدا و چنان باشد که سیر کرده  
کرده باشید هر یکی با اقامت من و در روز نیست و چهارم برودن زیدان و دنیا تا اینکه بپسند  
هر یک از شما جای خود را در بهشت و عطا نماید هر یک از شما ثواب هزار چهار هزار و عرب  
که برودن رفته باشد از وطن در صراط است خدای تعالی و عطا کند شما را خدای عز و جل ثواب را  
کردن هزار میده از فرزندان اسمعیل و در روز نیست و پنجم بیا که خدای تعالی برای شما  
در زیر عرش هزار کند سبز بر سر هر یک از شما باشد از ثواب و گوید خدای تعالی ای امت  
تحت من خدایانند شما ایم و شما غلامان و کنیزان منید و باید که شما به عرش من درین  
قیام و بخیر بیدار بیاستاید که خدای تعالی بر شما و غنی کن بخوانید ستمای است محمد  
ستم بعزت و جلال من که هر آینه میفرستد <sup>الاف</sup> شما را بسوی بهشت چنانکه تحقیق کنند  
از شما اقوان و اخوان و هر آینه تا جلد <sup>که</sup> تمام البقیه هر یک از شما را هزار تا می از ثواب  
و هر آینه سوادکم البقیه هر یک از شما را بر آینه که آفریده شده باشد از ثواب که تمام آن از ثواب  
باشد و در آن تمام هزار حلقه باشد از ثواب هر حلقه فرشته باشد تا تمام بیان از فرشته  
بدست هر فرشته عودی باشد از ثواب تا داخل بهشت شود و پست و چو در روز نیست و  
ششم نظر کند خدای تعالی بسوی شما بر رحمت <sup>و</sup> خود خدای تعالی برای شما بر رحمت پس  
آورد خدای تعالی برای شما همه که تمام مکر و خنایا و مالها و پالک کرد اند میانه شما را هر  
روز و هر تاد بار از غیبت و از دروغ و پرتان و در روز نیست و هفتم چنان باشد که نفر  
و یاری کرده باشید هر مؤمن و مؤمنه را و پویشا میده باشند هفتاد هزار برهنه را و خدمت  
کرده باشید هزار مبط با بعضی که گذشت و چنان باشد که خانه باشد که هر یک از ثواب

فرستاده است خدای تعالی بر پیغمبرش و در روز نیست و هشتم کرد اند خدای تعالی برای شما  
در بهشت الخلد هزار شهر از ثواب و عطا کند شما را خدای تعالی در جنة الماوی صد هزار  
قصر از ثواب و عطا کند شما را خدای تعالی در جنة الماوی صد هزار شهر در هر شهری هزار  
چهره باشد و عطا کند شما را خدای تعالی در جنة الماوی صد هزار شهر از مشیت و در جنة  
منبری هزار خانه باشد از ثواب و در هر خانه هزار تخت باشد از ثواب و با قوت و  
در هر تختی مزد چنان باشد از ثواب و چو در روز نیست و نهم شود عطا نماید خدای تعالی  
شما را هزار هزار رحمة یعنی محل سکونت و در روز نیست و هر محله کنیدی سفیدی باشد در هر  
کنیدی تختی باشد از ثواب و سفیدی بران تخت هزار جامه خواب باشد از ثواب و سفیدی  
بر هر جامه خوابی چو می باشد که بر و هفتاد هزار رحمة باشد بر روی هشتاد هزار تا  
کنیسو باشد هر شاخ کب و می باشد که باشد بد و با قوت پس چون تمام شود سوزون  
نویسد خدای تعالی برای شما بهر روزی که بر شما گذشت ثواب هزار شهید و هزار صدق و  
نویسد خدای تعالی برای شما عبادت پنجاه ساله و نویسد خدای تعالی برای شما بهر روزی و زنده  
هزار روز و بداند که در اند برای شما عبادت آنچه نویسد است نیز که در مصراست درجات و نویسد  
خدای تعالی برای شما برای از انش و جواز بر صراط و امانی از عذاب و بهشت را در نیست  
که آن را بیان گویند که فرود نیشود آن در تا روز قیامت بعد از آن که فرود می شود برای  
رونده داران مردان و زنان از امت محمد <sup>ص</sup> بعد از آن نما می کند رضوان خازن بهشت که  
امت محمدی باید بسوی ریان پس داخل میشوند تا امت من از آن در روی بهشت پس کسی که  
آمریزه باشد برای و کاهانش در ماه رمضان پس در کدام ماه آمریزه خواهد شد مخفی  
ماند که این فضل و ذیای کونان از حد فرزون که روز دایان این ماه مبارک میمون و عده  
شده و تقی بران مرتب می کرد که با آب و حد و حدیام چنانکه در شرح انوار مقرر است قیام  
نموده حرمت ایامه شریف عالی مقام و این یالی و ایام مبرکه لازم الاحترام را که بیتی پارس دارد و







چشم خود را باندازد از آن وقت خود را یعنی آناری بکسی نرساند بیرون آید از کناها چون  
 رودی که زاید است او را مادرش جابر گفت که گفتیم جَوَلْتُ وَذَلِكَ مَا أَحْسَنَ هَذَا مِنْ  
 حاصل اینک فزای تو کردم چه نیکی حدیثی است این فرمود ما اشکاء مکانی غیر خط  
 حاصل اینک چه سخت و دشوار شد چلی است این و این کلام هلا بیت نظام صریح است  
 در اینک ترتیبی بر رویه باین شروط و شرطی که در اینها بد عایت این آقا و طبق  
 حضرت خاله و مادر بر این ماسکات سرایا تفصیر و در ماسکات بن جبر و سبها اسیر و در طبق  
 طریق طاعت خود را در اقامت مراسم عبادت خود مدد داری نماید و چراغ علم و علی کافه عباد  
 از نیکو باور و افکار و صراط و میدان و منور و سوسهای شیطانی نگرداری فرمود بفضله  
 و کرم و محبتی نیست که بعضی از افعال مستوند و ادب مستحقه برین هست که خاله و ندان شوق را کاهی و  
 تقیر و جوانی سبکی جَنَّا اللَّهُ بِرَدِّ رِيحِهِ مَبَارَكٌ كَلَامُهُ كَلَامُهُ وَنَعْلَتُهُ سَعَادَتُهُ لَنْ تَكُنْ رِيحِي زَائِلًا  
 عزیز از زان با چای است باین غرض از هر قوم می کرد و خستین بیک چون نظره و هلا و فرخنده و از هر  
 و مضامین الهی که در سیم رخ اجزاء با شوق و محال میان تر این هلا لانا شیا حقا طریقت و ظهور و نوره  
 سایه سعادت و قبایل بمقارن خلوتی انکسرها بجای آیت اده متوجه قبله شود باینک عاشرین  
 که قلعه آدینا و قبله علیا حضرت شرف نبوی صمد روشت رویت ماه و مهستان و و قبله کرده می  
وَبِالْشَّكْرِ كَرِهَ اللَّهُ مَدَادَ سَاخٍ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا  
أَوَّلُ السَّعَادَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا  
وَعَصَاكَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا  
 فقیه بدینکو مذکور و حاصل معنی آن ایست که آقا در این هلا یا هلا و ایما را بر ما  
 با ایست و ایمان و با سلامت و اسلام و با عایت عام شامل با یقینی که بد تا هکی یا غلطی  
 جماعی حاصل باشد و در وی طریح و بادغ بهار و با الهوت قرآن و یاری بر غار و و و و و و  
 بیست و دو ایمن از اوقات برای عبادت ماه رمضان و با سلامت و ایمان از نشیتهای مابرای

امروزش ما و جلاست و رضای کز دل آن دان ما اینک با تمام رساله و رضا و تحقیق امر بدیهه بر ما  
 کما هان ما و در فقیه و در کانی نیران حضرت مقلد شمر علو و علی السلام و التقیه منقول است که چون  
 دیدی هلا را با عیال با ش و بگو اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَبْلِ لَحْدَتِكَ وَبِحَبْلِ أَمْرِكَ وَبِحَبْلِ نَفْسِكَ وَبِحَبْلِ رَحْمَتِكَ  
وَبِحَبْلِ وَدُودِكَ وَبِحَبْلِ مَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَبِحَبْلِ مَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَبِحَبْلِ مَا بَيْنَ يَدَيْكَ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَبْلِ لَحْدَتِكَ وَبِحَبْلِ أَمْرِكَ وَبِحَبْلِ نَفْسِكَ وَبِحَبْلِ رَحْمَتِكَ  
 و کز حق محصل مضمون اینک که آقا بد هرستی که من در خواست میکنم از تو خیر ایما و کناش  
 آن و تو و کنا و یاری آن و برکت آن و پاک آن و در وی آن و در خواست میکنم از تو خیر آنچه  
 دین واقع میشود و خیر آنچه بعد از آن سطر اهل شد و پناه می گیرم بتو شتر آنچه در آن واقع نمی شود  
 شتر ما بعد آن آقا در اخلاص این ماله طریقی با ایست و ایمان و با سلامت و برکت و پروردگاری  
 و با یقینی بر این آنچه دوست میداری و رضای بانی واد عیتریت هلا در کتب معتبره نسبتار و ایما  
 پیش این دین مختصر صافی ایما را با خلاص است و یکانا عجله غسل کردن از شب اول و دوم  
 در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم چنانکه در فقیهه نیز ان حضرت مقلد شتر حقیقه  
 علیه السلام منقول است و غسل شب هفدهم نیز در فقیهه از جناب مستطاب ابی جعفر با و علی السلام  
 روایت شده است و دیگر از بخیله ستور خود نیست اگر چه حرمای یادم آبی باشد و در کانی و فقیه از  
 حضرت اشرف نبوی صمد و بیست و یکم لَا تَكُنْ عَامِلًا فِي الشُّعُورِ وَتَكُنْ عَامِلًا فِي حَقِيقَةِ كَلِمَةٍ وَدَعَاكَ لِنَفْسِكَ  
 مذکور نیست یعنی لایمیکارند اندامت من ستور و او که چه بر حرمای مزبور باشد و هم در  
 دو کنا بدانان علیمان ما و علی الله علیه السلام منقول است که التیجور بیکه یا یعنی ستور خود من  
 باعث بگشت و نیز در فقیهه از همان سر و رصلی الله علیه و آله در شتر است که إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى  
وَمَنْ كُنْ تَعَالَى عَلَى الشُّعُورِ وَالْمَشْعُورِ بِالْأَكْثَرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى  
 یعنی به سبکی که الله تَعَالَى و هر شکران از صلوات و رحمت میفرستند بر استغفار کسندگان و محتو  
 خود زندگان در ستور هالی و بیک ستور خود را در کانی شما او که چه بیشتر بقی آن آب باشد و حدیث







فردی که بداند بندد فایده آنکه ملائکه باین پرسش خضوع و تسلیم میگردند و کوه میگردند و رسید  
 بیک بنده و در هر مرتبه که میگردند گفت قلمه رت برین ندارم پس فرمود که آیا میخوانی بیک  
 انظار فرمائی و هر شب مرد مسلمانی گفت بیا که کس را می توانم بیک گفت پدرم علی بن ابی طالب  
 مراد من سید بنی هاشمی که در روز کوفه کشته شد و توبه را نخواست بر کسی که آنرا ذکر کند بیک  
 از درین ان سبیل و نیز در دقیقه و کالی از محیط معارف و معارف حضرت با حسن کاه و عیسی  
 شده که تفطیر آخاک الضمان افضل من سایم یعنی انظار فرمودن توبه در روز دوازده  
 در فضل و ثواب زیاد تر است از دوزخ و توبه در آن کتاب شریف مذکور است که توبه بیک  
 اعتبار حضرت سید علیه السلام روزی که دوزخ میداشت میفرمود که کوسفتند بر این  
 خود در قطعه قطعه ساخته طبعی که دوزخ و چون شب می شد خود بر سر یکبار فتنه سر دوزخی  
 پیش میداشت که بوی آن شود باز در باید بعد از آن می فرمود که کاسه های او دید جدا کنند  
 آن را درون و بر آن فلان یعنی آن اقامت میفرمود و برای کسان میفرمود بعد از آن نان  
 و خرمای می آوردند و خود بآن نقش میفرمود این شیوه از آن امام همام و اشراف کرام طریق  
 کفایت و حد بر کوشش امیرالمومنین علیه السلام بوده که لکذا انکم فی الاطعام و لکذا  
الانعام فی الطعام یعنی لذت کریمان در خوردن و حیوانات و لذت لیثان در خوردن و حیوانات  
 دانند که خوردن غذای حیوانات و خوردن غذای جان و نان جسم قوت میگیرد و ازین  
 ایمان از خوردن فضل میزاید و از خوردن بنیدن فضیلت و نان ریح و علت قول لکذا  
 و ازین جانب دنیا آخرت می شود ستودم و همان و میزبان و طاهر دوستان و بندگان  
 دین و ایمان از افضل فضایل و اجمل حصایل است جمال ثروت و مال و رفاه شرین و نیکو و سفر  
 و سعادت احوال لذت دین نغمه اخلاص که می که مفر استخوانش چون نبش که همیشه بخلا  
 لذت کام بخش نان کسان پرورده باشد و زحمت که سفره نعمش چون کل هواره در پیش  
 بیرون برایشان احوال هر گسترده بود و سر فرزند آگاه که مانند نهال اگر باری داشته باشد

صاحب

در سبیلین آن بلی و دنیا از دل و جان قدم سعی نشاند و خشت آن کم دوی که لا اله الا الله  
 که ابو خشت نانی دست در می داشته باشد ندانست و دل در پیش این و آن بر طبق احتیاج گذارد  
 لیاصل فاضل و در این لذات و اهتمام و در این لذت و لذت همه کس در هر وقت ضرورت روان  
 اهرام و است خضوع و انقیاد و ان و خصوصاً در ماه مبارک رمضان هرگاه فطر باید که لا خیرین  
 معنی نماید و چنانچه لکرم سر هر چه نصف جزای یا بایم آبی باشد و روز دوازده اوقات فرمایند  
 غنایار و ان تفصیر حضرت که بخشت و در تلافی چنین فضل و ثواب مستحق عایت جان محقوق  
 اهل ثروت حرمت نماند که جعفر بن محمد ایشان روزی خود خورد و باب مکت چه مکت  
 نمائید که خلیف بدست ایشان از خون لا ذیقت آبی تمت خویش برید لکرم و اهل چوچه  
 مت در دهنه زد انست لکرم و در خانه درون نموده با ناست لکرم چون در مجلس و هم باب و ال فضل  
 رسا در بطلب تمت تحریر یافته بود و در مقام پیش ازین ایستاد که بنمود و یکبار از بنجله گذارند  
 نمازهای نافله هر شب که از افته اطهار علم تمام مانع بود و در کتب معتبره مذکور است و چون  
 انان معنی طولان کشکان بحقیق ادراک توفیق آنها را و جوع و کتب مبسوطه نمودن در کمال است  
 و در مقام بلکه آنها می بردند و از بنجله در کف است که همیشه ان بیاه بعد از نماز حقیق گذارند  
 می شود در هر یک بعد از افته سه قل هو الله احد و بعد از فراغ هفتاد استغفار و در حاشی  
 این نماز و فضل و ثواب آن در مجلس سیم این باب گذارش یافته تکرار آن ضرورت است و یکبار از بنجله  
 اعمال ایفاء خواندن دعاها و آیات و ایلحی است که است و این باز در کتب معتبره اعمال مذکور و حاشی  
 عن طرک مرعی شیخ ایچاناست در عدم ایراد آنرا در بی مقام معلوم است و یکبار از بنجله ایچاناست  
 شمای عزیز ایفاء خصوصاً شب قبل که در فضل و شرف سائر ایلی هلا کند و آن بیکار ایچاناست  
 شریف مذکور در هفتاد لکرم بنده کاد طاعت تا بیکار آن میتوان یافت و از شارع طویل  
 به چراغ پیدا و بسوزند و سبکی می توان یافت تا بیکار آن چون لکرم و در هر چه چشم تمام  
 نور و صفات و امتداد ساعتش هر یک دینه امیدار بعینه میل حق پیدا و بختان صاحب



معاودت بکشا اکثر رغبت خواب زلف عین برین شب فیض آید و راه از دست نکند و  
باغبانان گلشن عبادت برای کاشتن تخمهای هرگونه طاعت این شب که کمتر از شب یلدا نمی شود  
و در قد و شرف این شب همین بین که زلف قرآن مجید در آن بوده و جناب سبحانی آنرا بزرگ  
وصف نموده و در سوره شریفه دخان در شان آن فرموده است که اِنَّ اَنْزَالَ فِی لَیْلَةِ الْمُبَارَکِ  
بَدِیْنِیْ که ما خود فرستادیم قرآن و در شبی بزرگست که شب قلعه باشد چنانکه ذکر غیر آن از کتاب  
فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بقیمت آن شده و نیز چه فضیلت ازین بیشتر که حضرت پرو دکار مقدم دلیل دهان  
این شب را در کتاب کبیر خود مکتوم نام برده و در سوره مبارکه قدر آن را از هزار ماه هفت شمرده  
و در فیه مکتوم است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که شب قدر چقدر است  
از هزار ماه و بود که عمل صالح در آن بهتر است از عمل در هزار ماه که شب قدر در آنجا باشد و هر  
اذا فضل فضایل این شب بزرگوار است که بر علم عزالت و مقوم ثبوت اهل بیت عصمت علیهم السلام  
دلیل واضح و آسان و در وقت شان ایشان ازین شب فیض آید و از کائنات من و وسط الهام روشن  
و نمایان است چنانکه سوره مبارکه قدر در آن ادای شهادت می نماید چندین ملائکه و روح کدبین  
سوره مکتوم است در شب قدر از حجه هرامی در هر زمان تجدید است امام آن زمان است چنانکه  
بسیار از اخبار و آثار که در کتب معتبره چون کتاب شریف کاف و امثال آن مذکور است بر بعضی  
ناحی است بجملة و شب قدر ملائکه و روح که حضرت روح الامین باشد یا عیون و زوایا و غیره  
امام زمان می آیند و بر بنفای امیل او روی که بجلالت آنها بدینتر دانسته اند از منایا و بلایا  
و ارتقا و آنچه ما اینجا می خوانیم حاصل فیق باشد تا سال آینده اعلام می نماید و این منزلت و کرامت خدا  
بوقت و امامت و از منزلتی است که پادشاهی گویا با آن بزرگی نماید چه جای قدر از آن که دشمنان  
ایشان بعضی تعدی داشتند و چند روی بان کردند و مخالفت و علم مخالفت افراشتند  
لذا جناب ابی دین سوره شریفه بِکَرْمِهِ لَیْلَةُ الْقَدْرِ و خَيْرُ لَیْلِِنَا و اَفْضَلُ لَیْلِِنَا این شب از هزار  
ماه مذلت مانع طواغیت بنی امیه بود چنانکه ذکر شده است چنانکه در کتب معتبره است ذکر یافته

که حضرت اشرف بنوی علی الله علیه و آله ملوک بنی امیه را لعنهم الله در خواب دید که چون  
بودن بیکان بر می روی می جستند و بالا می رفتند و ازین دگر خاطر انوار آتش در غنا که در دنیا  
جناب سبحانی بد بخوبی آن پسندیده و باقی این سوره را منزل ساخت و بکر نیز لیلۃ القدر  
خیر صراف مشیر یا آخر تسلی بخش وی که دیده ملائک خاطر عا طرش را از عبادان  
اندوه پرده اجتن و تسخیر این شب قدر گفته اند که زیاد و زیاد فی قدر و شرف است و یابری  
اینکه قدر و اندازه هر یک از قایع سال چون اوقات و احوال و غیر آن دین عقب مقام و مقدر میشود  
یا اینکه در بعضی تنگی آمده و چون درین شب زمین بر ملائکه از کثرت نزول ایشان شده  
می شود و از بخت آنرا شب قدر گفته اند و تعیین این شب از روی جرم و بدین و احادیث  
مشهوره ایست معصومین علیهم السلام مذکور نیست و احوال علی الاکراه و عادت و دکان مختلف  
بسیار است و آنچه از اکثر احادیث مستفاد و مضمون میشود اینست که این شب یکی از سه  
نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم باشد و احوال شب بیست و یکم و بیست و سیم اقوی و احوال  
بیست و سیم آن نیز اقوی است چنانکه در فیه از صفیان بن صهیت منقول است که گفت  
بجهرت ابی عبد الله علیه السلام گفتیم که شبهای که امید داری هست از ماه رمضان کدام است  
فرمود و در نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سه گفت که کسی را شود با علنی فرماید یعنی بیست و  
یا کوفی این هر سه شب را تواند دید یافت از آنها بکلام اعتماد کند و اخبار نماید فرمود بیست و سوم  
در فیه از علی بن ابی حمزه هر یکست حدیثی که محصل معنی آن اینست که گفت نزد علی  
ابی عبد الله علیه السلام بودم که بوی صبر با شخصیت گفت که فدای تو کنم آن شبی که امید داشته میشود و آن  
آنچه امید داشته میشود یعنی اینکه شب قدر باشد کلام شریفست فرمود و بیست و یکم و بیست  
سیم گفت که قدرت بر عبادت این هر دو شب نداشته باشم فرمود چه آسان است عبادت  
دو شب و آنچه می طلبی یعنی در طلب چنین مطلبی عظیم اگر دو شب زایه بپداری و  
عبادت کنی کافی سهیلست علی بن ابی حمزه گوید پس من گفته ام که هست که ما را هر دیده ایم











عزیز نیست و اگر چه عزیز اصلی در مقام ذکر است و یکی بجای و مختصر خوان سیر عباد  
متعلقه بعضی آیام و بیای هر ماه که کم جناب الهی از خوان فیض نامتناهی بفرستد از آنها را  
بفرستد فیضی بسیار و برای مذهبین مؤمنین هر کدام جهان آفرینش که دایم است  
تطهراً و تقرباً انشاء الله تعالی که نشانی باید و از آن جمله در و ده ماه و حجاب است که آن را  
شهر الله الاصح و شهر الله اصعب نیز میخوانند اندک چه اصم معنی کما است و چون عربی در  
نمان جا هلیت نیز حرمت این ماه داشته و دانسته اند و عادت می کرده اند و آنرا از سلاح و خروش  
استادان شنیده عیشده آنرا اصم میگویند و در صحت بعضی ریختن است و چون در بقیه و رحمت  
الهی بریندگان فرو میریزد از بیخه آن را اصعب مینامند و اینک پسندکان طریقه آگاهی و عبادت  
و وسیله مرصعات الهی معنی نمائند که ماه و حجاب ماهی عیب و نداشتن دیانت فیض آن بر وقت  
هست جمله مؤمنان واجب با کمال و حجاب است و در حلالیت شان این ماه همین نیک که در بیست  
هفتم آنحضرت از آن ستمی بدیدیم نکریم سرودی سر بلندی و بشرف شریف پیغمبری  
از جلدی یافته و آفتاب وجود هدایت فروغش از قلل جبال مراتب عالیه شرف و کمال انوار  
فیوضت بر شرف و عرب عالم آفرین شاطط که ماه در آن درون سعادت قرین جمال کمال نوع و سر  
شرح و درین باب آن در یلیم آراستگی داده و غم خواری رحمت شامله درین روز و بیرون بیعت  
چنین رسول شفاعت خواه رحمت اندوزی عالم امت بر عالیشان نماده و نیز  
در سیزدهم این ماه عزیز نیکو که هر وجود انور جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام  
از صدق شرف توفیق و بخت الشرف حرم محترم خدا بقابلگی و چون کمالی آن مقصد آغوش  
اشتیاق کشنده و در غرض این ماه <sup>عزیز</sup> عجب مناصب و معارفه قره العین اوایل و آخر حضرت امام  
محمد باقر و آنکه دیده و حسیض زمین را بخورشید انور وجود فیض کسرت خود رفته  
آسمان مجشیده و بقول بعضی و هم این ماه نیز سعاد و ولادت قانیه طریقی نشاد  
حضرت امام تقی جواد علیه السلام مناز و زبان میبازد از این بیخه بد مثال و افغان خود را

و بقول بعضی دویم یا پنجمه این ماه نیز مولد حضرت هادی علیه السلام و بدین شرف آن هم  
دوایم بر بخت طاعت است و بقول آنکه در پایان دهم این ماه شرف ترویج حضرت خیر الشاکر  
عالم بالا نام حضرت امیر المؤمنین و عروس داد سعادت قرین آن در محله خیر میر سرور  
عالیان برده نشین بود با اشارت با اشارت جناب الهی جاوه ظهور نمود و آن عقل برده  
حلیفه امامت ازین پیوند خلا پسند سرا سر شرف تمام کرامت مقدس شامت عالم بالا مستحکم  
ملا و اعلام و آبایه نشینی خود میبازد فرموده حاصل صورت احوال این ماه نیکو شمایل  
بخش و حال این ماه فضایل آن است که در خوشا صاحب توفیق که این ماه فیض قرین و آیام و بیست  
چنین نیکو دلش فطایف طاعات کو ناکون از روزه و نماز و صدقات و زیارات و دعوات نما  
اجابت مقربان که نایب و امان فرستی چنین نایکان از دست ننگ در چاه عال مذکور و مقرب  
این ماه در نظر خود خلدند جلیل دنیا رحیل و فضل و ثواب هر یک از آنها درون جز در گفته حسنا  
تران و اعمال بغایت فایز است و در فقیه از حضرت مقدس جعفریه علیه السلام این  
مضمون منقولست که در حجب هر بیست و نه شب سفید تران شیرین تران غسل پس هر که روزه  
داده و روزی از حجاب آماندا و خدای تعالی از آن فرود دهد آن کتاب ازین ان ربیع جناب علیه  
این مضمون هر بیست که در حجب ماهی بر رکوع است مضاعفی سار و خدای تعالی از آن حسان  
و محوی که در اندک آن سینه الهی که دوز و روزی از حجب در شکر و آتش یکساله و هر که  
روزه دارد و روزی از حجب کرد برای او بهشت و هم در فقیه از حضرت تاج محمد علیه السلام  
مأثور است که فوج علی بنیاد و علی بنیاد دون اول و حجب سوار کشی شد پس امر کرد هر که رکوع  
بود این که دوز و روزی از حجب کرد و هر که دوز و روزی از حجب کرد و هر که دوز و روزی از حجب کرد  
و هر که دوز و روزی از حجب کرد و هر که دوز و روزی از حجب کرد و هر که دوز و روزی از حجب کرد  
که عاده شود برای او بهشت و هر که دوز و روزی از حجب کرد و هر که دوز و روزی از حجب کرد  
مسئول است از دوز که الهی و هر که برین از این خدای تعالی در اجر و ثواب افزاید و در نما



شیخ صدوق رحمه الله امام همام حضرت ابی جعفر علیهم السلام روایت شده که هر که دوزخ دارد از  
 رجب یک روز از اقل بامیان یا آخر آن را جیب کند خدای تعالی او را بهشت را و گرداند و را  
 بام او دوزخ را و در قیامت هر که دوزخ دارد و در آن آن گویند و آنکه علی را سر که بقیع است و زیاده  
 شد برای آنچه کند شش یعنی کنایه کند شش و هر که دوزخ دارد و در آن آن گویند و زیاده  
 که تحقیق آن سر زیده شد برای آنچه کند شش و آنچه باقی است یعنی کنایه کند شش  
 و آئینه نویسی شفاعت کند برای هر که خدای آن کنایه کاران برادارند و آشنایان و هر که دوزخ  
 دارد هفت روز از رجب بسته شود و هفت روز در دوزخ و هر که دوزخ دارد هشت روز آن کنایه شد  
 برای او هشت روز هشت روز داخل آن شود از هر کدام که خواهد و نیز در کمالی آن بر کزیده می کند  
 اشرف علیها صلی الله علیه و آله روایت حدیثی که حاصل آن اینست که هر که دوزخ دارد و روزی  
 از رجب از روی ایمان و اجتناب از گناه خدای تعالی میانه او و آتش خندق که بینای هر خندق  
 بقدر ما بین آسمان و زمین باشد و هم در ممالی از جناب مقدس نوی علیه السلام منقول است  
 که محفل آن اینست که هر که دوزخ دارد نخستین روز از رجب از روی رنجت در تواریخ خلایق  
 عزوجل واجب شود برای او بهشت و هر که دوزخ دارد و روزی در وسط آن اذن شفاعت دهند  
 او و او را نه آفت زاده صیان که آن بیکای مانند ربیع و مغرب باشد که دو قبیل از آن است  
 که یک روز مشهور و روزی که دوزخ دارد و روزی که در آن او را خدای عزوجل از پادشاه  
 بهشت و اذن شفاعت دهد و او را دوزخ دهد و روزی که در آن او را خدای عزوجل از پادشاه  
 و خاله و آشنایان و هم سایه کش و هر چه بوده باشد در میان ایشان کسی که مستوجب آتش باشد  
 و هم در آن کتاب از علی بن سالم منقول است که آن پدرش روایت کرده که گفت در ماه و رجب  
 مجلس حضرت جعفر بن محمد علیه السلام داخل شدیم و چند روزی از آن ماه مانده بود  
 مراد فرمودی سال که یاد داشتند دیماه چه روزی که گفته اند و آن روزی که هر آیت  
 تحقیق هفت شانه است از آن تواریخ آنچه نهایت و حلال آن را نداشت جز خدای عزوجل بدرستی

که این ماهی است بقیع که قضیت دارد است از خدای تعالی عظیم که این است  
 حرمت آخر رجب کرده است برای دوزخ داران در آن که هر که خود را پس گفت یا بن رسول  
 الله پس کرده دارم آنچه مانند است چیزی آید می رسم و نذر می کردم به بعضی تواریخ دوزخ  
 داران درین ماه فرمود سال هر که دوزخ دارد و روزی از آن ایماه بوده باشد این برای او مالمی از  
 شدت سحر است و در مالمی از برای او موله طالع و عذاب نذر و مول مطلع عمارت از خود  
 و وحشتی که از دوزخ دفع حجاب از پیش نظر و اطلاع بر احوال اشعار دیگر مکنه دارد و هر  
 و هر که دوزخ دارد روز آخر ایماه بوده باشد و در آن روز کشتی بر صراط و هر که دوزخ  
 دارد و در آن آخر ایماه این شود و در دوزخ که قیامت است از موال و عقیقه آن و  
 عطا کرده شود برای آن و هم در آن کتاب از پیش و ای شیخ و شاب حضرت امیر الفی علیهم السلام  
 حدیثی مذکور است که خلاصه مضمون آن اینست که هر که دوزخ دارد و روزی از رجب را و  
 یاد می آید و در آخر امزیزه شود برای آنچه بدست صادر شده از کنایه ها و آنچه  
 بعد از آن صادر شود و هر که احب کند شش از شبهای رجب آن را سازد و خدای تعالی  
 آن آتش قبول کند شفاعت او را و در ایماه هفتاد هزار مرتبه از کنایه کاران و هر که تصدق نماید بر  
 در رجب برای طلب رضای خدا اگر کم کند او را خدای تعالی در قیامت در بهشت از تواریخ بخرد  
 هیچ چیزی دیده و نه هیچ کوشی شبیه و نه بر روی هیچ بشری حضور کرده باشد و باقی اقام  
 لیله شریفه این ماه که در ضیام و قیام و سایر عبادات و اعمال اخیار و آثار علی حد  
 ثا و در سالکان مسالک بنده را اقامه و در آن ایماه شتر ضرر و است از ایماه شب و آت  
 که یکی از ایماه سال و ایماه آن ایماه احوال است و روایت که یکی از علمای شریع و دین حنیفا  
 مستطاب امیر الفی علیه السلام عجیبی از کسی که چهار شب از سال بعبادت اشتغال  
 نماید شبی از رجب و شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عید احقر و  
 از اعمال این شب نمازی چند و دعا چندان است که از آن ایماه اظهار علیهم السلام ماثور و

کنشک







الاصحاح الثاني

[illegible]



























سازد و برین دست و هر دو کس را با هم برادر می کرد و جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام  
در طریقی نشست و منظر بود که او را با یکی برادر سازد تا آنکه دیگر کسی نماند پس حضرت  
سید کالیات بجهان حضرت انصاف عوده و بر اعمیکن و کربان و زلهای اشک بر کمر و جفا  
مبارکتر بدان دید و فرمود یا علی لا اله الا الله عینک یعنی سبب کفر تو چیست نگوی  
خدای تعالی اجنبیهای تو را بر سواد الله بر خود میگردم و فرمود چنانچه یا ابا الحسن گفت تو این اصحاب خود  
مواخت فرمودی پس هرگاه که مردمان مؤمنان بری خیزانند از منظر آن تو کردم که مرا بر میگردان  
و بیایم و او برادر میفرماید پس از من عدول می نمودی و دیگر میزد تمام میفرمودی پس با خود  
گفتم که شاید من شایسته برادری مردمان وستان نباشم آن منج اشفاق و مهربانی زبان شیرین  
بیان لبشک افشانی باز و آسین دست توان شمرشک غم از هر تیره خاطر افروز آن سرود پاک  
کردن آقاان نموده کوهی چند بنفشه بیان شفت که محض و مختص مضمون آن اینست که  
والله من انقعد و لنکر و لا فرام و لا شرم و لا یوم و لا یک خالی از آن تو عدول میفرمودی هرگاه که  
برخی را ندیدم مردمان مؤمنان و لاد کردم که تا بر خیزانم یعنی باکی مواخت با او جبریت مرا منع  
ی کرد و ام بنا جبریت خود پس من برین مشایق کان کردم و آن مرا عین و مضطرب حال ساخت  
پس چون بر آید گفت که باید علی این محزون و دلگیر نباشد چه اینست و غیر این نیست که ما  
او را برای تو نگاه داشته ایم چه که خویشی و نزدیکی که با تو دارد و بتجفیک که مواخت فرموده است  
خدای تعالی انما تو و میثاق او و مسلمان پس بر خیز و مواخت کن یعنی عقده برادریت را علی و در مین  
چنان خطیب و بانی و آن مبلغ و زمان سبب بر خواسته فصلی چندان فضایل خود و مسائله  
علی این طالب پرداخت و طومار کفاره و جانی نادر دانه ایمن که محض دوست و دشمن بود و بیعت  
اطهار خود بان جهان فتنه بکلام هلا علی اخی علی اخی میگویند که و من یؤمن و یستقیم باشد  
و کجی خطبه مذکور و در بیفهام عجب ذکر نمودی بود و لیکن چون این مجلس پیش ازین گذرانید  
تطویر آن داشت تا چار و ست آنان برداشت از آن را مجلس و مقامی دیگر که مناسب افشا و لا

دیگر آنکه درین دود برکت مشحون عقان بن عقان ملعون بقر سقر شاف و آب شیشیر  
مؤمنین غیور مسند خلافت از لوث و خود آن سلسه عقوق طهارت یافتند است و اما  
فضل و ثواب و مروت و این روز با شرف و کرامت که روز شرف آنرا ایمان است و در وقتیه  
و ثواب الاعمال نیز از حسن بن راشد دلالت شده که گفت حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتند فلا  
تؤکرم مسلانان را عیدی غیر این دو عید هست فرمود آری یا حسن عیدی که اعطه و  
اشرف عیدهاست گفت آن چه دو فاست فرمود و زیست که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود  
و عید بدی و زمان گفتند فلا یؤکرم آن کلام و تراست فرمود که بعد از سق و دونهای که درند  
یعنی بخلاف می شوند و آن دو عید هم است از دی الحجه که گفته اند فلا یؤکرم چه عید نیز از آن  
مرا که در روز نهم فرمود و در میان آن را یا حسن و صلی الله علیه و آله میفرمودی و میخواست و اهل  
بیت او علیهم السلام و تیری یعنی اظهار پنداری میکنی بسوی خدای عز و جل آن کشته که برایشان ظلم  
کرده و حق ایشان را برده اند چه بدی میگویم که بعد از آن علیهم السلام امر میگردند و میگردانند و بدی که  
در آن افتاده و صی میگردانند آن را عید کنند که گفته اند فلا یؤکرم که روزی که روزی که روزی که روزی که  
یعنی آن شیعه را فرمود ثواب روزی که شصت سال از آن خلدیت و فرمود آن کتاب برایت مفضل  
بن عثمان همان امام و عمر علیه السلام تا شایسته که خودم تویم فلا یؤکرم که گفته اند فلا یؤکرم یعنی  
روزه روز غدیر خمر گفته اند که آن هفت شصت سال است و در کتاب شریف قدس بیه هم  
از جناب مقدس جعفری علیه السلام انصاف مروت نیست که روزی که روزی که روزی که روزی که  
میکنند باز و زده عمر دنیا یعنی چنان است که بقدر بقای دنیا عمر را می شود باشد و روزی که  
داشته باشد و در آن روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که  
عمر که هر یک و پس ندیده باشد از این روز عید بزرگتر خداست و مبعوث نکرد و این است  
خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مگر این که بعبادت اشتغال نموده است دین دوزن شایسته است  
حسرت آنرا که آن خلدیت و چون دو مجلس میهم این باب بشعرب ذکر نماز این روز و مصلحت و کمال شایسته



عزیز و عزیز بود و چه دلیلی بر چهره کشتای و طوطی بر یک بال بالید بشه عقار  
خامه و غفلت پیش از سنگستان این گفت و گو بگویم تا شکر خای غوده است و در مقام بحیرة ایما  
کتاب فاحش از انطباق از آن سخن بهین قاری خود را خرسندی سازد و معنی آن سعادت مآل  
تشتان زلال اینقا الا که خواهند در جان نیکو کاران حکایت تازه کاری و کسب ایما را به نظر  
امکان غایب آید رجوع با جمیع استانی خود محقق نماید که روز نیست و چهارم ایما که روز  
مستقام و بقول بعضی هر دو مباح است و روز نیست و پنجم نیز که سوره مباح که هر دو در  
آنها از اولیاء و بقول و زمباهله آنست هر دو در نهی شریف بر گویند و روزی که از جمیع  
و در مظهر که در مصباح خود ذکر کرده در عداد دو که استثنای نموده است و لیکن مستندان در کتب  
مشهور چون کتبات و حدیث در مصباح کبر و صغیر و فحاشی اعمال منظر غیر ساد و الله اعلم  
مستحبات هیام روزه در ذوق محرم است که آخر ماهها حرام است و در زمان جاهلیت نیز  
آن میل داشتند و قدم عزت میلان قتل و قتال نیک داشته اند و مالی شیخ صدوق در بیان  
مستحبات که گفت در ذوق محرم بحال حضرت ابی الحسن علیه السلام و اخلاص و عود و این شیب  
صالحی که در هر دو کبر و سستی که این روز آن روز نیست که عاکر و دین دگر تا عاکر و خود بگوید که  
هتیکر کلانک ذوقه حکیمه انک سبیح الدعا خلا و ندا بخش میان نزد خود و قتی پالت و بر سستی که  
تو شونده و عاقبت پس استجاب که ایند خلا و تعالی و او هر که در شنگان و افسر ناکر کند و ذکر  
و دعا که او استاده بود عادی که در در عراب که ان الله یبذلک یحیی به سستی که الله تعالی بشارت مید  
ترایی و بعضی پسیری که نام او عی باشد پس هر که در دود و این روز و اعدا خلا و  
مستی که در اند چنانکه مستجاب که دین دگر تا اعدا خلا و آنحضرت و عود و این شیب بد سستی  
که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در زمان کشت حرام می نمودند در آن ظلم و قتال از حیرت حرمت  
آن پس نشناختند این است حرمت ماه خود را و در حرمت پیغمبر خود را و هر آینه بتجفی که کشند  
و در نهان ذوقیت و با و اسیر کردند و نداشت بلوغ عارت که در نداشت و انانیت خاندان پس یار و خلا

تغایر با ایشان هر که با یحیی طویل است و تمام آن در مقام خود انشا الله تعالی مذکور خواهد شد  
و شیخ صدوق طوسی قریب الله هر قدر در مصباح کبر گفته که روز اول ایما و دعای حضرت زکریا  
با استجابت رسید و در سیم حضرت یوسف از چاه خلاص کردیده و در پنجم حضرت موسی  
از دینا عبور نموده و در هفت چوخلای تغایر و در گوهر تکلم و زبده و در نهم حضرت  
یونس از شکم ماهی برآمده و در دهم مقتل حضرت ابی عبد الله علیه السلام روی داده و سیزده  
روز نهم در روز پس از ده روز شود امسال که کتلان خودی و انشا میاید تا بعد از عصر  
بعد از آن قله ران تربت امام حسین عم تناول نماید و درین روز اندوه و ماتة النجی علیه السلام  
و شیخه ایشان داده سازد و از مستلقات اجتناب نموده تا بعد از عصر با فامت مراسم  
مصیبت و ماتة پر اند محقق نمایند که در روز روزه و عاکر و احتیاط است از بعضی فضل  
آن مستفاد می شود و از بعضی ذم آن و شیخ طوسی در نهان زبده ذکر آن اخبار نموده و جمع  
میکنند آنها را بدینگونه فرموده است که روزه این روز از روی و اندوه و سبک و صواب  
بقصد تبرک و اعتقاد بسعادت یا روزه گناه خطاست و از سنه و کذا این روز عذر اندوه  
زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است و فضل و ثواب و کیفیت آن در مجلس زیارت  
انشاء الله تعالی ذکر یافت که چه کتب یا پیش داشت که قلم مشکین و قلم خلاص شیم و در مقام  
بقدر طاقت ایستادگی نموده بذر و قله جان گذار و شرح آن مصیبت طاقت بردان  
پر محنت و بلا پر از زبان بیان بوحه کری و ورثه خواند و با سینه چاک اشکباری و خون  
فشانی کرده این مجلس با غوغا و شکر کرد و سازد و لیکن چون ذکر با فافقه بیاید صبر  
انسیب بود اینجا دست از انان برداشت و با نظام گذاشت و با الله التوفیق ذکر از انجیل روزه  
هفدهم ماه ذی القعدة است که شیخ طوسی در آن را مولد سید عالم و رشتن اولاد آدم حضرت  
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله دانسته و در فضل و روزه آن در مصباح از انشاء اطهار علیه السلام  
روایت نموده که من صام یوم الشایع عظمی شکر و بیج الا که کتب الله صیام سستی بعضی که



این روز دوازده دارد و نویسد خدای تعالی برای آن روز داشتن سالی و فرموده است که مستحب است  
 در این روز صدقه و نیت مشاهد و دو کتاب شریف قرائت نماید تحریر عیسی بن عیسی و عیسی بن عیسی  
 روایت شده که حاصل آن اینست که گفت در خاطر من می گذشت که آیا ایامی که دوزخه باید داشت  
 کدامست پس حضرت مولای ما ابو الحسن علی بن عسکرت که حضرت امام علی النقی علیه السلام باشند فرما  
 نهادم و این بابیج احدی از خلق خدا اظهار نکردم بودم پس مجلس آنحضرت داخل شد چون مرا  
 دیدند و چون گفتند که سوال کنی مرا از ایامی که دوزخه داشته میباشند دنیا و آخرت چه بگو  
 روز نیست که اول آنها دوزخ نیست و هفتم است آن روزی که میگویند که در این روز است الله تعالی  
 محمد را صلوات الله علیه و آله تسبیح خلقش بر جنتی برای علیان و دوزخ مولود آنحضرت را و آن هفتم  
 است آن ماه صبح الاقول و دوزخ نیست و پنجم است آن روزی که گفته اند که در این روز است که بگوید  
 و دوزخ نیست و آن روز است که رسول خدا برادر خود علی علیه السلام بر مرده نماز امام  
 کرد این روز است بعد از آنکه گفتند که گفتند که ایامی که دوزخه است کدام است  
 بهرستی که گفتند خدای بر خلقش و بقول شیخ کلینی در موطاء آنحضرت روز دوازدهم ایماه است  
 و الله اعلم و سایر وقایع عظیمه ایماه که شیخ طوسی طلب فراد در مصباح ذکر نموده اینست  
 که در شب اول پیماری بخش و لها و مسافر سبحان الله الذي استرى والا جناب مستطاب امیر  
 المؤمنین علیه السلام بر فراز خندق خرابی که از مکه معتقد بودند مدینه مشرفه هجرت نموده  
 و در شب چهارم از غار بکوه مدینه توجیه فرموده و روز اول ایماه آخرت را در سرور  
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از کوچه جبران قاتی طریق رحلت سپرده و الا سایر  
 امامت نامه حضرت قائم علیه السلام سپرده و دهم حضرت اندلس رسالت آن که خدای  
 ساری بر دولت علی الله علیه و آله خلیفه کردی و از پنج عوده و دوازده وقت آنحضرت پیوسته  
 چهل ساله بود و دهم در روز هفتم آن مولود آنحضرت حیدر بن کواش عبدالمطلب  
 وفات یافته و در دوازدهم آن وقت که آنحضرت داخل مدینه طیبه گردید و هفتم و دهم

از دم خالک پاك پشربا مرتبه آتشا جسته است **میکم** باز دهم جماد الاول است که مولود  
 حضرت سجاد و چشم و چراغ عباد است شیخ طوسی در مصباح دوازدهم آن روز نیت  
 شمرده است مجلس عیسیام ایامی که توصیف آنها درین اوقات است و در فریاد هر یک دو رفته  
 این مظهر انعام یافتن مؤمنین سعادت قرین با هر یک را قشربله عقی و برادر من فریاد  
 عظمی است بخیر این بنده پاك نهاد در ستان عبادی که چنین داند و ملا فیه حیات با بدست  
 و اتمام آن داد که سبکی و تشنگی صیام بر ساخنه برای سفر ناکرین و کثرت آن حضرت  
 خداوندانه بران و بهانه جوی آمرزش بندگان عز و شانه جمله دوزخکان این باور عاریت نشتگان  
 این که چگاه یاد تبتی نقی و شرف روری بفضل و کرم خود یاری و در داد ک سعادت هر که در عبادت  
 بتوفیق و عنایت خود مددکاری نماید بحمد و ثناء و الحمد صلوات الله و سلامه علیه و آله  
**عجل هفتم** در ذکر فضایل عمر و حج کان یزیدان خوشترین مصداق حیات است بخار و یار  
 دوزخ و این بهترین و خیر یوم لا یفیع مال ولا بنون است آنچه سیاق مجالس این باب که هر یک  
 در عبادت است بحسب ظاهر مقتضای آن بود که در دوزخه یزید کان هم از عمر عباد است بحسب  
 نگارش و فضل و فضل آن گزارش یابید و لیکن چون مقصود درین باب بیان مصارف عمر است  
 و نه ذکر اذن مصارف مال است ذکر آن درین باب چندان مناسب نیست و مع هذا و باب  
 اول در مجلس فرم بخار و مدح جوید در عباد مصارف مال شمرده و مسالت بیان آن سپرده  
 شده است لهذا نام نامه عزیزت و اذان وادی یافته و در منبر ذکر فضایل عمر و حج میباید  
 و بختی و دوزخمان قلم را برین پایه باد کلیه ستادای حق این مقام کشیده انشاء الله تعالی و این شیخ  
 عینی بخدی خوانی و توفیق کرم و قنار و خوی فشان که تباری کرد اندر برافقان عربات  
 شناسای و کاهی و طافان کعبه معرفت حجاب آلهی که نوادی و ولایت عاوم دینی و با  
 بقدم شوق وادی نوادی و کاهی و با معالمت اهل بیت اطهار این باب الشلم تسلیم  
 وافر مسجد الحرام دین مبین و دوازده امان بدست تحقیق بدست آورده اند











کویا که بداند و گفته اند که هر کس بعد از حج که خواهد گذارد در روز بیتک گفته و منقول است  
که بعد از آن حضرت خلیل الله در آن سیارک بدعا گذارد و حق امت پیغمبر ماصی الله علیه  
باین گفتار حاجت آثارش منقطع شود که اللهم من حج کون شیع امة محمد علیه السلام علیه و آله  
تفجیع یعنی الها هر که که کند این امت محمد بنیشر او را من حضرت اسمعیل عا و اولاد ما حاد  
هاجر امین گفتند بعد از آن حضرت اسمعیل عا که که اللهم من حج کون کتاب امة محمد  
علیه السلام تفجیع یعنی الها هر که که گذارد این امت محمد بنیشر او را من و حضرت  
ایهام و هاجر امین گفتند و بعد از آن هاجر است بدعا برداشته گفت اللهم من حج کون ذی امة  
محمد علیه السلام تفجیع یعنی الها هر که که نماید از آن امت محمد بنیشر او را من و حضرت خلیل  
و اسمعیل امین گفتند و شاک نیست که جناب الهی بفضول و کرم نامناهی عا و اولاد چنان بیگنا  
مقرر بدارد بخواند و در هر چه حاجت را از مردود بدعا و آیت روحان است عفو خواهد  
فرمود و مقام ایهام که مذکور شد عبادت از نسکی است که آن حضرت در وقت ساختن خانه  
که به بیجه دست در راه بود وقت شانه کردن موی سر حضرت اسمعیل زیر پای می گذاشته و آن سگ  
نفس فدهای ببال آن حضرت برداشته چنانکه انشاء الله تعالی بتفصیل مرقوم می گردد دیگر  
الایات کثیره البرکات قرار داد که بندگان سرپا عیسایان را بخطایه امن و امان غفلانی خواند و آنرا  
عزم های کارن خیر نیست را در هر چه طلب حاجت حج سبک و رخصتی می کرد اندک و نه فرمود که  
است که در سوره شریفه اویا نیست و حاصل حق آن ایست که بکریه بسوی الله تعالی و پناه برید  
عجبت و او که کافران حضرت مقتدره باقریه عامر و بیست که در بیان این آیه فرمودند که حج  
کند بسوی خدای عزوجل این مستفادی کرد و گذاردن حج در زمان عصایان جزای ستمات  
پناهی از عذاب و کمال مروری است که بکریه کاهی که چون بآن ملتجی شو بکنایه است مغفورت گشته از  
سخط و غضب جباری امان می یابد چنان که در بیان اولیات دین متذکره دارد و بین اعداها  
و آله اخبار و آثار و آیه بر خیزد که هر یک بای خستگان درددید و کلامی دعا می شود و منته

و بر غایت که آن بستر نرم و راحت و تن آسای و صیحه بدست است و در کتب معتبره حدیث از حد و عصر  
زیاده و فراوان این فوائد از عبط دانش اعیانه صادقین و بر و اید صحیف و سبیل مصنفین  
می آید چنانکه نظر تا قبل کار بر و عا قناده است منتهی آن که در اطلال این اوقات  
که چند و بیان نام برشته دفعه تواند کشید سزاواردی کرد و دفعه ان مردم خرد پیش آنکه در هر  
مقام پای اندیشه فرموده نظر جز باین دایره نمی کشد و داشت از صاحب خوشان آنکه این  
باز در هر روز شای چاره و مدد بدیده بصیرت چشسته کور کورانه و سرری در سنگند الله عز  
و جل و آله و انوار و نوری و انجمه آن اعتبار هدایت آثار خبر شوق آورده و روح پرور حضرت  
سیدنا خیار است صلی الله علیه و آله که مردی از اصحاب برادران مخاطب ساخته و به بار خواست  
وی نفسی در تقابل عمر و حج برداشته است معقول این مجمل از در کتاب شریف فقیه  
و محققان آن ایست که حضرت سیدنا ام و قبله خاص عام صبا اصحاب خود نماز صبح  
گذارد و بعد از آن بایشان شسته حدیث می کرد تا آنکه آنکس طلوع کرد پس بایک بر روی  
تا آنکه آن حضرت ماند غیور و مردی یکی انصاری ردی و فقی حضرت رسول خلاصی علیه  
و آله بایشان گفت که بتجفیع دانستم که شما را حاجتی است می خواهید که مرا اذن سوال کنید پس  
اگر خواهید شما حاجت شما پیش از آنکه سوال بیاید بفرموده و اگر خواهید سوال کنید گفتند  
تو خیزه ما را با رسول الله چه بدی که ای کوی و در اقبال گفته تر و از شک و ریب دور تو  
ایمان ثابت و حکم سادند تراست پس سید فرمودند که اتفاقا یا آخا آنکه آن بدستی که تو  
هستی از تو می که ایاد می کنند بر نفسهای خود یعنی دیگران را در غیاب و منافع بر خود اختیار می نمایند  
و تمام میفرمایند و تو فری می بینی از اهل شری و این فقی بدوی یعنی بادیه نشین است شاید  
بجهت دور و دره مجال توقف نداشته باشد یا ایشان می کشی او را مسئله یعنی در نامیدنی که قول  
جواب مسئله او کویم گفتادی سبحان الله این چه مرحمت و اشعاف و این چه مروتی و حسن  
اخلاقت که حاجت گذاری می در صحرای نامتقدم داشته غفارت و بر اینچه انتظار و دروند











که برای سواد برشته می باشد مانند این یعنی جنبه های آن حضرت بود ولیکن بجهت ادان فصلی  
ثواب داند که در سبک حساب است از باب پیاپی آن راه می پیروی و این فقره معتقد است که تفسیر کلام  
حضرت صادق باشد و ممکن است کلام شیخ صدوق باشد و نیز در کتاب اسحق بن عمار  
ایضا همین روایت شده که گفته حضرت ابی عبد الله علیه السلام را که مردی با من مشورت کرد در باب  
چیز دینی و آن مرد صغیر و آن حال و که جماعت بود پس من چنین رای دادم که هیچ نزد آن حضرت  
نرسودند که چه سزاواردی اینک بسیار شوی یک سال است که گفت پس کی سال پیاپی شد و همه در فضیله  
مأکول است که آن حضرت را بر رسیدند از مردی که گنداز جانب دیگری او را نبرد و ثواب  
چیزی هست آن حضرت ایضا همین در جواب فرمود که مرا و است اجر و ثواب دهی و آن مرد  
ی شود که آن ها را او پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عذرا و خال و خاله و آن  
الله و شیخ کرم مراد این که خزانة فضل و رحمت الهی وسیع است که بداند که نمی شود در کمر  
وجود او بسجاست پس در آن تحمل می رود و نیز در کتاب شریف مذکور است که مردی بخندست  
حضرت اشرف سالت علی الله علیه و آله و سلم و حضرت داشت که من مال بسجاست و در شریعی  
باشم که اصلاح مال من و ضبط و نسق آن غیر من کسی نمیکند یعنی بجهت این از حج باز میمانم پس چاره  
مراد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اگر آنرا کنم بوده باشد برای من مثل آنچه آن حضرت ایضا همین فرمودند  
که نظر کن باز گوی و بپوش اگر صدقه که می مثل آن کوه طلا در ده خداداد ریالی اجر حاج را و در کافی نیز  
حدیثی نظیر این مذکور است و آن جناب مقدس جعفری علیه السلام روایت نموده که هر کس حج در دهی  
در حج بوده باشد هرگز برای او صدقه از مردم خرج کند آن را در حق یعنی در معنی که بجا باشد  
و نیز آورده که مردیست که در دهی در حج هفت است از هزار هزار در دهی در غیر آن و نیز گفته که مردیست  
که در دهی در حج هفت است از هزار هزار در دهی در غیر آن و نیز گفته که مردیست که در دهی در حج  
افضل است از هزار هزار در دهی در غیر آن و در دهی خدای عز و جل و این حدیث در تفسیر آن حضرت است  
منقول است و همه در فضیله آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام ایضا همین منقول است که ای کاش که هیچ

نکرده

نکرده و این سخن محال است بآمدن حاج پیر و صالحه که بیدار ایشان و تقطیع نماز ایشان از حج پیر  
که این کار است بر شما تا شریک گردید با ایشان و در این از آن حضرت ایضا همین روایت شده  
که مبارکت علیهم السلام بر حج گزاردن و عهد گزاردن و بر مسافحه ایشان پیش از آنکه التماس  
شوند و این دو حدیث در کافی نیز مذکور است و همه در فضیله ایضا همین آورده که هر که حج میبرد  
مبعوث شود و در قیامت ثوابی حج گزاردن و نیز بزرگوار میبرد و نه مکدر و در فتن با آمدن  
این که در دافعه اگر در قیامت و هر که میبرد در یک روز و حرم یعنی حرم مکه یا حرم مدینه مشغول  
سازد او را حقایق و آمان این و هر که میبرد در میان حرمین گسترده نشود برای او و برای  
و هر که مدفون گردد در حرم این شود از فتن اگر بخواهد این بکمال باشد و خواه از زبان و در کتاب شریف  
کافی و تهذیب نیز که هر یک احکام شرع را بخوبی متین و کعبه دین را در کن دین است از امام همام  
حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیثی منقول است که حاصل معنی آن اینست که کسی که حج میبرد و چون  
شرع حرام را بکوی و تهیه اسباب خود کند که می تواند در پیته چیزی از اسباب خود مگر این که  
نویسد خدای تعالی برای او ده حسنه و تحو که از او ده سیئه و بداند که از او ده درجه تا فارغ  
شود از تهیه اسباب خود هر وقت که فارغ شود پس چون بان شود داخله او بان استیایان مرد باین  
و معنی که بان سوار شود بر نهارد آن داخله پای و نکند پای مگر این که نویسد خدای تعالی برای او مثل  
این تا بجا آورد مساک خود پس چون بجا آورد مساک خود از آن خدای تعالی گناهان گذشته  
او را و در غیر دوزخ و عجز و محرم و محض و وسیع الاقل چنانچه ملاحظه می شود برای او حسنه و نیکو  
نشود برای او و سینهات مگر این که ایشان بویقتی مریکب گناهی شود که موجب عذاب باشد پس چون  
چهار ماه و در نماز و غیره بر مردان یعنی مثل سایر مردان هر که ماه که گذرد و نوشته شود و در تهذیب  
استثناء سینه مویقت که مالک و رشت در حدیث نیست ولیکن در حدیث دیگر آن حضرت  
ابو عبد الله علیه السلام روایت نموده که نوشته می شود بر گناهان چهار ماه و نوشته می شود برای او  
حسنة اگر این که ایشان کند بکبیره و در دهی از کتاب ابراهیم و الا جاعله منقول است که رسول خدا



و فرمود که حج و عمره نفی میکنند و در هر یک از اینها از چنانکه نفی میکنند که کافران را از آن  
 معصومین و عاقلان را و از این جهت است که باید پس گفتیم با حضرت که حجت افضل است یا آنکه کوفت بنده  
 فرمود که حجت افضل است معصومین و عاقلان پس بپوسته زیاد و کم و آنحضرت میفرمود حجت افضل  
 تا رسیدن به بنده و فرمود حجت افضل است و بعد از آنکه بسیار حضرت مقلد حجت علیه السلام  
 حدیثی منقول است که حاصل آن اینست که حج کذا و عمره کذا و قتل کذا بیند یعنی بیه اکامه او کاه  
 و عباد او و ادعیه اندک و کسر مال کنند و از خطای او و کفر و غش او و اجابت فرمایند و اگر شفاعت  
 کنند شفاعت ایشان از حق میسر شود و اگر شاموش کردند فی طلب تقضای حوائج ایشان برود و در حق  
 دوی میزدیم بایشان که امت قبولید و در کافران عذاب منقول است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود  
 که چه چیز منع میکند از آن حج کردن در هر سالی گفتیم عیال یعنی عیال باری و نگاه داری  
 ایشان را از آن مانع است فرمود که چون میری پس گفته کیست برای عیال تو یعنی بعد از نفی  
 نگاه داری ایشان که میکنند براد اینکه خود را در راه انکار و ایشان را بخت کنند طعام کن عیال را  
 سرگرد و دروغن و زبون و حج کن بایشان هر سال یا یعنی که در هر چه باقی مانع باید بود و زیاده مال را  
 صرف حج و ادای سعادتی آن بایشان هر سال باید نمود و بعد از آن ابراهیم بن میمون  
 حدیثی منقول است که محصل آن اینست که گفتیم حضرت ابو عبد الله علیه السلام را که یکسال از حج  
 میکنم و یکسال شریعت من فرمود که چه چیز مانع میشود از آن حج کردن یعنی در هر سال را ابراهیم  
 گفت که که فارغ غیش و نوم برای حج فدای تو کردم یعنی آنکه ثروت شغلا و فرصت آن ندارم که هر سال حج  
 کنم قصدی میکنم یا قصد درم عیال آن فرمود حج افضل است گفتیم پس هر سال درم قصد میکنم  
 فرمود حج افضل است گفتیم در هر سال فرمود که آیا درین دو هزار تو طواف خانه هست گفته فرمود  
 آری در دو هزار تو طواف در عرفه هست گفته نه فرمود آری در دو هزار تو طواف در عرفه هست  
 گفته فرمود آری در دو هزار تو طواف در عرفه هست گفته نه فرمود آری در دو هزار تو طواف در عرفه هست  
 گفته نه فرمود حج افضل است از سیاق این کلام هدایت نظام مستفاد می شود که صدقه هر چند

از دو هزار در هر پیشتر هم باشد فضل و تقاضی حج نخواهد داشت و نیز در کافران عمره نیز باید  
 روایت شده که گفت شنیدم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که میفرمود که یا حج افضل است  
 از هفتاد رقبه یعنی آنکه در هفتاد بنده گفتیم باری نمیکنیم بآن هیچ چیز و هر آینه یا  
 درم که خرج شود و حج افضل است از دو هزار درم که صرف می شود و در عیال آن حج و در دو هزار  
 الحدیث **فصل دوم** در بیان فضل و شرف خانه کعبه معقله و مسجد الحرام و ذکر بعضی از فضیلت  
 و افضله و آن مطابق خاص و عام و آنچه متضمن کلام و متعلق باین مراد باشد از حدیثان  
 این خانه شرافت نشان همین است که خداوند عالم و منزه از آن حدیث حج زمان و مکان عزت شده  
 آن را از حج مکه و آنکه همه از آن آفریده است بخود استاده نموده و از آیات بابرکات در آن  
 مکرر از آن بخانه خود تعبیر فرموده است از جمله در سوره شریفه حج بجهدنا و ابراهیم عا خطاب  
که من بوده است که و طهر بیتی للظالمین و الظالمین قال کعب الشجره حاصل معنی اینکه پالت  
کردن من از آنرا آفرینی برای طواف کنندگان و نماز کنندگان و نیز از ذلیل و فقیران آن اینست  
که جناب سبحان آن باریکت و هدایت و عنایت و در سوره شریفه آل عمران فرموده است که ان  
اول بیتی و فوج للظالمین و فوج للظالمین فیه آیات بیتی مقام ابراهیم  
و من حله کان امساورشان نزول این آیه شریفه گفته اند که چون تحویل قبله از بیت المقدس  
به کعبه معقله شد تقویم پیروز از باب تعجز میکنند که بیت المقدس شریف تر از کعبه است پس  
جناب سبحان این آیه فرستاده رد قول ایشان نموده و وجه رجحان و برتری کعبه را بر بیت المقدس  
 بیان فرمود و معتبرین در تفسیر این آیه چند احتمال ذکر کرده اند و بباریک احتمال حاصل  
 مضمون آن اینست که بیدارستی که اول خانه که موقوف شد برای عبادت مردمان هر آینه آن خانه  
 ایستاد که در مکه است یعنی خانه کعبه بر جای که بسیار گشت و هدایت کننده است هر عالم را  
 در آن خانه است علم است و دلالت واضح و در هر یک از آن مقام ابراهیم است و هر که داخل آن  
 شود ایمان باشد از عذاب قیامت محقق نماید که مبتدیان و اهل بیت خانه کعبه اهل بیت زمانیت



و بعضی اخبار نیز می نماید نیست و گفته اند که ممکن است که مراد اولیت در شرف باشد پس حاصل  
معنی این خواهد بود که شریفترین خانه که برای عبادت و وضع شده خانه کعبه است و بگوید و بقول  
دیگر موضع مسجد الحرام است و بقول دیگر مکان خانه کعبه است و لفظیکه در اصل لغت آنجا  
و معنی کوفتن نیز آمده است و تفسیر مکه یا مسجد الحرام یا مکان خانه کعبه باین اسم بقول بعضی از  
معنی آن است چه خلائق بدان از دعاهای می نمایند و بقول بعضی از معنی بیست و چهار  
ی کوپیدن چهارم را که قصد تحریک و اعتراض می نماید چنانکه بر احباب قبل و غیر ایشان  
واقع شده مرقوم میگرد و این خانه مبارک است یعنی متفقین خدایت و مستانم بر کائنات چه  
طائفان و عاقلان آنرا بدلائل اخبار شریفه از میران آن در دو عالم و شرف و یداده دیگر دوی  
پیشانی و عسرت فی بینند و در بعضی از عذاب الیم جمیع عذاباتی که در صدمه چنان برسند  
که است جاودای نشینند و گریه و زاری و آفات استیفات بیان است که با کسی سؤال نموده  
که این خانه سبب هدایت است در جواب فرموده که بدان دلالات و اختصار روشن هست که چون  
عاطل بظن را تا ندانند بدین حق و کمال خدایت خلل و فساد مطلق برود و آن آیات بتیات مقام  
ابراهم است که عبارت از سنگی است که نقش قدم حضرت خلیل گرفته و پای آن حضرت تا کعبین  
دوران فرود و در یمین است متعادلی با وجود کثرت الای محفوظ مانده و بعضی گفته اند که مقام  
ابراهم با آید و پیشه است ولیکن از باب سبب الفقه و در تعظیم میزنه چه می آید نیست چنانکه  
در کعبه از ابراهیم کان گفته اند و قول دیگر اینست که آن آیات بتیات مقام ابراهیم  
منکوشه و باقی مطولیت و همین احوال معنی برینست که مقام ابراهیم را عطف بر آن  
آیات بتیات باشد و گفته اند که عقد است که مقام ابراهیم عطف بر آن آید لایمکه باشد  
و مراد از آن مسجد الحرام باشد چه معنی این خواهد بود که مسجد الحرام مقام و مسکن ابراهیم  
بوده و این نیز آن شرفی دیگر است بتیات المقدس و سایرین آیات بتیات حجه شریف و ظهور  
دران معنی را مکتور گردیده است از آنجا که احکامات صاحب قبل و امثال آنست چنانکه در فضل

پیش

آیه انشا الله تعالی مقرر میگرد و دیگر از فضل و شرف این نجس مقام لازم الاحترام  
اینست که جناب سبحان جل شاناه آنرا قبله عالمه ساخته و قلاده تکلیف و توبه باطنان شریفه  
بر اعناق خلق آفاق انداخته و در سوره شریفه بقوله فرموده است که قد رزقناک و بحجرات  
فی السماء قالوا لیک قریه که رزقناها کقول و بحجرات شطرنج السجده الحرام و حیث ما کنتم فقولوا  
و جوه که شطرنج در دقیقه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از بیست و سه سال  
در مکه و نوزده ماه در مدینه دو بهشت المقدس نشان دادند و بر قوم یهود و انجسرت را شرف  
نموده گفتند که قریه قبله ما فی آن پنج کزین زمین سخن بسیار غمگین و حزین کردید پس در  
بعضی اوقات شب بیرون آمده و روی خود را طرف آسمان میگردانید و این همانا حرم  
انشاء بود که شاید ندانند نماید و بدان باب حکمی آورده که ظاهرش بر پیش بآن آن سر نشسته  
آساید و گفته اند که خاطر انوار و کشف و شفاء بود باینکه قبله کعبه باشند یعنی که قبله  
وی ابراهیم را و او عذره تحویل قبله فرموده و در انظار انوار و عذره و نزول وحی بدان  
باب توجه بجانب آسمان میفرموده بر هر قلندر خلایق و پیچون باز از این آیت عنایت مشهور است  
رسول خود را بحصول و وصول گردانید پس تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الحرام خاطر مبارک  
از انوار حق آن قوم عدالت و جوار رحمت و حاصل ضمیمه آن بقول بعضی مفسرین نیست که کاهی  
می بینیم که دیدن روی تراز در حجه آسمان یا سوی آسمان یعنی در انظار و حی پس می آید میگردانیم البته  
تواضعی که موصی و دلخواه حق باشد پس چنانکه آن ای محمدر روی خود را بکعبه مسجد الحرام در هر جا  
که باشد ای سیدگان پس گردانید و روی خود را بکعبه آن اولی حجه دلائل بر تعظیم و تعظیم  
و اشدت رضای خاطر آنش و خطاب با جناب نموده و بعد از آن برای هر کس حکم و  
شرکت عامه و مکلفین دران خطایه بلفظ جمع ادا فرموده است و این حکم در ماه رجب بدو ماه  
پیش از عذره بلند نازل شد و بنا بر قول شیخ صدوق در وقت نزول یافت که سید ما را و پیشوا  
صغار و کبار صلی الله علیه و آله دو رکعت از نماز ظهر گذارده بودند که حیرت ایشان را نداشت



این آیه را بخواند دست و سر کند و می بیند که گنج حجاب که به کوه ایند و هر که در قفای آن حضرت  
بود یعنی کشاکش که آن مقتدای عالمیان افشا کرده بود نه بجا می دو حجاب که به نافتند تا آنکه  
مردان بجای آن بودند آن بجای بود آن شفا فرمود پس از آن نماز و بیت المقدس و کثر آن در  
بکعبه مقدسه که داده شد و این خبر عیسی بدان صاحب مدینه در وقت که اهل آن در کعبه  
از نماز عصر گذارده بودند و بسیار ایشان نیز طریق فاسق پیروند و بدست و در کف آخر روز یکبار  
معقله ادا نمودند و آنجا را از جهت عیسی در قبلین موسوم کردند و شیخ طوسی طایفه در  
صباح کبیر فرموده که در روز پانزدهم رجب تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه شد و مردمان  
در نماز عصر بودند پس از بیت المقدس و حجاب بیت الحرام کرد اینند که پس بعضی از آن نماز در  
بیت المقدس بود و بعضی مرد و بیت الحرام دیگران در تایل پشیمان بیخانه و بعضی از این کتاب آری  
بنده کنایه آن استخوان خورده و مطیع و عاصی را از همه جدا نموده است یعنی آنکه بکلمات که گفته الله  
أَحْمَدُ سَائِلًا لَكَ بِرَحْمَتِكَ أَنْ يَقُولَ إِنَّ اسْمًا وَهِيَ لَا تُفْتَنُونَ إِلَّا أَخْرَأْتَهُ حَقَّ تَعَالَى وَدَعَلَمُ جَلَّ تَعَالَى كَافَّةً  
مکلفین را از مردودن با انواع امتحانات و متن ساخته تا تحت بر هر که تمام گشته هرگز لغت و  
اعتقاد و فرمان برداری خود داده و مرتعیان کا و بیله در وقت جزای اعمال را هر حرفی مانده و از آنجا که حج  
بیت الله الحرام هر که استطاعت و توانای داشته باشد مکلف است که بر یا صحت سفر و بدلیم و در آن  
دوره و بعضی تشییع فرزند و قطع مسافتهای و در روز بگذرد نهاده خود با تمام و لجه الحرام  
و سائید و لطوف و زیارات آنجا که جبر است خود را محقق و صبیحه اعمال را عالم حسنا و مو  
ساخته خود را در سلسله و قیامان صادق و مخلصان با زبان و اوقاف مستطیع گرداند و خداوند  
حکیم عز اسمه که برای قنات نم بود و سنوات در صحرای هستی عقایدی حکمت کامل او و بها  
وجود و وجودی و حقیقه مکان سیر کرده با عین قدرت شاملها و است قادر است که راه کوچه  
از هر جانب را سر کشد آباد آنکه که خلایق بر او ایهت و آسان روند و عاقبت کعبه مبارک را از یاقوت  
و در مرد و امثال آنها آفریده لطافت آنرا با عینا و لبستهای نهفته و چشمه سارهای نهان از دل

و داساد تا هکسان بشوید و در غایت شاد و تمام متوجه آن خجسته مقام شوند و لیکن چنین  
نکرده بلکه راههای آن را از هر سو که میسازد باهای خشک و خشک آوید یا های در پی خود  
و خطر ساخته و خندان آن خانه سعادت بقیان را از سنگ و کل و تکلفی و زینتی پراخته و  
و آن را در میان کوهستان دوست و دود خانه خشک که گریه و گریه در سوخته ابراهیم  
وصف آنست بنا فرموده و اینجمله برای اینکه امتحان صعبتر و دشوار تر باشد و از آن خلوص  
نیتهای و صفای طوایف بهتر و درت ظهور یابد و باقیان طبع و عاصی آن همه بیشتر بوضوح  
پسوند و اصل این سخن متین صمد قرین مقنن این خطبه بلیقه بالغه حجاب مقدس است و این  
و بر روی این چراغ دین و دل فرود بیا آن پیشوای دینا و دین علیه السلام است که در کتاب حج کافی تفصیل  
بیان دانی صحت ذکر یافته است و نیز آنکه این اوراق با براد آن مرتبه نکرده و در کتاب  
و کتاب شریف نفی و کتاب تو حیدر مدد و فی ان عیسی ابن مریم بر من منقول است آنچه حاصل آن  
اینست که آن ای العوجا شاکر ان حسن بصری بود پس از آن حق حیدر مغرور شده یعنی از منبر  
اسلام بیرون رفتن بسیار با آن ملک بودی و نهاده و او را که در یکدند او را که مذهب صاحبیت یعنی  
حسن بصری که شایسته و در چیزی که اوصالی و حقیقی ندارد داخل کردیدی گفت که صاحب من محاط  
بود یعنی عقاید نا بهم خلط می نمود و در هیچ قولی و اعتقادی ثابت قدم نبود که می بقدره قایل بود  
و که می بجزیر تنی نام که او را اعتقادی و مذهبی باشد که جان قائم کرد و پره و نبات قدم و در بدنه و این ابن  
ای العوجا که آمد برای نکاح بر کف که میسکند و آن بدنبانی و فساد ضمیر با اعتقادی که داشت  
علما اجماع است و سوال جوابی را که او بود و از و نفرت می نمود پس بخندست حضرت  
ابو عبدالله علیه السلام آمده در پیشاچی از امثال و اقارین خود نشست پس گفت که یا ابابکر  
الکلبی الکلبی که امانات ابیعی آنچه در هر مجلسی کنند بمنزله امانات است نزد آن  
مجلس و امانت داری آن اینست که پرده بران پوشند و در پیشای آن نکوشند و کسی که شرف دهد  
لا بد است که سره کند یعنی خانه خالی در دل دایم و از گفتن آن ناچادم آیا الان میزهی مرا که سخن

غیر



ناید و هر که

که هر روز سخن کن گفت تا چندین خرم را گوید یعنی برگرد این خانه کردید چنانکه برگردن  
جای کوفته آن میکردند تا چندین پناه یابان سنا که چون حجر الاسود آوردید و این خانه با حجر و کل برافراشته  
مشاه و احکامات کینند و چنانکه شتر در وقت رسیدن هر ده می کنند یعنی میبند و در بر می بند برگرد  
آن هر ده که درین فکر و تامل غایب میماند که این فعلی است که یکبار پنداده و قرار داده است آنرا کسی که حکم  
و صاحب نظر نیست یعنی حکمران و رعایت لشکر و فایده بران مغرب نمیکرد و پس بگو جویید  
و صاحب بدست کسی که تو بر این کار و بلند کانی و پدیرت یعنی چشمه اساس و نظام آن بود پس  
محیط علم و کار و مشی که اهل کفر و ضلالت و فتنه و فساد و شیطان و اهل آن سرکشند و پیغمبر  
که اهل یابان کون منقطع و شبهه و اهل و بسیار آن به خستاد سعادت ایمان و فیض یطی باین  
مضامین دلشاین مستقیم کرد ایند که بدست کسی که الله تعالی او را کرده و چشم دلش را گور کرده یعنی  
نظر عنایت و توفیق خود را و باز کرده و محذولش ساخت حق را فقیل و انوار و می شمارد و آن بکام  
جانش خوشگوار و شریانی آید و شیطان متوکل امر و صاحب اختیار او کشنده او با باخورد های گشت  
و از وی که اند و این خانه الیت که طلب میکند کرده است خدا تعالی بوسیله آن را خلافتش را از آمد  
و همان بر او عایشان داد و آمدن بآن برای حج و طواف پس خیرین نموده است ایشان را بر فقیه  
و زیارت آن و گرد آید است آنرا محل و جای بهجریان خود و قبله برای غان کدگان برای او پس آن شبهه  
از دعای او و عایشی است که میرساند با او میز شاد

خالق کرده است الله تعالی بیشتر این کرم زمین بدو مناسبت پس سزاوار کسی که اطاعت او کنند  
در آنچه بر نهاده و بر او نایستد از آنچه الله تعالی کرده و بران و عید و فرموده الله تعالی است که ابداع کتب و کتابها  
و صورتی است و این روایت طریقی است و از آن بهمین قدر که مناسب این مقام بود آنرا خاسته شد  
دیگر از جمله لایزال و شواهد و فیض القیامه شرافت قوا و آنکه صاحب مقام امیر المؤمنین در آن  
تقدیر یافته و بر توفیق سعادت آن هر چه رسیدادت از پست الشرف این خانه فیض بینا بر شرف و

غزیر علی

غزیر علی امکان نافته است و کیفیت آن روایت یزید بن محمد که در آن شیخ صدوق طلب نامه و بیسار  
از کتب و عتبه مذکور است و بدینگونه است که یزید بن قعق مذکور گفت آنچه حاصل آن ایست  
که من با عتبات بن عبد المطلب که در حجاز بنی عبدالمطلب بود و بر ویستاد الله تعالی فرام نداشت بودیم که با کمال  
فایده و پست اسد و الله تعالی ما جلاله امیر المؤمنین علیه السلام آمد و با آنحضرت نده ماهه حاصل بود  
در یونقستان و با آنکه در فاند که فتنه مناجات کرد که یا رب بدرستی که من ایمان آورده ام بتو و آنچه  
آمده است از ذوق و پیغمبران و کتابها و بدوستی که من تصدیق کرده ام بکلام جلال خود را با هم  
که بنا نموده است این بیت عقیق پس عقیق آن کسی که بنا کرده است این خانه را و بجای یزید بن محمد که در  
شکر من است که اسات کئی و من نایبیت من این یزید بن قعق گفت که پس بدیم خانه کعبه را  
شکافند و از پشت قاطعه دندان داخل و از نظرها غایب کردید و دیوار بهم آمد و خواستیم که فعل  
دو و بشود یعنی برای تقیید حال او و از شد پس دانستیم که این از امر خدای تعالی است بعد از آن پیغمبر  
آمد روز چهارم علی اختلاف الشیخ و امیر المؤمنین علیه السلام بروستی بود بعد از آن و هر دو که  
من فضل او ده بر هم شدم بر توفیق که پیش از من بودند چه بدرستی که آسید بخت مزاحم یعنی در  
و عیون عبادت کرد خدا تعالی پنهان در وضع که دوست عید داشت الله تعالی که در آنجا عبادت  
کرده شونده که از وی اصرار و بدوستی که مرید بخت عمران حرکت داد و درخت خرمای  
خستاد مشاه را بدست خود تا آنکه خویشاوندان رطب تان و من داخل بیتا خرام گشته این میسرا  
بهشت و از فاق آن اکل نمودم پس چون خواسته که بازون آیم هاتقی بمن ندا کرد که یا فاطمه این کرد  
علی نام کن چه او علی یعنی بلند مرتبه است و الله تعالی که علی اعلاست میفرماید که بدستی که من  
اشفاقا کرده ام یعنی بر آورده ام اسد او را اسد خود و عذاب کرد آینه ام او را با او بخود  
و دافق ساخته ام او را بر خامض علم خود آنکسی است که میشکند بتنازاد خانه من و از آن  
مگوید بر ارم خانه من و تقیید پس و تنجید میکند بر این خوشتر کسی که دوست دلداد او را  
و فرمان او بر وی هر کسی را که دوست من دارد او را و او را میگوید و در حجر التابعت بعد از آن که این



خداوند متعال ارادت او  
و نسبت آن بوی الهی

[illegible]



بدست ابراهیم او وضع بدست او شد و دست او را بر دست ابراهیم نهادند و ابراهیم را از شرکین باو بود  
 غلامی که در کعبه کین انگار آن نموده است و ملحق آن حکایت بادایت سراسر هدایت اینست که یو  
 یکسوم هر روز بر صبح حیدری که از کعبه و منار علی و از قریب بجای پادشاه حیدر در ولایت  
 بین قلی بود و چون اهل آنجا دادید که بر یادت کعبه مشرفه میشدند و فتنه عصبیت جاهلین  
 برین داشتند که خانه کعبه ساخته و منار بر یادت آن خواند که راست خانه ادا آخته شرافت  
 بنیاد باین وسیله بر طرف ساخته و یادت آنرا موقوف کرد و آنرا نداشت که عزیز کرده حق  
 باین که های اهل لیل و حیر و بنیادش را آبی بنیادهای چیت اندیشهای واهی خلل پذیر میکرد  
 پس کسی که کعبه ایست ازین کلیه ای که ساخت و بجزیه تهریب ظاهر بیند او در دوران  
 خانه حلالیت بنیان بر دو جواهر تصحیح بعضی مصحح کاری نموده برید آن و تهریب طوایف  
 خلایق مطلق آن برداخته و بجای نوشت که من کعبه چینی بنام تو ساخته ام که غرض  
 چنان شهرت یافت که کاه خلایق از کعبه دیگران گفته بر یادت آن خواهند داشت بجای این  
 خوشحال گردد بدو و تخمین این اماره نموده و بر سهولت عوالم کرد اینست آنچه مودی ازین کانه که بنام  
 خانه ساخته و بدست مجاورت یافته بود شیخی از اینجاست آلوده و فراموشی کنان در اطراف  
 منش و طایع خلایق از آن منفرد گشته بود و باغ ابره ناپاک خورد و بقصد انعام که عزیزیت  
 تهریب پست الحرام گدهم بیکان حیات خود قلم ابرام افشرد و بعضی سببان حرکت و  
 آن بدست شریفین که ذکر نموده اند که مضارقه در ساحل دریا کلینک داشتند و چون از قریب  
 و در سفری با آنجا رسیدند در محلات نزول نموده بعضی از ایشان بجهت حاجت کشی از وقت  
 و بعد از آن غل باو شرازه چنانکه از دمان کلینک آنرا خنده پاره ازان سوخت بجای ازان  
 و اقامه آتش در نهاد افتاد و با آن ابراهیم را تهریب کعبه و منار و فتنه و بر تفرقه  
 ابراهیم با سپاه ابویه و قلی محمود نام در عظمت ما را نداشت که در وانه شد بعضی که نماند  
 هشت میل راه داشت و بعضی دوازده گفته اند و بعضی هشتاد و بعضی هزار گفته اند

مانند

و این  
خداوند

نکته

گفته اند که فلان حکمی تابع محمود بود و ندک چون او رفت همه رفتند و چون ایستادی همه  
 ایستادند و هر روز و بوی آن بلاد عرب که رسید هر که بقایا او بیرون می آمد جنگ کرده  
 غالب میکرد و بدین چون بکوه زیلک شد آن بدست لعین فوجی عظیم از لشکر شقاوت قرین  
 خود جل کرده پیش فرستاد که مکمل اندازند و بنیاد غارت آن فوجی بر دارند و از جل آنجا بشارت  
 بر دهند شازان عبدالطلبی سفید بود چون این خبر رسید عبدالطلبی سید زنده ابره رفت و  
 آمدن عبدالطلبی با هر چه در دست و در راه از علو شان و جو مکان آن سید و عرب  
 شرافت و کرامتی در نسبت و حشمت و ساختن و ریا و شانس آیدند و در دوازده روز  
 عبدالطلبی با مجلس شاد برده تعظیم روی کرد و مراسم اعظمی و اکرام بجا آورد آنگاه بجز از پیش  
 که از واکند که بجاه کلام و چه ملاحظه در عبدالطلبی فرمود که ملازمان ملک شتران  
 مراد و اندی خواهی که امر کند که بمن باندند ابراهیم متوجه اصحاب اهل مجلس خود گردید و گفت  
 که ایفر در پیش تو می نیرک ایش است و من آمده ام که خانه را که عبادت کند خراب کنم و ای  
 میکند و درخواست می نماید که شتران و برادر هانم بدینند که اگر این نوال میگرد که دست از حق  
 کردن بختان بر دلم هر آید قبول میگردم شترانش را از دهن عبدالطلبی بترجمان رسید ملک  
 چاک گفت ترجمان ویرا ازان اخبار نموده عبدالطلبی گفت که من صاحب شترانم و این خانه را خالده  
 که حفظ آن خواهم نمود و منع شتران را نخواهم نمود مرابان کاری نیست پس شتران را باز دادند  
 و عبدالطلبی بکشت و در راه گذارش بر وین محمود نام که ملک و شتران داده گفته ای بجهت اونی  
 که برای چه ترا آورده اند فی الجاهل غارت کرد که بدین عبدالطلبی بجز خود ملجعت نمود و گفته اند  
 که اهل کربلا تمام فراری و در کوهها متواری شده اند و بدین عبدالطلبی حکایت حاجی باو گفت  
 بود و شبیه بن عثمان که حجاب بیت سفید کسی در کمانده بود چون صبح شد سپاه که راه رسیدند  
 رویه با سپاه ابویه و قلی محمود نام در عظمت ما را نداشت که در وانه شد بعضی که نماند  
 هشت میل راه داشت و بعضی دوازده گفته اند و بعضی هشتاد و بعضی هزار گفته اند



پدر و نوزاد و عبد المطلب بعضی از او را خود را فرود که فلان کن و تو بین چهره و پندار و نیت و نیت  
و حسن اعتقاد آن سید پادشاه را از آن فرود بود که برت کعبه داشت و در آن شربت و خرچ چشم انتظار  
بله و خرچ و دوشه هم برده بغیر و لطیفه غیبیه دلخواه و رسیدن اعانت عیالی از آن دوگاه عاجز  
پناه کردنی توقع عافیت داشت پس آن شخص بر قله کوه دینه نظر کرد و گفت شیخ از جانب دریا می بینم  
عبد المطلب سید که با صبر و استقامت و قوامی کند که شخص غایبی گفت نه ولیکن نزدیک است که قوام کند  
پس چون آن سیاهی نزدیک شد گفت مرغان بسیارند و نیستند که چه مرغند و هر کدام سبکیزه  
که با سرانگشت محاذانند باز نزدیک آن عبد المطلب گفت که عبد المطلب قسم که این مرغان قصد غیر  
اینقوم ندارند یعنی بفرمان خلافت و وحش و طیر را مملکت حبیبی را عاقبت بخیر می آیند  
و بعضی گفته اند که مرغی سه سبکیزه یکی در ستاره و دو در چنگال و سبکی بر ماله بر سر بود  
و بعضی گفته اند که بر سر یک از عدد بر بود و کو چنگ از خود بر ماله بر سر مرغان می آمدند تا هر یکی بر بالای  
سر ایشان جمع شدند آنگاه سبکیزه بر ماله بلایان فرود می افتند و هر سبکیزه بر فرق یکی از ایشان آمد  
و از درش بیرون رفت و گفته اند که اگر بر ماله خودی خرد و سوزن آن گشتی و اگر راستنوی  
آمدی در دم شکستی تا هر یکی بدینگونه هلاک گشته جزای خود یافتند و از آن راه این پناهی و فرادی  
فکر گشته به سفر شرافت لایزال که برای خبر بدین جلا و غلبه قیامی چیست و روزی هفت  
و نماند و در حله کریم و نماند و بدید و خود تمام مرغان را با سبکی که نامزد او بود همه جای  
او می پرید و میرفت تا بر تو بخواهی رسید و بعضی گفته اند که آن دریا بره بود و چون بیادگاه می رسید  
دل آمد و صورت واقعه را بهر سخن رسانید تا آنکه از وی عجب گفت چگونه مرغان بودند که بسبک  
روز مرده از آن هلاک نمودند و در وقت آن مرغ بظهور می آمد که گفتای ملک این مرغان آفت است پس آن مرغی  
که برای او پناه داشت بر روی انداخت و در نظر تماشای جان پلید او را نیز در دکان حجیر ساخت  
و خلافت خلیل علیه السلام در سوره شریفه فیل مجلی ازین واقعه حیرت فری عبرت و پندار  
هوش عالمیان رسانیده و در آن غفلت آید با این کلام هدایت متذکر قدرت و عظمت کرد که عو

و سلطوت قیادی خود کرد ایست بسم الله الرحمن الرحیم المزکف فعل بک یا مصلحت فعل  
که بر هر و لشکر او باشد تا آنکه از دست بکشد و مکر ایشان را در جلا و دینا می بیند و پندار  
بود که کعبه را بسجده کنند و کعبه خود را در کعبه کنند و قیام باطل ساخت و فرستاد ایشان  
و رعایا بر حال کج و کج و قیام بود و نه می کردند ایشان را بسجده که عبارت  
از کل سبکیزه و آن معرب سبکیزه است یعنی چنین سبکیزه یا ایشان را نداشتند پس  
که این دخل و خور قیام ایشان را که سعال غله که در و با آن خودده باشند و این که این از آن  
و در دم شکستن بعضی از آن نام ایشان است که حاصل آن قوم سپیدین شقاوت قریه از آن  
جلا می باخته خلا شایسته سبکیزه می گردیدند و از تنه می زدند که در کل بد طینتی  
گذاشته بودند و باطل آن سبکیزه عاقبت حاصل عقوبت لهم کعبه می آید که در دیده  
و این واقعه عجیب که سبکیزه را از اجل تضایل و بحال حرمستان آن اول دلایل است که از آن عجب  
قاصد که بر سفره حاتم کعبه واقع و آن نیز بر فضل و شرف حرم الهی حجتی قاطع که دیده آنست  
که وقتی بنیاد شاهین ناز بخت و غلای و غلای و غلای که کیش شرافت اندیش ازاده نمود که  
که بر سر مکه آمد و اهل آنجا قتل و فرزند آن ایسانا اسیر نماید و بعد از آن خانه کعبه و عظمه و پیران  
سار و چون این عزم و با خود تقصیر داد و هر چه پیش از چشمه افتاد برآمده بود و کوناش افتاد  
پس از قتل و هوشه و نماند آن زمان تفلیش نمود که با سبب ابتلا من باین بالچه باشد گفتند  
سبکیزه غلبه می غیر از آن که که می چه مکه حرم خلا و کعبه خانه خلاست و سبکیزه که  
ذرات ابراهیم خلیل خداوند گفت داشت گفتند اکنون چاره این و بیرون شدن آن چاره  
افتادیم چیست گفتند چاره این که باطن خود را از آن آدمی و دانی و خلافت آن پیش نهاد حاضر  
سازی تمتعت خود را تغییر داده روی از آن اراده ناه و لب خلافت مآب یافت و بعد از  
کامله خلافت را بپذیرد و پندش پذیرد که نمای وی که از چشم خانه برآمده و بر روی آن چشمه می بیند  
خود را گفت از چنان بلای صحت و عاقبت یافت پس بسم الله الرحمن الرحیم که چشم خود



و مدینه در روشن و شرافت و مکنات پدایم مروه من گشته جمعی که او را بن داشته و از راه پیش او  
 گذاشته بودند همگی با قتل رسانید و بعد از آن بمکه آمده خانه کعبه را جامه از قطع پوشانید  
 و سی روز هر دو صد شتر گشته خلاق را طعام نمود حتی اینکه کاهها را آن طعام برده بر سر کوهها  
 گذاشته تا که سیاه خود دهند و علم یار یختند که وحشیان چرند و چهل این دو حکایت سرای حضرت  
 هدایت دیگاف و فقیه هر دو مذکور است و شیخ صدوق را بعد از ذکر این دو واقعه فرموده است  
 آنچه محققان اینست که اینکه خواجه خانه کعبه را خراب کرد و برو غضبی و بلای نازل شد  
 چنانکه بر تیغ و صاحب منزل نازل شد باین بود که عرض اصلی او خراب کردن کعبه بود بلکه گرفتن این  
 زبیر بود که پناه کعبه بود چون این زبیر صند صاحب حق یعنی امام زمان بود خلایق را  
 خواست که بر موهمان ظاهر بکارند او پناه نداده و حمایت نکرده است پس ملامت دلا که خانه  
 برو خراب کردند و علم را از شیخ بزرگوار این سخن اینست که بر تجاج خودش یا بر لشکرش بلای  
 چنان که ایشان را از حرکت باز دارد واقع نشد و در کاف و در حدیثی طویل مذکور است که اهل  
 شام آمده بر کوه ابو قیس مخفی نصب کردند و بعضی را خراب کردن کعبه بپس الله تعالی امری  
 مانند بال مرغ برایشان و آنان صاعقه برایشان فرود آمده هفتاد مرد که با طریق مخفی  
 و حوالان بودند سوخت و مراد اهل شام ظاهرش اینست که لشکر تجاج باشند چه اهل تاریخ  
 نیز ذکر این نموده اند **دیگر** از غریب سوانح که آن نیز بر شرف خانه کعبه دلیل روشن و واضح است  
 آنست که کشتی حضرت نوح عداد و قبی که حواریان غضب و سخط قرار داد عالم گیر گشت و  
 و طغیان آب نقش هستی عاقله کما مران هلاکت مآب را از صحنه دور کرد و شسته از قتل احوال  
 در گذشت و از پیش قدرت کامله ربان یکران که موجودان کشتی را بنایانه امواج هر خطه جوی  
 می ساخت و معلم حکمت با نغمه سنجی آباد بان هبوط بیا ح هر ساعت آنجا باقی می ماند و در خلال  
 این احوال کشتی بیکان کعبه معقله رسید بر کوه آن طوفان کرد و در میانه صاعقه مروه نیز هفت بار  
 سوزید آورد بعد از آن بر کوه جودی قرار گرفت و وقوع این امر عجیب از انچه صادقین علیهم السلام

مناظر و در کتاب شریف کافی و فقیه هر دو مذکور است و در کافی حدیثی دیگر نیز از حضرت  
 مقدس و سوره علیهم دعایت شده که حاصل آن اینست که کشتی نوح بهمه آن الهی طوفان حمله نمود  
 و روقتی که زمین در آب فرو رفته بود بعد از آن آمد محقق را بای که عقی می آمد و بعد از آن  
 بفرمان الهی بر گشت بر کرد خانه طوفان نساخته ممکن است که کشتی بفرمان و مشعر این دو  
 باشد و ذکر آن در اینجا بیش بجهت ظهور آن شده باشد و حضرت نوح با جمعی از مؤمنان  
 که با او در کشتی بوده اند بایکدی در اوقات سعادت حج نموده باشند از خوار و عبادت این  
 فرشته بنای با سعادت سجده کردن آنست در شب ولادت حضرت سید کائنات صلی الله  
 علیه و آله مفصل این محال آنکه در شی که آنجا بود اشراف محمدی و آل مشرف ولادت با سعادت  
 می یافت و غیبتان زمان فائز با آن چراغ خلائق از ظلمت غیابت نور و صفای آنست  
 عبدالمطلب را خانه کعبه بود و مرتب بعضی از آن خانه فیض بیان می نمود تا که لایق چهار  
 جانب خانه در هم پیچیده در مقام ابراهیم را سجده افتاد و بان بجای خود دست است او در  
 آن حال با و از بلند بایمقال کو یا بود که آمده اگر بر سر کعبه ایستاده ای اکنون پاک کرد ایند مرغلا  
 من از بلید های مشرکان بعد از آن بیان کرد که کعبه بود و در و ریختن آن سید عربان را دید  
 این امر پس عجیب و تحیر مانده چنانچه خود می یابید که سید ادر خواب باشد و نالای از غریب بیند  
 که از آمدن پیری بنو خود آمد و او خالق را از ظلمت غیابت بروشنایی هدایت خواهد یافت  
 خواند عبدالمطلب با کمال وحشت و هراس برای تحقیق ولادت آن اشراف ناس بر سر آمده  
 شتافت در حوالی آنجا آواز و علامات غریبه که بایمقام تفصیل آن نیست مشاهده نموده  
 در کوفت و چون آمده در کوفه عبدالمطلب نخست نظر بر روی کرده بود و چنانکه در کلام  
 حوالان رخسار میگرد می یافت ندید احوال پر سید آمده و بران وضع حمل اخبار نمودن  
 حکایت در روضه الواعظین و بعضی از کتب میر معصوم که مذکور است و ایضا قلم بر آید آن نیست  
**و دیگر** از عجایب این خانه معقله و متحد شوق سندن دیوان آنست بر ای و بخل کشتن داخله



بنت اسد و وضع جل و یه آن چنانکه مقتضای است تحریر یافت **دیگر** آنجا که سخن گذشت  
 الاحود است با حضرت علی بن الحسین علیه السلام در وقت که مجامع خفیه در امر امامت با وی منع داشت  
 و خود مانده و نایب پدید و کبر سن در آن کمال حق و اطمینان پیدا داشت و بعد از آنکه میثاق او و حضرت  
 سجاد در آن باب مستحکم گردید با هم قرار دادند که نزد سحر الاسود آیند و درین باب طلب از وی  
 طلب شکست نمایند پس از سحر رفتند نخست سحر بن خفیه و دعا و تفرغ نمود و سحر را بخواند و  
 وی نداد آنکه حضرت سجاد و آن مصدق هر بنات و سجاد علیه السلام بعد از توبه و دعا و عبادت که  
 خلا و نه همه توبه سحر الاسود گشته و فرمود که سوال میکنم ترا بآن خلیفه که گزیدند و تقوید  
 و میثاق انبیا و وصی او و هر مردمان که خبر میداد که بعد از حسین بن علی و امام ائمه  
 پس سحر بگریختند چنانکه نزدیک بود که از مکان خود نایل کرد پس سحر بر همان متکلم نظری  
 آفرین بربان عرب میان کویا که گفت بدینستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی  
 و پس از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله مرگست پس سحر را شهادت از خاطر سحر از آن حقیقه  
 نایل و امامت و ولایت آن هادی منیع هدایت قایل گشت بآن کردید و چون مقتضای این حکایت دل  
 گشتا ایمان قرار در مجلس دعا گذار شد یافته بود در مقام با سحر اکتفا نمود و باین حکایت صدق  
 مقرون محققه منطبق است و بیت بلاغت مشهور فرمود که در مدح آن پستبدان خویشا  
 و در مدح اهل اعتقاد نموده است **هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْكَلْبَاءَ وَطَائِفَةَ الْبَغْيِ وَرَأَيْتُكَ**  
**يَكُلُّ عَمِيكَ عِرْفَانَ لَأَحَدٍ وَكَانَ الْعَظِيمُ إِذَا جَاءَ يَسْتَكَلِمُ** و تقریباً شد این دو بیت و بعضی  
 ابیات دیگر چه در اختصار و رفیق نشاند این بوده که وقتی میانه بغی و عدوان هشام بن عبد الملك  
 بن مروان لغزینم ایستاد و گفته خواست که اسلام سحر الاسود نماید از اذحام خلیف میسر نگردد  
 و هر چند سعی کرد دست پایدش بر او امن داد و آن از سعادت نرسید بعد از آن آن امام همام حضرت  
 علی بن الحسین علیه السلام رسیده مروان چون ویرا دیدند از غایت احتشام سببه صفت آن آنرا  
 عالم افزودن هر جانب خود را بگریختند آنحضرت اسلام نمود و آن سنگ سعادت مقرون را

الحطیم

بماند دست مبارک هاجون شرف بر شرف افزود و چون با هشام لعین بیهوده چون این دیدند  
 از هشام پرسیدند که این کیست هشام گفت نیکو نام فرزند من که از شعرای آن زمان و بختا و  
 و مدحت سزاوارت رسالت علیهم السلام موفق و طیب الشا و صاحب و مددگار کفرش در منقلب  
 افتاده اهداد هر چه خواهد کردی میباید بود چون این تجاهر از هشام دید و این سخن از وی شنید  
 گفت که اگر تو نیکو ناسی من میشناسی این حضرت علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام  
 پس دست زبان مدح سزای کشاد و فرمایان ابیات و لیلیر از دوح فحیر بر آورده و بدان  
 بجمع بطریق خلاص نهاد و حاصل معنی این دو بیت ایست که این شخص که میگوید اولاد ایشان  
 آن کسی است که میثاق است از بیکار است که بگوید نگاه دارد او را از غایتناشیا و کن خطم که کن  
 سحر را بود است از اینکه میثاق سدا باطن گفتا و را چون آید که استام سحر نماید و این دو بیت از جمله  
 قصیده ایست که فرموده قبل از آن در شان و امام جواد علیه السلام و شریک بر آن گفته بود  
 و درین وقت چند بیت دیگر بر آن افزوده مناسب خواند ادای حق مقام آن نموده است چنانکه  
 در کشف الغم تصریح یافت شده و در بعضی ایات آن قصیده اسم مبارک امام حسین علیه السلام  
 بر زبان آورده است الفضا املعون سحر و این سخن حق بر فردی منفیر گشته سحر را  
 و بر آن دلا و مدح و عسفا که موضوعی است میانه مکه و مدینه محبوب بود بعد از آنکه  
 جرات یافت آن امام امرویان بیرون دلال احسانه و کرم ده هزار دینم بر رسم جازیه برای او فرستاد  
 و بهرام داد که بعد و در مازان با فریاد کردی وقت پشردن میداشتیم بصلواته قید میادیم  
 فردی آن عطا را با کرد اینده هر و صند داشت که آنچه گفته و دشمن تو جز برای خلافت بود و بنا  
 مردی نیکویم آنحضرت دیگر باده آن دافه شده ایضاً و آن بود که خلائی نظامکان و سر نه  
 ترا در خلاص بد و آن دافه کرد و پسندید و لیکن ما اهل بیت چنانیم که آنچه دادیم باز نشد  
 پس فردی دیگر بادی بنمود و آن جازیه دافه نمود **دیگر** آن غریب افغان محترم جوشیدن  
 چشمزدن است و در وقت که بنی خلیل حضرت ابراهیم خلیل علی نبی و علی السلام هاجر و ایل



والسبب بر آنکه سابقا در مجلس عامه فضلا گذارفته بر زمین مکه که در آن وقت کتاب و کتابخانه  
نداشت آورده آنجا و قدس را توشه و آب که با او بود بایشان داد و باز کردید هاجر گفت یا ابراهیم  
ما را یکمیکم گذری گفت شما را خداوند از بنیامیکم دارم و شاه و پادشاه و بنیای که بنده خدایتان  
نمی آید و دیده بود پس چون آب بود و نشستی بر حضرت اسمعیل غالب شد هاجر بصفا برآمده نذا  
کرد که آب در بنوعی اینی هست بجای نشستید پس عرو و آمده همین نذا کرد و کسی جواب نکفت  
و همچنین تا هفت بار به گام و راه آمد و عیبت و این بنده نمیدانم و از این بی خبر جواب سبانی  
سعی میثاق و موهبت و عیبت و این بنده نمیدانم و از این بی خبر جواب سبانی  
بود که شاید بواسطه احدی تحصیل آید یا بدین خبر نرسد و می آید رسید کسی گفت  
مادر در بنده ابراهیم گفت ابراهیم شما را بیکم گذارفته است در وقت که ابراهیم میرفت گفته و الا  
بیکم گذارشی گفت بخدای عز و جل جبرئیل علیه السلام و گذارشته است کار شما را بکسی که کفایت کند  
او را است آورده اند که حضرت هاجر از ده گاه آلهی استغاثه می کرد و می نالد و حضرت اسمعیل  
از شدت تشنگی پاشنه های خود بر زمین میمالید که ناکاه بقدرت کاس آلهی و ان لا اله الا الله  
نامشاهی از وضعی که حضرت اسمعیل پاهای پادشاه و ان آفرینشهای سبک کش کاویده شده بود آب  
جوشیدند کوفت و چون هاجر از مکه بازگشته حال بد آن منوال دید که گشت حیاض از آن سیراب  
و دیان و آن دل و جان بشکر خداوند متعال و طهارت گردیده و آنچه می بینم همین است که گوی  
فرود آمد و چاه پر دیده است و بیکم انا بخیر فرود رفتن قدم مبارک حضرت خلیل استعجلی  
نبتیا و عیال و سکنی که در وقت عیادت خانه که بجهت دسترس بر پادشاه و بران ایستاد  
و از مقام ابراهیم بگوید و اکنون در پیش کعبه موضوع است و دود و دعت طواف نزدیک آن می  
گذاردند و بعضی گفته اند که در زمانی هاجر و اسمعیل بفرمان خداوند تعالی بر روی خواجه سوره  
در روی غیر در مکه مقیم بودند و در آن مقام وحشت فزاینده و غریب و نهان در کالی می نمودند  
گاهی حضرت ابراهیم بدیدن حال ایشان و نفقه حال آن دلربایان آمد و قوی آنجا آمده می

مروه

مخیر و چون حال ایشان آشفته و دو هم دید عطف و تپه ری برین داشت و سر او را بیک  
خود شاه کند و چون سانه از وی قطع کرد و نثار بود که از شتر فرو دنیا یاد ایشان محالست  
برین همچنان بر شتر سوار بیک پای میارشان از کتاب بر آورده بر بالای این سنگ نهاده بکجانب  
سراسر عیال ایشان گذارد آنکای دیگرا از کتاب بر آورده و همچنان بر آن سنگ گذارفت و حجا  
و دیگر را بر نهاده بود و آن سنگ فخر هر دو پای و ی گرفت و بر قطعه بر آن سنگ نقش قدمها  
آنجایی که رفتند و پادشاه و ی تا که عیال در آن فرود داشت فصل چهارم در فکر  
آفرینش مکان این خانه که گفته بیکم بیکم و کیفیت بنای آن مقصدا فاصی و ادانی و آنچه  
مناسباتی بکفایت او در مقام سزاوار باشد از اخبار و آثار شریفه که در کتب معتبره و حدیث  
بیکم آنها مندرج است و موضوع پیوسته است که چون کادگان قضا و قدر بکار می آید  
کلمه و کسور امکان برای حلیت بنای اینچنان میسر است و فلزشان در حرف کان و نون  
باشان و لافه خدایند چون دست بهم داده بیس طایر بساط غریبی بر این خانه غنچه ای  
فرمانش که بیکم و دیده آن دامنه می آید که اینند و بعد از آن کفی الیک بر سر آب بهم رسید آن  
کفای بهم پیوسته در وضعی که اکنون خانه که بعد در آنست جمع شدند تا آنکه کوهی شد  
بعد از آن حضرت قاهره تعالی جل شانده بفرمودت شما را خود زمین را از بر آن کوه کیشده  
بر روی آب پس گردیدند و آن را بخوی که سیاح اندید از قطع مسافت آن عاجز و رفته و رفته  
از بخدایدست افتاد آن قاهره است با طراف عالم رسانیده و اقل خانه که بر روی زمین بدیدند  
خانه که کعبه بود و آنکه بتبارک و تعالی از آن آسمان فر فرستاد چنان در داشت بر روی قیامی  
از طلا و آینه و نقره بود و در کالی و فیکه هر دو آن حضرت مقدسه حقیقه علیهم السلام آنچه حاصل  
آن اینست که موضوع خانه کعبه در وقتی که غریب نبود در می رسید بود و در تقیه هم  
امام هم علیهم السلام ایضا من و ریت که خدای تعالی فرستاد آن را بادم و اوست و در می شد  
بود و آنکه آن را بآسمان برد و با سلسله مانند و آن در آسمان بخاری می خانه است هر روز

روایت شده



هزاره ملک داخل آن میشوند که آن باز نیکو دند یعنی دیگر نیت در خول ایشان غیر سلسله امر کردی  
خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را که این خانه را بر ایشان قواعد و اساس بنهادند و در آنجا آمد که چون  
حضرت آدم و حوا آن بهشت پرور آمدند از هم جدا شدند تا آدم بسبب جویب و حوا جویب افتاد و طای  
نالان و کربان و دلتش جان که در آنجا است کیاب و برین سبب متاثر که برکت است از رحمت چنانکه  
سابقه ایشان شد تو به ایشان مقبول و آب و آتش و غیره که از آنجا در آن دلتان چنانچه احوالشان  
مفسور کردید بعد از آن حضرت آدم و حوا را در آنجا که بنشین مکه آمد خانه کعبه که در آنجا بود  
بطول آن و کلاهش و سلسله چرخ در آنجا بود و بعد از آنکه در آنجا بود و سبب است  
بود و آنجا دید و آنجا که در آنجا بود و سبب است که در آنجا بود و سبب است که در آنجا بود  
نفسا خشن بعد از آنکه یکی دیگر را شناخته آغا که در آنجا بود و سبب است که در آنجا بود  
آوردند و بقول آن مقام از بیخه بصریات موسوم کردید است آنکه با آنجا آنکه آمده با آنجا  
نامور بودند و نام مؤمنان در کتاب شریف کافی در حدیثی که از جناب مقدس جعفری علیه السلام  
روایت شده مذکور است آنچه خلاصه مضمون آن اینست که چون آدم و حوا از یک خطی  
کردید از بهشت بر زمین هبوط نمودند آدم به قافله آمد و حوا بفرقه حضرت آدم با خود  
گفت که جدا کردن من از حوا برای من نیست که او بر من حلال نیست والا بایستی که او نیز با من  
برضا فرود آید پس هر روز نزد حوا آمده با او حدیث میکرد و شب بیدار میگذاشت و میخواست  
غالب گشته خود را از او بفرماند نگاه داشت باز به قافله عود می نمود و شب بیدار میگذاشت و میخواست  
خدای عز و جل بخت خود را بتوبه شامل حالوی ساخته که این چندان با الهام فرمود پس چون  
آن کلمات را گفتند تعالی توبه او را پذیرفت و جبرئیل را با او فرستاد جبرئیل آمد گفت سلام بر تو  
با ای آدم که از خطی خود تاب و بر برای خود صبر و کشتی بدستی که خدای عز و جل فرستاد مرا  
بسیوی تو تو را در آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد  
و خدای تعالی برای فرستاد که بر مکان خانه سایه انداخت و آن آورد و بر نیت المعبر بود پس جبرئیل

گفت

گفت با آدم خطی که بر پای خدای تعالی را که این بر سایه انداخته است که در آنجا باشد که هر روز آورد  
برای آن خانه از راهی که آن در آنجا است و بگوید که بوده باشد چنانچه تو قبلا فرمودی از آن تو بعد از آن  
چنانکه کردی تعالی توبه او را پذیرفت و جبرئیل را با او فرستاد جبرئیل آمد گفت سلام بر تو  
با ای آدم که از خطی خود تاب و بر برای خود صبر و کشتی بدستی که خدای عز و جل فرستاد مرا  
بسیوی تو تو را در آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد و آنجا که بگذارد  
و خدای تعالی برای فرستاد که بر مکان خانه سایه انداخت و آن آورد و بر نیت المعبر بود پس جبرئیل  
سایه شد و جبرئیل را با او فرستاد که استغفار و طاعت از او بفرستد که در آنجا باشد که هر روز آورد  
چرخ گردیده می شود و خبر داد که خدای عز و جل امری را با او فرمود که او را در آنجا که بگذارد  
از مشرب و در آنجا که حضرت آدم بود وضع می کرد پس جبرئیل را با او فرستاد که در آنجا باشد که هر روز آورد  
که او را جبرئیل را با او فرستاد که در آنجا که بگذارد و هر سببی که می نماند که بگوید که  
آدم چنین کرد و از وی چار فایده شد و او را که بفرستاد و آن حدیث است پیش از جبرئیل  
و فرمود که هر روز در آنجا که خدای عز و جل را با او فرستاد که در آنجا باشد که هر روز آورد  
و باریات خانه را و یک هفته بعد از آن طوطی غناید و در میان صفای و در هفته مرتبه  
بسیار می گویند که از صفای آنکه در روز هفته غناید بعد از آن هفته باری که بگوید که خانه  
طوطی کند و این طوطی است که حلال نیست و باری که بگوید که مقدارت کند باریان تا این که  
طوطی تا اینجا آورده و آدم بین این را که در پیش جبرئیل گفت که بدستی که خدای عز و جل بختی  
که آمرزید که تو را توبه کرد و حلال ساخت باری تو حرام ساخت خانه کعبه معطره  
بدین گونه از برای حضرت آدم و حوا آمد به غناید و باریات رسید و باریات آن از وصوت آن  
راست با الکیه باری که دید و در تنید مسیحی الحرام و حرم رکابی حدیثی طول مذکور است آنچه  
مفصل و مختصر آن اینست که آدم و حوا از وحشت خود باریگاه حضرت عزت عزت شکایت نموده  
مرحمت آگاهی شامل حال ایشان گشته جبرئیل را بفرمان شد که خیمه از بهشت فرود آورده در  
مکان خانه کعبه بپا کرد و آدم و حوا از جانب جناب سجد اشکیانی و تسبیح و مراقبت بهشت دولت  
دندان خیمه بختی کردند پس جبرئیل خیمه از بهشت آورده و با غنایم با احتیاط و در آنجا که











الاسبق فی بیان آن داد دیدند پس فرش را داده کردند آن داکمه از نوینا نمایند و قاری بر عرشه  
آن افتادند و لیکن ترسیدند که اگر کلاه بران گذارند و عقوبت برایشان نازل شود و لیکن معینه  
گفت که مرا کلاه بده که شروع در گفتن آن کنه اگر کلاه تنگ آن را و افاست بمن مکر و می خواهند رسید  
والا ستان باندایم پس بالای کعبه برآمده سنگی را از آن حرکت داده و مای پیران آمده قصه کردند  
او نمود و آفتاب نیز گرفت چون فرش این دوام عجب آن آثار و عجز می دیدند و می کردند و تفریح در آمده بران  
گفتار گوید که ند که الله انما لا یزال الصالح یعنی الهامه سستی که مراد ما از گفتن اینخانه غیر  
احوال آن نیست پس آن مار را بدیدمشد و ایشان خانه شکافتند و سنگ آنرا از آنجا برکنار کردند و بر طر  
آن ریخته اند تا رسیدند بقوه و اسامی که بر اینها عکس شده بود پس چون خواستند که عرشه آن را  
نیا کنند و آغاز کردند آن اساس خودند و زلزله شدیدی شد و هوای تیره و تاریک گردید پس پس است  
گشایدند و بنیاد حضرت ابراهیم و دوطول و کوس و ریاض بود و در عرض پست و درون طبع و در بلندی  
ذراع است و آنچه در کاف و در حدیث دیگر مذکور است که حضرت ابراهیم و اسمعیل که بر دوار و درون طبع بلند  
ساختند چنانکه سابقا گذارش یافت میتوان دید که دوازده ذراع از اصل بنا که سنگ سرخست تا سر  
دیوار باشد و درون طبع آن درین بر زمین مانده باشد و نیز ذراع که در حدیث مذکور است از روی  
تا سر دیوار باشد و الله اعلم پس آن کوه می ساختند تا بموضع حجر الاسود رسیدند پس در گذشتن  
حجر الاسود در موضعی می افتاد و در آنجا فرش را دادند و گفتند که ما این امر را و می شناسیم و نیز بعد از آن  
بسیار و اندادند با اینکه آن کسی که از باب بنی شیبه دیدند او را حکم سازند و در وقت موتش  
گفته شرع و درین جناب اشرف خانه القرین صلی الله علیه و آله را که در حدیث چون آفتاب برآید  
گفتند هکذا الامین قد جاء یعنی اینست صاحب امانت و راستی آمد پس آن زمان را که از حدیث آفتاب  
معرض داشتند آن حکم را بر دامن های عقده گشت ای آنسر و گذاشتند و آنحضرت دفع آنچنان  
و دفع آنرا شکل بدینگونه کرد که در ای شریف خود را گسترده و حجر الاسود را در میان گذاشت و فرمود  
تا از هر قبیلای مری آنکه از آن ذکر کنند و با اتفاق هم بر داشتند آنکه آنحضرت خود آن را بر گرفته

در موضع

در موضع گذشت و درین اوقات پادشاه روم کشتی با آن چوب و تنه و آلاک که در سقف خانه  
بکار و در باجی آن عمل کرده بود بجهت میفرستاد که در آنجا برای او کلیسا سازند و آن کشتی بلکاید  
اللاختر شکست و فرشی یافت گشته بکنار دیوار رفتند و آن آلات را سخریه بجهت آوردند و چوبها  
و دروغ و اندازند با کعبه موافق آمده و آن بکار بردند و این حکایت در حدیثی مرفوع در کتاب شریف  
کافی مذکور است و غالب غالی که سمعت ذکر یافت همانا آنچله و در صورت آهوتی برین بوده که  
یکی از ملوک عجم بر سیمه هندیه بکعبه معظله فرستاده بود و بلی نیت دعا بخواند گشته بود  
چنانکه در تاریخ مذکور است و الله اعلم و از دیگر کعبه معظله را عبدالله بن زبیر و علیه السلام و علیه السلام  
خود تجدید نمود چنانکه در تاریخ مذکور است و عبدالله بن زبیر دیگر حجای معلوم آن بنای  
سعدت مشحون بنای گرفت عبدالله بن زبیر که پناه آنجا برده بود و خراب ساخت و عبدالله بن زبیر  
بعادت آن پرداخت چنانکه در قدیمه مذکور است و سابقا گذارش یافت و بعضی از مؤرخین  
باعث تحزین عبدالله بن زبیر و حجاج و تجدید ایشان خانه کعبه را بدینگونه ذکر نموده اند که پیش  
دو وقت ساختن کعبه بنای ابراهیم تجاوز مختلف نموده بودند و بنا برین حضرت اشرف بنوی  
خطاب بجای آورده و فرمودند که اولا ان قومک حکیت عن ربک الکفر لقصص الکعبه و در دینها  
حقا علیکم ابراهیم و یحیی و یونس و یحیی و یونس و یحیی و یونس اینک اگر ندانید بود که قوم تو  
تا زده از کفر برآمده و هنوز اسلام ایشان قوت نگرفته است هر آینه کعبه را میشکافتم  
و بر قوا علی ابراهیم بلای میکردم و در دین قرار میدادم یکی شرع و یکی غیر و بنا بر این قاع  
ایستاد عبدالله بن زبیر و علیه السلام حکومت خود کعبه را کردند و بر قوا علی ابراهیم ساخت  
و چون حجاج بر مکه آمد طایفه عبدالله بن زبیر بقتل رسید آن دامادم ساختن  
قوا علی عبدالله بن زبیر و چون نوبت غضب خلافت مروان ملعون رسید خواست که حجاج  
حجاج را بکشد آن را بآن بر قاع را بن زبیر سازد یکی از علی او را منع کرده گفت خانه کعبه را  
ملعون ملک سازد و مروان ترک آن کرد و پوشیده نیست که این قول منافق و حدیث کالی و فقیه

آنرا



که مصحفون آنهاست ذکر یافت و شاک نیست که اعتقاد بر روایت شیخ کفایت و شیخ صدوق بهیچ وجه  
نقل مورخین بود که فی الزمان بن تغلب حکایت ذکر شده و محض آن ایست که چون حجاج کعبه را  
میرسد کرد این مردمان خاک آن را پاکند ساختند یعنی بر نیک بر چند و چون علام عارفه  
آن گشت ساختند خواستند که بنا کنند ماری بصدایشان بر آید ایشان را زان بلند است  
تا آنکه کویچند و نزد حجاج آمده و با آن اخبار نمودند حجاج ترسید که بسازد از آن منع شده  
باشد یعنی از جانب خلیفای تغلب غضب و خدلان باشد دیگر کعبه را آباد و تدارک کرده خود را  
همانا خوف آن ملعون اندیش شود رخ خالی بوده از مسلمان و کافر چه همگی حرمت کعبه  
میداشت اند و الا دینداران کافر بر علیها ظاهر است پس بر پله گفت قسم میا همگی  
که علم داشته باشد چیزی از آنچه ملک آن مبتلا شده اید و مرا این که اخبار کند ما را آن پس  
پای بر خواسته سید دینا و دین حضرت امام بن علی السلام را نشان داد که اگر کسی  
بر سر این امر و باو بچا از این توانا باشد اوست حجاج گفت معذرت ذلک یعنی ناست کفایتی  
او معذرت این علم است آنکه کعبه پرستاده آنحضرت قدم مبارک در آنجا کرد این و حجاج  
اذا ده خود و محافت آن ما را بموقف عرض رسانید آنحضرت ایضاً مصحفون فرمودند که ای قصد  
بنای ابراهیم و اسمعیل کردی و آنرا بر ده که از خلق انداخته بعلوت داد و گوئی پنداری که آن  
میان است برای تو بر منبر و در مردمان را قسم ده که هر چه از این فکر فرستند همگی باز آورند  
حجاج چنان کرد و مردمان هر چه از آن برده بودند باز آورد فلانکه آن حضرت آمده فرمود که آن  
حضر غلبد یعنی بقیته آنچه که کعبه شده بود باز بکنند پس آن مردمان را دید شد و آنرا که ندانند با وضع  
قواعد ابراهیم رسیدند پس آنحضرت فرمود بر کنار و دید خود پیش آمده از اینجا خود بر نشانی  
و بعد از آن که دست و بعد از آن بدست مبارک خود آنرا بخاک بنهان ساخت عکست که مراد  
از آنکس اینک باشد یعنی کل بر این بخت بعد از آن کارگران را خواند و فرمود که بنا کنند و  
پس بنا گذاشتند و چون دیوارها مرتفع شد فرمود تا آن خاکی را که مردمان برده و باز آورده

بودند و بنی آن را بشنوند و از بیخ زمین خانه کعبه بلند شد که بنی با پای بالاب و بند و  
قدیم رویت و چون حجاج آن بنای کعبه فارغ شد آن قبلا حضرت علیه السلام است  
فرمود که چرا در موضعش گذارد پس آنحضرت آن را بر گرفته و در جاییش گذاشت **فصل پنجم در**  
**تعمیر کعبه و مقادیر و عملی و اصلاح مسجد الحرام و سایر اماکن شریفه متعلقه بآن مقام با احترام**  
و بعضی از آن نام متبرکه که در هر یک علی ان اصلاح و غیره از فضل و مندوب گذارده می شود  
آنکه کعبه و مقادیر در خبر آمده که برای آن یکجه موسوم است مرتع است و برای آن مرتع شاد که نجا  
پشت المعمود است و آن مرتع است و بیت المعمود یعنی آن مرتع گردیده که محاذی عرش است و آن  
مرتع است و عرش را آن مرتع گشته که کلافی که بنای عرش بر آن گذاشته شده چه است  
و آن کلمات **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ لِلَّهِ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ** است و آنجا آنکه مقدسه  
برای آن بدین الله الحرام نامیده است که حرام گردیده است بر مشرکین که داخل آن شوند و  
بجای آن بدین العین موسوم گردیده که آنرا ندیده است از مردمان و احدی مالک آن نگذرد  
و مکان خانه مبارک را برای این بکه میگویند که مأخوذ از یک بعضی ادحام است و خالی و در  
آن و در حوالی آن از ادحام میفایند و یا مأخوذ از یک بعضی کوفن است و آن میگویند  
اعنائی و جبار و ماکه قصه هام و خاکی آن غایت چنانکه ماکه و شاد و باز گفته  
اند که مأخوذ از یک بعضی که است و خالی و دان و در حوالی آن بسیار میگویند  
و بعضی گفته اند که بجهان کعبه است و خطیمه که ما بین دو در که حرام است برای آن موسوم  
باین اسم گردیده که خطیمه بعضی شکست است و خالی و دان مقام شریف چون از مقام آنجا  
دو است از دحام و مجوم را میفرشند چنانکه اعضای ایشان بپشت کنند و یاد معوض  
و اما استیجار که مقابل و در خانه است آنجا به مغرب نزدیک برکن میانی بر آن موسوم بیان  
گشته است که طائفان در طواف هفت و آن مقام شریف اقدار بکمال خود کرده از آن  
بکف دست آنجا استیجار میفایند و پناه میجویند و این مکان مقدس را ملزم نیز میگویند



این بنیاد که از نام یعنی چسپید است بجای مردمی در وقت استیلا و طلب از آنجا  
 روی و شکوه خود را بدیناوار کعبه می چسباندند و اما حجاز و عیال و لذت ماجده خود را در آن مکان  
 متبرک مدفن ساختند و دیواری بر دور آن کشیده ثابت بر ستونهای عال و کدک و بطواف  
 کنندگان نشود و مر و بیست که حجاز از انبیا علیهم السلام پیروان مدفن شدند و در حدیث  
 دیگر مذکور است که حجر خاند حضرت اسمعیل بوده و قبر منور هاجر و اسمعیل در آنست و  
 صفایا بجهت آن صفای گویند که حضرت که بحکم کریمه اَنْ اَصْطَفَى الْاُمَّ صَفِيَّهَ اللّٰهِ یعنی برگزیده  
 خدای بود و مقام شریف نیز و از وفود بود چنانکه گذارش یافت از حجراته صفای و صفی  
 مصطفی ماحوز است نام آن کرده و در راه و اما مر و برای آن مر و مینا مندر که حضرت هواد  
 مکان نیز و کرده بود که از مر و بعضی زن ماحوز است اسم آن شده و میخی با حجه  
 آن می میخوانند که حضرت ابراهیم بنا بر وایتی گمن یعنی آرد فکر که کاش خدای تعالی  
 امر میفرمود که کوفندی بجای اسمعیل زن آن می کردم و سید خفای میگویند که در مکان بد  
 و مرتفع از عادی واقعست و چنین مکان ناخف میگویند و مشهور الحرام را که در میانند منی  
 و عرفات واقع است برای آن شهر میگویند که وقوفه شب عید که از شهر و اعال حج است  
 بدان واقع می شود و آن مکان شریف نام زلفه نیز می خوانند از بنیاده حاج و آنجا بجای  
 الهی نظریات می جویند و اینکه چون از عرفات با آنجا آیند بعضی نزدیک میگردند و آن

مکان دایم میمانند برای اینکه عاز  
 شام و خفتن و در آنجا با هم نموده  
 بیک اذان و دعا قامت می کنند





